

کتابخانه تخصصی
تاریخ و تمدن اسلامی

هزارهٔ شیخ طوسی

جلد دوم

تهیه و تنظیم و ترجمه از :
علی دوانی

اصول فقه

✽ اجتهاد در مسلك اصولی و اخباری

✽ نقش شیخ طوسی در دگرگونی و گسترش علم نظری حقوق در شیعه

✽ الهامی از شیخ الطائفه

✽ عدة الاصول شیخ طوسی و نقش آن در مدار تاریخ علم اصول

✽ شیخ طوسی و عدة الاصول

✽ شیخ طوسی (شعر)

بسم الله الرحمن الرحيم

اجتهاد

در مسلك اصولی و اخباری

مقدمه :

مقتضی است قبل از شروع در موضوع بحث ، مقدمه يك قانون کلی طبیعی یا بهتر بگوئیم يك اصل اجتماعی را در نظر داشته و توجه داشت که هر تحول و دگرگونی اوضاع و احوال در کائنات، تابع قانون رابطه علت و معلول است و هیچ حادثه‌ای بدون وجود علت و تأثیر آن در حدوث حادثه متصور نیست .

این رابطه میان علت و معلول، گاهی بصورت عکس العمل و واکنشی (رآکسیون) نمایان می گردد ، و از آن جمله : افکار و اعمال بشر است که بر نهج مزبور تجلی مینماید. از این مقدمه معلوم می شود: قیام خالصانه علماء امامیه در تعدیل بعض نظریات، و اعتراض آنان بر قسمتهائی از انحرافات دیگران همانا بمقتضای آزادی بشر در فکر و نظر، معلول و عمل منعکس نظریات و افکار و رفتار آن دسته مخالف بوده است که با تأمل و تفکر در اطراف موضوع بحث ، و تحقیق و تنبیه بر موارد اشتباه و خطای مخالف ، آن فعل منعکس و رد الفعل طبیعی غیر ارادی ، بفعل ارادی و اختیاری تبدیل یافته است .

وجه بسا اختلاف نظر در اوضاع و احوال مربوط بمورد بحث، از يك طرف و نحوه استنباط و استخراج نتائج، و اختلاف مدارك علماء نسبت بمورد معینی از طرف دیگر، مزید بر علت مشاجره گردیده است !

چنانکه این حقیقت، از اختلاف مذاهب اربعه اهل تسنن، مشهود است و چنانچه مذهب تشیع بر آنها افزوده شود مذاهب پنجگانه را تشکیل خواهد داد . اما اختلاف طائفه اصولی و اخباری در بسیاری از مسائل چنانکه توضیح داده خواهد شد، در حقیقت، اختلاف صوری است و از نظر وحدت مدرک و تمسک بشریعت مقدس اسلام، اختلافی نیست .

مثلاً در مورد اصول عملیه که از آنها باستصحاب و برائت و احتیاط و تخیر، تعبیر شده و وظائف مکلفین هنگام جهل بحکم، بحسب آنها متفاوت می باشد .

در اینکه مدرک اعتبار تعیین هر يك از آن وظائف، آیا اخبار است تا وظیفه مقرر، امر شرعی تکلیفی و تعبدی باشد، و یا اعتبار مزبور، از لحاظ اینکه مورد بحث مرحله تنجز حکم و عدم آنست، و این مرحله که محقق عنوان اطاعت و عصیانست از آن تشخیص عقل بوده که حجت باطنه است چنانکه فرموده است: **ان الله حجتین حجة ظاهرة و حجة باطنة ...** و اخبار ناظر بتعیین وظیفه در مورد جهل بتکلیف، محمول بر امر ارشادی و تقریر امر عقلی است .

این مسأله، مورد اختلاف اصولی و اخباری قرار گرفته است : اخباری، وظائف مقرر را، احکام تعبدی، تشخیص داده و بعض محققین از اصولیین برگشت آن وظائف را، بتشخیص عقل دانسته و از آنها، با حکام ظاهریه، برسبیل مسامحه تعبیر نموده اند . پس اصولی و اخباری هر دو صنف از علماء امامیه، اخبار را، معتبر دانسته اند و اخباری، تمام سعی و کوشش خود را، بر حسب طاقت و قوه استنباط خود بکار برده ،

چنانکه طریقه مجتهد اصولی نیز بر این نمط بوده است .

باری چون مسلك اصولی و اخباری هر دو بر ادله و موازین علمی ، مبتنی است لذا ، حق اینست که بگوئیم با آن اختلافات جزئی ، هم اخباری مجتهد است و هم مجتهد اخباری است .

مفهوم کلمه اجتهاد و مراد از آن در اصطلاح علماء امامیه

اجتهاد از باب افتعال مشتق از جهد بفتح جیم در لغت ، بمعنی سعی و کوشش ملازم با رنج است (اعم از کوشش بدنی و نفسانی) .

واجتهاد مشتق از جهد بضم جیم بمعنی طاعت و وسع و استطاعت است . بعبارت دیگر : اجتهاد از جهد بفتح جیم بمعنی قیام و فعالیت یعنی جدیت و کوشش در تحصیل امری است . و در صورت اشتقاق آن از جهد بضم جیم ، اگر چه بمعنی اعمال وسع و طاقت گفته اند ولی این گفتار ، قابل تردید و تأمل است زیرا ، طاقت یعنی نیرو ، امری ثابت و ذاتی است و اجتهاد که مفید حالت حدی و تحرك است نقطه مقابل آنست و اشتقاق مباین از مباین ، محتاج بتوجیه و تأویل است . آری ، اجتهاد از جهد بمعنی وسع ، بشرح بالا به تقدیر امکان اشتقاق اجتهاد از آن ، معنی اجتهاد : در این صورت اعمال وسع مساوق با طاقت است .

بنابراین ، تفسیر اجتهاد بتحمل مشقت که از بعضی نقل شده ، از دو جهت غلط است :

الف : مفادهیست باب افتعال که مفید مطاوعه است و اعم از معنی لازم و متعدیست ، غیر از مفاد هیئت باب تفعل و انفعال است که مختص بیان حالت فعل لازم است .

ب - ماده جهد بفتح یا ضم جیم هیچ گاه بمعنی مشقت نیامده است !

اجتهاد در لسان علماء اصول فقه

اجتهاد، در عرف علماء اصول فقه عبارت است از بذل یا استفراغ وسع و طاقت یا تحصیل حجت و دلیل (بررسی تمام شروط و قیود معتبره در آن که دلالت کند بر حکم شرعی یا آنچه متعلق بحکم است).

بعبارت دیگر، اجتهاد، عبارت از کوشش آمیخته با رنج است که در مورد بحث، مصدوقه‌ای از آن معنی کلی است - و چون کوشش چنانی مستلزم بذل وسع بوده و بذل مزبور مستلزم تحمل مشقت است.

لذا، تفسیر اجتهاد بتحمل مشقت خالی از مسامحه و اشکال نیست مگر از باب تنزیل بمعنی اتحاد وجودی لازم با ملزوم که مجوز این اطلاق است و بدون آن، مصححی نمیتوان پیدا کرد. بهر حال مراد از کلمه اجتهاد معنی ظاهری آن نیست بلکه کنایه از نیروئی است درونی و یکی از ملکات نفسانی است و بهیچ وجه عمل جوارح مانند استفراغ یا تحمل مشقت در حقیقت آن، دخالتی نخواهد داشت و آن نظیر استقراء است که تصفح جزئیات که عمل مکلف است بنفسه دلیل بر ثبوت امری نخواهد بود بلکه فقط اشاره بطبیعتی و کیفیتی خاص و قائم بنفس است.

بالجمله باید گفت: اجتهاد، عبارت است از بکار و داشتن نیروی نفسانی که حاصل از تصدیقات علمیّه و در احتیاج - از فنون مربوطه - بوده و اقتداری است منظم و منطقی، وفق شروط معتبره عامه.

و نسبت بمورد بحث (اصول فقه) عبارت از اقتدار خاصی است حاصل از تصدیقات فعلیه، و بعبارت دیگر: این اقتدار، سلطنتی است راسخ و بالفعل.

و با این توضیح، توافق مجتهد و اخباری در استنباط احکام، مسلم میگردد زیرا هر اخباری که مراتب مشروحه بالا را حتماً رعایت نموده، مجتهد است کما اینکه هر

مجتهدی بشرح بالا، اخباری است .

فرق میان اجتهاد و فقه

اجتهاد : ناظر به تحصیل امر واقعی از طرق معینی است و لذا ، ادله ناظر بواقع را ، ادله اجتهادیه نامند .

و فقه : عبارت از آن چیزی است که بازگشت آن - عملاً و ترکاً - بآخرت بوده و نافع و ناجی ، یا ضار و مهلك است .

ولذا ، در علم اخلاق ، اطلاق فقه بر آن علم شده است زیرا ، بحث، در آن ، از مهلكات و منجیات ثابتۀ در نفس است ، چنانکه اطلاق فقه بر احکام ظاهریه و وظائف عملیه شده است ، زیرا ، در بحث از اصول فقه ، حیثیت نجات و تحصیل مؤمنی از عقاب، در آن ملحوظ شده و نظری بواقع امر ، نیست .

خلاصه اینکه مرحله تحصیل ثبوت احکام واقعی که در آن ، دست بگریبان ادله اجتهادیه ، باید بود . غیر از مرحله تنجز و براءت ذمه است که در آن ، نجات یا هلاکت است و بالاخره ، وجه تخصیص و تسمیه اصول عملیه ، بفقهائیه معلوم گردید .

سبب و منشأ اختلاف مجتهد اصولی و اخباری

بنظر میرسد که منشأ آغاز اختلاف دو دسته از فرقه ناجیه امامیه اثنی عشریه رضوان الله علیهم ، درجه علاقه و محبت محبان تابعین اهل بیت عصمت علیهم السلام ، نسبت به پیروی دستورات ایشان بوده ، که محرك و عامل آن ، خصومت و دشمنی دیگران با خاندان نبوت بوده است ! این محبت که بدو بصورت عکس العمل و واکنش از اعمال خصمانۀ دیگران ، ظاهر گشته ، آنچنان در قلوب و نفوس شیعیان ریشه دوانیده که منشأ ایمان و گرویدن بی حد و حصر بمحبوب خود گردیده است ، اشتداد و افزونی دوستی ،

گاهی بدرجه‌ای ممکن است برسد که صاحبش را چشم بسته و موبموتسلیم فرمان خود نماید، و کورکورانه مانند یک سرباز فدائی مطیع فرمان محبوب فرمانده خود گردد و راه دخالت و تصرف قوای عاقله را در احکامش بروی خویش بیند. شاعر گوید :

ترك مال و ترك جان و ترك تن در طریق دوست اول منزل است

شاید علماء اخباری قدس الله ارواحهم از این راه بوده که ارزش و اختیاری در مقابل ساحت مقدس محبت بی‌آلایش خود، برای عقل قائل نگردیده‌اند بخلاف رویه دیگر از علمای اصولی مجتهد که در تنظیم رفتار و پندار خود، نسبت بمورد علاقه و محبوب خود، دائره وسیع‌تری را از ناحیه شارع احساس کرده و شعار خود، قراردادند و تمام قوای عاقله و سپس سایر قوای نفسانی را در فهم مقاصد شارع اسلام، بکار برده‌اند و با تنقیح مسائل و وقایعی که بآنها روبرو می‌شوند - مرام خود را که فی‌المثل متابعت عاشقانه از دستورات و شریعت محبوب خویش است بطور روشن و دل‌چسب تأمین و با اطمینان کامل در مرحله اطاعت و وصول به هدف عالی خود - با روشن بینی - بجلوگام برداشته و در آن امر - از آغاز تا پایان - کوشا می‌باشند .

و خلاصه امر اینکه از بحث در سبب اختلاف دو مسلک نامبرده، این مطلب بدست می‌آید که شعبه یا دسته اخباری، از لحاظ محبت بخانواده عصمت، کمی جانب افراط را پیموده است، و شعبه یا دسته مجتهدین (اصولیین عظام) جانب اعتدال را، بلکه می‌توان گفت هر دو دسته در محبت خالصانه خود بعلی و آل علی، بمنزله دو کفه از ترازوی عدل و داد بوده‌اند، نهایت اینکه در فهم و غور در بیانات شارع، اختلاف سلیقه داشته و در مرحله تکلیف و تعیین وظیفه، تفاوت‌هایی از آنان مشاهده می‌شود .

اصطلاح اصول فقه

علم اصول فقه : مباحث متفرقه‌ایست از فنون ادبی و مسائل نظری و عقلی که

بر حسب احتیاج و ارتباط آنها بفهم احکام فقهی و استنباط احکام، مورد بحث قرار گرفته و در آنها از ناحیه علماء فقه تحقیق بعمل آمده و بمروایام و بحسب وقایع مستحدثه - با تجدید نظرها - توجه بیشتر در آنها مبذول گردیده و مجموعه‌ای را - اعم از مباحث الفاظ و مسائل عقلی - تشکیل داده که در قرون اخیر، نام علم اصول را بخود گرفته است! ولیکن تحقیق اینست که آن مسائل مختلفه و متفرقه، بحث‌هایی از فنون عدیده بوده و علمی جداگانه و مستقل نیست.

مضافاً بر اینکه، علم از شؤون عالم است و فنون، اموری است ثابت و باقی و لو عالمی نسبت بآنها وجود نداشته باشد!

ایراد دیگر، اینکه اصل، در مقابل فرع است و چگونه میتوان گفت: فقه اسلام، فرع مباحث ادبی یا عقلی است!

بعلاوه: اصل، که از آن بمبدئ و منشأ و اساس و مدرک و سند، تعبیر شده در مورد بحث ما، صادق و رسان نیست، زیرا مبادی و مبانی احکام و تکالیف فقهی، ادله اربعه: کتاب و سنت و (اجماع و عقل فی الجمله) است، و مسائل ادبی منتخب از دیگر فنون، فقط این ارتباط را دارد که باستنباط احکام از ادله، می‌تواند کمکی بنماید و یا اغراق و مبالغه نموده آنها را بمنزله مقدمه موصله، یا از قیود و شروط فی الجمله در صحت استنباط دانست.

پس بهتر اینست که بآن مسائل معهود: مجموعه‌ای منتخب از فنون ادبی مربوط بفقّه اسلامی، اطلاق نمائیم.

اجتهاد در عصر رسول اکرم و ائمه (ع)

باری برگردیم بتکمیل مسأله اجتهاد:

از آنچه گذشت بدست آمده که: موضوع لزوم اجتهاد و عمل طبق آن، منحصر

بزمان غیبت نبوده بلکه در عصر رسول اکرم بموجب مدارک و ادله بسیار وجود داشته است. از جمله آیات مربوط بموضوع بحث، آیه کریمه نفر است که می فرماید: **فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ.** (سوره توبه آیه ۱۲۳) یعنی چرا از هر ناحیه و قبیله ای فردی یا جماعتی برای جنگ با دشمن یا طلب علم که در حقیقت، جنگ با جهل است، خارج نمی شوند تا مسائل دینی خود را آموخته و پس از بازگشت بقوم خود، نتیجه دانش خود را بآنان بیاموزند تا بامید اینکه ایشانرا بیاد خدا آورده و از کفر اعمال ناروای خود بترسند!

و از جمله روایات و احادیث مورد بحث، حدیثی است که شیخ الطائفه مرحوم شیخ طوسی اعلی الله مقامه متولد سال ۳۸۵ و متوفی سال ۴۶۰ (از اعظم محدثین و علماء شیعه و متضلع در علوم فقه و تفسیر و رجال و غیره و مؤلف کتب عدیده مثل تهذیب و استبصار از کتب اربعه معتبره و تفسیر التبیان و غیره) در کتاب خود «العدة فی اصول الفقه» آورده است: که وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت معاذ بن جبل را از قبل خود بیمن بفرستد، او را خواست و باو فرمود: موقع صدور حکم الهی روش تو چگونه خواهد بود؟ عرض کرد: طبق سنت پیغمبر خدا، حکم خواهم کرد. حضرت فرمود: در صورتیکه راجع بموضوع ابتلاء، حکمی نبینی چه خواهی کرد؟ عرض کرد: اجتهاد و کوشش بسیار نموده و موافق با روح احکام خدا نظر خواهم داد. پیغمبر صلی الله علیه و آله او را تحسین فرموده و بادست گذاردن روی سینه او، خدا را شکر بجا آورده که فرستاده اش را همانطوریکه پیغمبر خواسته، توفیق عنایت فرموده است پس از این، او را روانه یمن داشت.

اما لزوم اجتهاد و تقلید در ازمنه ائمه علیهم السلام، علاوه بر اینکه رجوع جاهل بعالم، امری عادی بوده و سیره مستمره در تشخیص احکام و تکالیف از زمان پیغمبر

اکرم یبعد میان پیروان اسلام، برقرار بوده، بذکر یکی از روایات مربوط بمقام، می‌پردازیم:

ابوجعفر امام محمد باقر علیهما السلام به ابان بن تغلب فرمود: اجلس فی مسجد المدینه وافت الناس فانی احب ان یری فی شیعته مثلك . و در نسخه دیگر: اناری فی شیعته مثلك، نقل از الفوائد المدینه، استرآبادی از مخالفین سرسخت اجتهاد و تقلید ص ۱۵۲ و «الحق المبین» شیخ جعفر کاشف الغطاء ص ۱۰۸.

باری چون طرف و مخالف ما در این مقام، اخباری است و او هر خبری را معتبر و حجت می‌داند، از ذکر بقیه اخبار مربوط، خودداری شد و از اطاله کلام صرف نظر گردید، و چون کلام بزرگان دین و واقفان بیجهات انواع ترکیب کلمات، و تعبیرات حکیمانه آنان، حتماً دارای نکات و خصوصیات است که دخالت بسزائی در تعیین مراد دارد، و این توجه و التفات شایسته کسانی است که بر تمام فنون ادبی مربوط بموضوع، محیط و از قواعد عقلی و منطقی، بهره کافی داشته باشند، و این خصیصه، چنانکه مفهوم اجتهاد، حاکی از آنست از آن مجتهد است، لذا ذیلاً بنقل قسمتی از روایت عمر بن حنظله و ذکر باره‌ای از نکات مندرج در آن، می‌پردازیم و خدا فرموده است: فذكر ان الذکری تنفع المؤمنین.

روایت عمر بن حنظله و مسأله اجتهاد

از جمله روایات مربوط بلزوم اجتهاد و تقلید: مقبوله عمر بن حنظله است از امام جعفر الصادق علیه السلام که در کافی «باب اختلاف الحدیث» آمده است. راوی نامبرده در مورد نزاع دو نفر از اصحاب امام (ع) سؤالاتی نموده و جواب های لازم را شنیده است

... تا آنجا که میگوید: (قلت فكيف يصنعان قال عليه السلام ينظران الى من كان منكم ممن قدروى! حديثنا و نظرفى حالنا و حرامنا و عرف احكامنا فليرضوا به حكماً فانى قد جعلته عليكم حاكماً فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما بحكم الله استخف وعلينا قدر و الراد علينا راد على الله و هو على حد الشك بالله...)

خلاصه اینکه وی گوید: امام صادق (ع) عرض کردم پس با این پیش آمد تکلیف دو نفر طرفین نزاع چیست؟ امام علیه السلام فرمود: با جستجوی میان علماء شیعه کسی را انتخاب کنند که از احادیث ما و کلمات ما، اطلاع کافی داشته و در استنباط احکام دین بتواند بآنها مراجعه نماید (و واجب نیست آنها را از برگرد و حتماً بحافظه خود بسپارد) بلکه اطلاع از آنها و آمادگی برای مراجعه بکتاب مربوطه کافی خواهد بود، همچنین بانظردقیق، در حلال و حرام ما توجه عمیق داشته و احکام ما را از روی معرفت و شناسائی شایسته مقام حکومت شرعیه و بیان مسائل مورد ابتلاء میان مردم مسلمان تشخیص داده باشد (برگشت این سه جمله يك امر است که معرفت فقیه اصولی جامع الشرائط است) پس در این صورت است که باید بحکم مرجع مزبور تن در داده و داوری او را بارضای خاطر لزوماً بپذیرند زیرا ما او را بشرح مزبور حاکم شرعی قراردادیم، پس هرگاه طبق حکم ما، حکمی صادر نمود و مع الوصف از او پذیرفته نشد پس یقین، حکم خدا را خدای نکرده خفت داده است و بروی ما دست رد و تجاوز، دراز کرده و ستیزگی نموده و گفته ما را پس زده است! و این رد کردن و نافرمانی بر ما نافرمانی پروردگار است و آن، در حدشک بخداست.

و توضیح این مقال بوجه اختصار بقرار زیر است:

اول:

امام علیه السلام میفرماید: ينظران الى من كان منكم ممن قدروى حديثنا... یعنی

بر فقیه قاضی است که بطور یقین بداند حدیث مورد بحث، از احادیث امام (ع) یعنی معصوم است - نه اینکه اکتفا کند که روایت از فلان و او راوی از فلان است بعلاوه باید مستند حکم او، روایات معصوم و کتاب یعنی قرآن کریم (بقرینه دنباله این حدیث) بوده ، نه غیر آن از احادیث مخالفین ، یا قیاس و استحسانات (و تأمین این دستور ، متوقف بر احاطه مفتی و فقیه قاضی متبّع بر علم رجال است و اینکه راوی روایت ثقه و صدق او در حد اطمینان باشد . از این بیان معلوم میگردد که مراد از روایت مجرد نقل حدیث نیست بلکه کنایه از اطلاع و آگاهی از حدیث معتبر و مستند بمعصوم است نه بغیر آن و نه بماندگی از قبیل قیاس و استحسانات).

و دیگر اینکه اعتبار این شرط ، از باب طریقت و کشف حکم واقعی است . برخلاف رویه اخباریین که همگی اخبار را قطعی الصدور پنداشته و بروایت ، صفت موضوعیت داده اند و لوا اینکه راوی حدیث مثلاً منافق یا ضعیف العقیده یا مجهول الحال یا ناقص الخلقه بوده یا ثقل سامعه داشته و حدیث را نقل بمعنی نموده و خصوصیات کلام امام را از دست داده باشد !! .

و نیز بخلاف رویه دیگران که در اغلب موارد، با استحسان و قیاس اکتفاء مینمایند هم چنانکه مراد از نظر در احکام حلال و حرام معصوم ، نظر بدوی و سطحی و عوامانه نیست (که از فحواى بعض کلمات جماعت اخباریین بر می آید و می خواهند خود را از زحمت و کوشش برای کسب مراد از کلام امام (ع) برهانند) زیرا آن نظر، لائق و کافی در تشخیص مقام شامخ منصب الهی بروجهی که بعداً توضیح داده خواهد شد نخواهد بود .

دوم :

این جمله بعداً اضافه شده است: و نظر فی حالنا و حرامنا و این اشاره باینست که

هر کسی از هر طبقه از مردم نمیتواند حرام و حلال متعین از جانب معصوم را دریابد و در مراجعه با حدیث و کتاب آسمانی (قرآن کریم) با نظر سطحی بحکم مربوط بموضوع مورد نزاع، اکتفا نماید، زیرا احادیث و آیات الاحکام بر حسب اختلاف مقام و اقتضای مورد، متصف با جملة ال و تفصیل یا خاص و عام و ناسخ و منسوخ و غیره است و تشخیص نتیجه این اختلافات و جمع و تلفیق و استنباط حکم شارع، بالبداهة کار هر کسی نیست.

بلکه کسیکه بصدد فتوی دادن و بیان حکم الهی است باید صاحب نظر و قادر بر استدلال بوده و استعداد و اقتدار راسخ را در استفاده احکام از احادیث، داشته باشد. و عبارت دیگر: مراد از اطلاع و درایت و فهم احکام، معرفتی است که از نظر در ادله احکام یعنی احادیث و کتاب (بقرینه دنباله حدیث مورد بحث) حاصل شده باشد. البته تحقق این اقتدار و استعداد، بمراتب مختلفه صورت پذیر بوده و ملاک تفاضل و برتری بعضی بر برخی دیگر از علماء اعلام در درجات علم و تفقه، خواهد بود، چنانکه از امام علی بن ابیطالب علیه السلام روایت شده که فرموده است: **واعلم یا ابیالاسود ان الاشياء ثلاثة: ظاهر ومضمّر ومالیس بظاهر ولا مضمّر وانما يتفاضل العلماء في معرفة مالیس بظاهر ولا مضمّر.**

و از جمله اخیر آن، فتح باب اجتهاد و حجیت آن بخوبی مستفاد است. و باید توجه داشت که مراد از داشتن نظر و استدلال در موضوع تفقه، نه اینست که فقیه باید دارای معلومات و فکر فیلسوفانه باشد چنانکه در اصول دین، روش فکر و اندیشه بکار رفته و حاکم مطلق با ارشاد اخبار آل عصمت، قوای عاقله است، بلکه مراد، آشنائی ذهنی بروش احکام الهی است که دور از جعل و تنقیح مناظرات احکام و تخیلات استحصانی و قیاسی باشد و لواینکه قیاس مفید اعلی مراتب قطع به نتیجه باشد چنانکه

صریح روایت صدوق علیه الرحمه در باب دیات است از ابان بن تغلب با آن جلالت قدر و منزلت که امام علیه السلام در شأن او فرموده است : یا ابان اجلس فی مسجد المدینه و افت الناس فانی احب ان اری فی شیعتی مثلك . همین شخصیت و الامقام، وقتی از امام صادق علیه السلام می پرسد :

«قلت للصادق علیه السلام ما تقول فی رجل قطع اصبعاً من اصابع المرءة کم فیها؟ فقال علیه السلام عشرة من الابل - قلت قطع الاثنين؟ فقال عشرون فقلت قطع ثلاثاً؟ فقال ثلاثون قلت قطع اربعاً: قال عشرون قلت (یا الله) یقطع ثلاثاً فیکون ثلاثون و یقطع اربعاً فیکون عشرون ان هذا کان یبلغنا ونحن بالعراق فنبء ممن قاله و نقول ان الذی قاله شیطان! فقال علیه السلام مهلاً یا ابان هذا حکم رسول الله صلی الله علیه و آله ان المرءة تعاقب الرجل الی ثلث الدیة فاذا بلغت الثلث رجعت المرءة الی النصف - یا ابان انک اخذتني بالقیاس والسنة اذا قیست محق الدین».

خلاصه مطلب اینکه محدث فقیه ، باید دارای رویه مستقیم عقلی و منطقی بوده و مستعد برای اظهار نظر در حکم حلیت و حرمت و احکام الهی باشد.

سوم :

سپس امام علیه السلام میفرماید : (و عرف احکامنا) و آن اشاره باینست که مجتهد مقتی و قاضی شرع ، شخصی است که نوع حکم مولوی را در موارد نزاع شناخته و معرفت او بحکم ، محصول تصور موضوع حکم با تمام جهات دخیله در آن باشد یعنی بنظر بدوی و سطحی عوامانه که فقط مستلزم خنوع در حکم است قناعت نمی نماید چنانکه رویه عالم اخباری است !

اما دو جمله اول و دوم سابق الذکر ، از شروط معتبره در تعیین حکم شرعی و افتاء و قضاء ، بخوبی ثابت میدارد که این منصب الهی از آن مجتهد جامع الشرایط است

و ادعای اخباریین براینکه اجتهاد و تقلید ، بدعت و ضلالت است چون مستلزم محذورات بسیاری بوده باطل و از درجه اعتبار ساقط است .

اما ذکر جمله سوم (و عرف احکامنا) بدنبال دو جمله پیش اشاره بمنظور اصلی از ذکر دو جمله قبلی است یعنی لزوم تأمین مفاد آن دو جمله ، مقدمه وصول بتحقیق مفاد این جمله است که معرفت احکام الهی از این طریق بخصوص بدست آمده باشد که عبارت از اطمینان بانتساب روایت حدیث - بمعصوم از یک طرف - و داشتن قوه استنباط از طریق نظر و استدلال در تشخیص حرام از حلال ، از ادله معتبره ، از طرف دیگر است تا معرفت با احکام شرعیه از این طریق بدست آید .

یعنی اعتبار اطلاع از ثبوت روایت صحیح از ناحیه معصوم ، و نظر در حلال و حرام از باب طریقت بوده و مقدمه موصله برای شناختن احکام حوادث واقع است و بدون صفت ایصال و وصول ، وجود مقدمه کالعدم است .

و بالاخره ، مقصود نهائی از معرفت احکام ، رسیدن بدرجه اجتهاد و استحقاق مرجعیت در افتاء و قضا است که باید از ناحیه امام (ع) ولو مع الواسطه و بنحو عموم ، منصوب گردد .

چهارم :

سپس فرمود (فلیرضوا به حکماً قد جعلته علیکم حاکماً).

حاصل آن اینکه حکمیت و داوری مجتهد قاضی مانند حکمیت دیگران در امور عرفیه که فرع رضا و موافقت دو نفر طرف نزاع است و عبارت از رجوع حل و فصل دعوی بثلثی است ، نیست و عبارت دیگر حکمیت امری است منتزع از رضای طرفین در حل و فصل دعوی از ناحیه ثلثی و هرجهتی دیگر اصولاً از محیط داوری خارج است

ولیکن حاکمیت مجتهد مفتی عبارت است از امری انتزاعی از نصب امام و ولی امر، شخصی را مرجع در حل و فصل امور مردم که بمنزله ولی امر بوده و برمسند مقدس وی تکیه زده باشد، بدون ملاحظه رضای رعیت و اختیار آنان.

ب عبارت دیگر: ملحوظ در این جهت همانا جهت نصب و سلطنت و جعل است و لواحدی از رعیت، بدان راضی نباشد، پس برهمگی است در هر زمان، رجوع باو در کلیه حوادث واقع در زمان عدم امکان ملاقات امام علیه السلام خواه بواسطه جهتی از جهات که مانع از رجوع با امام (ع) بوده باشد چنانکه صریح بعض روایات است که ملحوظ در آن مثلاً صلاح امت باشد و یا در موارد خاصی مثل زمان غیبت صغری، و خواه بطور عموم که زمان غیبت کبری خواهد بود پس حاکمیت مجتهد مفتی فرع از اصل حکومت شرعیه است که مظهر آن، پیغمبر اکرم و خلفاء او علیهم الصلاه و السلام، است پس هر فتوی و قضاوتی که مستند بغیر معصوم باشد، از درجه اعتبار شارع مقدس ساقط است.

و با این استفاده و کشف رابطه میان متنازعین و حکم (صفت مشبهه) و نیز با استفاده و کشف سرائر ان عنوان حاکم با جاعل منصب حکومت که فرمود: **فانی قد جعلته حاکماً علیکم فاذا حکم بحکمنا...** سر لزوم اطلاع و آگاهی از فن اشتقاق و آنچه در ردیف آن است در فهم و علم بمراد کلام معصوم (ع) از مقوله علم لغت و نحو و صرف و معانی و بیان و غیرها معلوم گردید و نیز فساد و بطلان گفتار اخباریین در این باب روشن شد.

و اینکه امام (ع) پیوسته بجملة **فلیرضوا به حکماً** میفرماید: **فانی قد جعلته علیکم حاکماً** اشاره باینست که رجوع شیعیان در موارد لازم بحاکم شرع، نه تنها از باب رجوع باهل خبره است بلکه بیشتر از این جهت است که حاکم منصوب، جامع جهات و قیود معتبره نامبرده بوده و بارسیدن بمرتبه علم و فقاقت بر سبیل اقتضاء از ناحیه امام (ع) منصوب گردیده است و خلیفه وی شمرده می شود و پس از آن امر باطاعت یعنی رضای طرفین تنازع - بدآوری مجتهد جامع الشرائط فرموده است و بدنباله **فلیرضوا به حکماً** فرموده:

فانی قد جعلته علیکم حاکما و نفرموده است : فانه حاکم علیکم بلکه حاکمیت قاضی و مفتی را بخود نسبت داده تا بفهماند : این حکومت و حکم مجعول امام (ع) بوده و متصدی آن ، منصوب از ناحیه اوست.

از این مطلب که بگذریم بیان نکته دیگری که مستفاد از این حدیث شریف است لازم بنظر میرسد و آن، اینست که مورد سؤال و جواب اگر چه : تحاکم است ولیکن منظور اصلی خصوصیت محاکمه نیست بلکه نظر بدان ، باعتبار اینست که تحاکم ، جهتی از جهات دینی است که راجع بحکومت اسلام بوده و از آن سلطان حق است و غرض از آن، تمرکز ثقل شخصیت دینی در نقطه واحد امن و امان، و کانون رشد و ثبات حوزه و بیضه اسلامی است .

بعبارت دیگر : نظر باینکه تحاکم، مورد ابتلاء سائل بوده، آنرا اختصاص بذکر داده است و گرنه منظور اصلی از این گفتار و شرح شقوق حوادث و حکم هر یک از آنها، بیان جهت کلی است و از این لحاظ ، شامل مقام اجتهاد و افتاء علاوه بر قضاوت نیز خواهد بود .

بعبارت دیگر : نظر باینکه امام (ع) بصدد بیان تفصیلی حکم تمام شقوق موضوع بحث ، طبق درخواست و فروض سائل بوده و در مقام تمام بیان مراد است و میزان و ملاک منظور در تعیین مرجعیت و افاضه ولایت شرعیه شامل مقام مجتهد و فقیه و مفتی و قاضی شرعی، یکی است و از طرف دیگر ، صفات و قیود معتبره مربوط بمرجع منصوب از قبل امام، از مقوله قیود احترازی است .

لذا میتوان گفت گفتار امام در این مقام ، صریح در عموم جهات مرجعیت شرعیه است نه فقط ظاهر در آن .

باری از آنچه گفتیم ثابت و مسلم گردید که حکومت حقّه الهیه و شؤون آن از آن

اشخاص مخصوصی است ومظهر اعلاى آن وجود مقدس پيغمبر اسلام وائمه معصومين عليهم السلام است .

این نکته را باید گفت که تشکیلات دادگستری که در کشور ما بچشم می خورد مشمول گفتارمانیست زیرا موضوعات ومراجعات مورد نظر، مربوط بامور عرفیه است و آنچه مربوط بمسائل شرعیه و احکام شخصیه باشد ، برای حل و فصل خصومت مراجعین ، محاضر مخصوص و دادگاههای شرعیه دائر گردیده است. و آنچه در حدیث عمر بن حنظله آمده ومحاكم وحكام جور را در حکم «جبت و طاغوت» قلم داد نموده و از شؤون کفر و طغیان معرفی نموده است، اشاره بمحاكم شرعی متشکله از جانب خلفای جور بوده است وشامل محاكم قانونی و عرفی کنونی نمیشود .

پرفسور چارلز آدامس - کاندید (۱)

ترجمه : محمد حسین ساکت

دانشجوی دانشکده حقوق

نقش «شیخ طوسی» در دگرگونی و گسترش علم نظری حقوق، در شیعه

در قالب اصلی و گسترده‌ی گفتاری که فراهم آوردم ، دو نکته‌ی اساسی زیرین را
مورد بررسی و طرح، قرار دادم :

۱- نخستین نکته‌ای که مورد غفلت قرار گرفته است، اینست که : «شیخ طوسی»،
از دست دانشمندان باخترزمین ، زیان دیده است .

تا آنجا که من می‌دانم ، هیچگونه میزان و معیار کاملی ، برای پژوهش و بررسی،

۱- «چارلز. جی . آدامس Charles J. Adams» در ۲۴ آوریل ۱۹۲۴ در شهر
«هاوستن Houston» از ایالت «تگزاس» آمریکامتولد شد .

تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود و «تگزاس» به پایان برد و تحصیلات دانشگاهی

بقیه پاورقی در صفحه بعد

پیرامون: زندگی و اثر «شیخ» به زبان غربی، وجود ندارد.

در حقیقت، چه بسا مهمترین کتابهایی که مورد رجوع اند و نیز بزرگترین دانشمندان، از اشاره به: تاریخ تولد، مرگ و شاید به فهرستی از آثار مهم او، گامی فراتر، بر نمی دارند.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

را در دانشگاه «پیلرواکو»ی «تگزاس» به انجام رسانده و لیسانس در ادبیات شد. تحصیلات عالی خود را در دانشگاه «شیکاگو» دنبال کرد و بسال ۱۹۵۴ به اخذ درجه دکتری در رشته «تاریخ ادیان» نایل آمد. مقامات، استاد قسمت مذهب در دانشگاه «پرینستون Princeton» و اکنون استاد و رئیس مؤسسه عالی مطالعات اسلامی دانشگاه «مک گیل McGill» کانادا است. تألیفات، «مقدمه ای بر ادیان بزرگ»

«A Reyder's guide to the Great religions»

و مقالات بی شمار دیگری که مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه «مک گیل» آن ها را به چاپ رسانده است.

مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل کانادا از مراکز مهم اسلام شناسی امریکا است. از آغاز تأسیس این مؤسسه یعنی سال ۱۹۵۲ احساس خلاء نسبت به مطالعات فلسفی و کلامی شیعی می شد تا آنکه در سال ۱۳۴۴ آقای دکتر مهدی محقق استاد دانشگاه تهران از طرف دانشگاه «مک گیل» دعوت شد تا بتدریس موضوعات فوق که تا آن وقت در آنجا سابقه نداشت بپردازد. دکتر محقق در سال اول بتدریس متون کلامی شیعه مانند شرح باب حادی عشر و انوار الملکوت علامه حلی پرداخت. این متون بزبان انگلیسی شرح و تفسیر می گردید و سپس دانشجویان رساله های فون لسانس و دکتری درباره دانشمندان شیعه مانند طبرسی و علامه حلی و صدرالدین شیرازی

به نظر من، مهمترین مطلبی که شماخته و دانسته شده است، محدود به چهار چوب چهار یا پنج صفحه از کتاب: «دونالدسن Donaldson» است که بطور کلی، پیرامون شیعه، نوشته است. بدینگونه، مهمترین شکاف و ژرفا، در کوشش دانشمندانه‌ی باختزمین - در این مسأله - همین است!

بقیه پاورقی از صفحه قبل

انتخاب کردند و در سال دوم اصول فقه شیعه را از کتاب معالم الاصول تدریس کردند و دانشجویان آن دیار برای نخستین بار بود که با مبانی اصول فقه شیعه آشنا می‌شدند. در این سال مؤسسه اعتباری بمیزان سه هزار دلار برای خرید کتب شیعه اختصاص داد و منابع و مآخذ مهم در اختیار دانشجویان و استادان قرار گرفت.

از اقدامات مفیدی که در این زمان در آن مؤسسه صورت پذیرفت ترجمه امور عامه شرح منظومه سبزواری است که بوسیله آقای دکتر محقق و پروفیسور ژاپنی **ایزو تسو** انجام شد. و گذشته از این متن آن کتاب بوسیله ایشان تصحیح گردید و با مقدمه فارسی و انگلیسی در تهران چاپ شد و پس از مراجعت آقای دکتر محقق آقای حاج شیخ مهدی حائری به دانشگاه مک گیل اعزام شدند و اینک معظم له در آنجا بسر می‌برند. و دیگر آنکه در نتیجه توسعه مطالعات فلسفی و کلامی شیعی بنا به پیشنهاد آقای «ایزو تسو» و آقای «دکتر محقق» دانشگاه مک گیل شعبه خود را توسط مستر آدامس در تهران تأسیس کرد تا در آنجا آن مطالعات متمرکز گردد شعبه مؤسسه در دیماه ۱۳۴۷ افتتاح شد و نخستین ثمره آن یعنی متن **شرح منظومه** امسال از چاپ درآمد. این کتاب مجلد اول از سلسله «دانش ایرانی» است و گذشته از این، این شعبه مؤسسه بزودی مجموعه مقالاتی درباره فلسفه و کلام بزرگانهای انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و عربی و فارسی منتشر خواهد کرد، و نیز «قبسات» **میرداماد** با مقدمه فارسی و آلمانی و انگلیسی در دو جلد ۷۰۰ صفحه‌ای بوسیله آقایان پروفیسور ایزو تسو و دکتر لندلت و دکتر موسوی بهبهانی و دکتر محقق در دست تهیه است که مجلدات دوم و سوم سلسله دانش ایرانی را تشکیل خواهد داد. (د)

غفلتی که این زیان را برای «شیخ طوسی»، به همراه آورده است تنها از بی - توجهی غربیان، نسبت به شیعه، برمی خیزد و خود رویهمرفته، نمودار و گوشه‌ای است از این حقیقت.

شاید به جز «اسماعیلیه» که پیرامون آن، بررسیها و پژوهشهای فراوانی انجام گرفته است، به حق توان گفت که شناخت و آگاهی غربیان، درباره‌ی شیعه - از «سنی» - به مراتب، کمتر است.

در حالی که موضوعاتی مانند: تاریخ «کلام» و «فقه» (حقوق)، درست به وسیله‌ی خاورشناسان باخترزمین، در یک رشته کتابهای بسیار خوب و عالی، بیان و شرح گردیده است؛ همانند این آثار در دست نیست تا کسی را که می‌خواهد پیرامون شیعه، به پژوهش و مطالعه پردازد، یاری کند. همینگونه، بسیاری از نوشته‌های اساسی و مبانی «سنی»، به زبانهای اروپایی، برگردان شده است ولی نوشته‌های بسیار کمی از شیعه، مورد پژوهش و کاوش، قرار گرفته است.

از مطالبی که اکنون، در دسترس است: درك و برداشت بخردانه‌ی مفاهیم و تاریخ مذهبی شیعه، به تنهایی از منابع و سرچشمه‌های غربی، ممکن نیست. گمان می‌کنم که غفلت از «تشیع»، بیشتر از نادرستی روشی برمیخیزد که خاورشناسان، در استدلال خود، آنرا به کار برده‌اند.

دانشمندان، به اسلام، تنها از دیدگاهی یکسان و واحد که همگی عناصر زندگی و عرف و عمل آنرا به یکدیگر پیوند می‌دهند، نگاهی می‌کنند. آنچه بیرون از این طرح و نقشه بوده است، از دیدگاه، دورداشته‌اند.

این توجه و نگرش، این نتیجه را به همراه می‌آورد که اسلام را به عنوان يك شیء معین که کم و بیش، به دقت و باریکی، در چهارچوبی واحد، بیان شده است،

پنداشته‌اند و نیز آنرا به داشتن ساختمانی برپایه‌ی: عوامل ترکیبی که از سرشت اساسی خود، سرچشمه می‌گیرد، توصیف کرده‌اند.

این تحجرو خشکی، اسلام را به: ماهیتی بی‌جان تغییرناپذیر، کاهش می‌دهد و آنرا بدینگونه، می‌نمایاند.

گذشته از این، اسلام را به طور کلی، «تسنن» تشخیص می‌دهد و اسلام را تنها همین می‌داند و بس.

این روش، حتی در مطالعات اینان، درباره‌ی «تسنن» بسیار ناقص است؛ تاچه رسد به اخبار و احادیث شیعه - که در علوم نظری از «تسنن» پرمایه تر و بی‌نیازتر است. اینجا است که باید بر این شیوه و روش خندید!

۲- دومین نکته‌ای که می‌خواهم بیان دارم، خود، گواه و سندی است بر سخن بالا - یعنی همان «غفلت».

پس از رسیدگی و پژوهش، معتقد شده‌ام که: «طوسی» در تشکیل نظریه‌ی: «اصول فقه» شیعه، نقشی پیشرو و پیشاهنگ بازی کرده است - به همان گسترش و اهمیت نقش «شافعی»، در میان اهل «تسنن».

«طوسی» - همراه با «سید مرتضی» - برای اینکه اندیشه‌ی حقوقی شیعه را به رهگذری نوین و پیشرفته‌تر به جریان اندازد، نقش این کار را بر عهده گرفت.

در روزگار او، مایه‌های فراوانی، با مفاهیم حقوقی (فقهی)، از نسلهای پیشین، وجود داشت؛ ولی مسایلی گوناگون و مورد اختلاف که سازمان نایافته، همچنان، به جای، مانده بودند. «سید مرتضی» و «طوسی» هر دو ادعا می‌کنند که نخستین کسانی‌اند

که این کار را انجام داده‌اند و در راه «تنظیم» مطالبی که تا اندازه‌ای جنبه‌ی حقوقی، داشته است، بایرون کشیدن و استنباط یک رشته اصول روشن و سازمان یافته، کوشش کرده‌اند.

برپایه‌ی این اصول، این دو اندیشمند، پیکره‌ی حقوقی را که به درخواست و آرمان، انجام یافت، به صورت روشی جامع و بگانه، پی‌ریزی، کردند. آن دو خواسته و نشانه، عبارت بود از:

۱- آماده ساختن ابزارهایی، جهت یافتن قواعد مسلم حقوقی.

۲- آوردن دلیل عقلی و بدان منظور، ایجاد «حجیت»، برای همه‌ی آنها.

به خوبی می‌دانم که بسیاری از دیگر نویسندگان «امامیه» پیش از «سید مرتضی» و «طوسی» در باره‌ی مسایل حقوقی و فقهی، نوشته بودند. این بی‌همانندی‌ای که من، برای «طوسی»، مدعی هستم، برای آنست که: نخستین کسی بوده است که به یک سازمان دقیق و روش یافته‌ای از احادیث و اخبار فقهی کامل شیعه، علاقمند بوده است.

به دقیق‌ترین مفهوم واژه، او یک مغزاندیشمند حقوقی بود و بدینجهت، از کسانی پیش از او، این راه را رفته بودند، فرق داشت و جدا می‌نمود.

تنها سخنی که می‌ماند اینست که: چرا روی آوردن، به «اصول فقه»، - در شیعه - چنان، دیر هنگام، نمودار می‌گردد؟ در «تسنن»، نظریه‌ی پاک و بررسی شده‌ی «اصول فقه»، درست از دو بیست سال، پیش از اینکه «طوسی»: «عدة الاصول» و «سید مرتضی»: «دزیعة»ی خود را به رشته‌ی نگارش درآورد، وجود داشت.

اگر بخواهیم دلیل این درنگ را جستجو کنیم، نیازی به راهی دور و ناهموار، نداریم. شیعه، خود را به: «اصول فقه» علاقمند و وابسته، نشان نداد، زیرا تا

امامان و پیشوایان، در میان جامعه، حاضر و زنده بودند، نیازی به یاری گرفتن از: فنون حقوقی استادانه‌ای که اندیشه و اختراع انسان، آنرا به همراه می‌آورد، نداشت. این حالت، با غیبت دوازدهمین «امام»، دیگرگون شد.

این بار، اجتماع، مجبور بود برای یافتن دیگر ابزار راهنمایی و هدایت و همچنین چاره‌جویی و حل مسایل و دشواریهای آن، راهی، پیدا کند.

احساس این بحران، حتی به خاطر: نبودن آب و هوای مساعد، برای پرورش یافتن اندیشمندان شیعه - در بغداد - و آمدن: «طغرل بیگ» و «سلجوقیان»، بیشتر و عمیق‌تر، نمودار گردید.

نیاز به: راههای معتبر و قابل اعتماد، جهت درمان و حل مسائل و دشواریهای جامعه - به هنگام غیبت «امام» - خود، انگیزه‌ی اساسی کشش «طوسی»، برای سازمان دادن و به قالب درآوردن دانش نظری: «اصول فقه»، به شمار می‌آید.

مرتضی مطهری - تهران

استاد روحانی دانشگاه و نویسنده اسلامی

الهامی از شیخ الطائفه

روح اسلامی :

شیخ بزرگوار ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی یکی از درخشانترین ستارگان جهان اسلام است ، شیخ طوسی نمونه کاملی است از تجلی اسلامی در کالبد ایرانی ، از زندگی امثال شیخ طوسی میتوان کاملاً پی برد که معنویت اسلام تاچه اندازه در اعماق روح مردم این مرز و بوم نفوذ کرده است تا آنجا که افرادی مانند طوسی سراسر زندگی خود را وقف خدمت به این دین کرده و دمی نیا سوده اند و تا آخرین نفس باز نایستاده اند .

شیخ طوسی صد درصد يك عالم اسلامی است ، جز رنگ اسلامی رنگ دیگری ندارد ، او از کسانی است که از برکت تعلیمات اسلامی پا بر روی تعصبات قومی و نژادی گذاشتند ، شعوبیگریها را محکوم کردند و مقیاسهای جهانی و انسانی اسلام را محترم شمردند . اکثریت قریب باتفاق دانشمندان بعد از اسلام چنین اند .

شیخ تنها در يك رشته از رشته های علوم اسلامی کار نکرده و متخصص نشده است ،

بلکه در رشته‌های گوناگونی زحمت کشیده و متخصص شده و کتاب تصنیف و تألیف کرده است و در همه آن رشته‌ها از طراز اول است.

او هم فقیه است، هم محدث، هم متکلم، هم مفسر، هم رجالی، و هم ادیب. از اینرو تنها از يك زاویه نمی‌توان او را دید و شناخت بلکه از زوایای گوناگونی باید باو نظر افکند!

فقاہت و اجتہاد

الهامی که من می‌خواهم از شیخ الطائفه بگیرم و بازگو کنم مربوط است به يك جنبه از جنبه‌های شخصیت اسلامی او و آن جنبه فقاہت و اجتہاد آن مرد بزرگ است. شیخ طوسی یکی از مجتهدان و فقہاء طراز اول اسلام است و بحق شیعه امامیه او را بزرگ خود (شیخ الطائفه) نامیده است. شیخ الطائفه فقیه است ولی نه يك فقیه عادی، بلکه فقیه‌ای که تحولی شگرف در فقه بوجود آورد. فقه اسلامی چه در نحله شیعی و چه در نحله سنی مانند هر علم زنده دیگر دوران‌های تحول و تکامل را طی کرده است و در برخی مراحل مانند هر موجود زنده متحول و متکامل جهش‌هایی و دگرگونی‌هایی پیدا کرده و تغییرات کمی منتهی به تغییری کیفی شده است. یکی از این جهش‌ها و دگرگونی‌ها در فقه نحله شیعی امامی، بدست این مرد بزرگوار صورت گرفته است.

از نظر من جهش‌ها و تغییرات کیفی فقه شیعی از روزی که فقہا وظیفه اجتہاد را بر عهده گرفتند در سه مرحله صورت گرفته است: مرحله اول در اوائل قرن پنجم بدست شیخ طوسی، مرحله دوم در قرن هفتم بدست محقق حلی و علامه حلی و مخصوصاً علامه حلی از نظر اصول فقه و جدا کردن حساب احادیث صحاح و ضعاف از یکدیگر، و مرحله سوم در قرن سیزدهم هجری بوسیله خاتم المتأخرین حاج شیخ مرتضی انصاری انجام یافت. و اگر جنبه‌های مبارزه با قشریگری را در نظر بگیریم و سهم عظیم استاد المجتهدین

وحید بهبهانی را در مبارزه با جمود اخباریگری فراموش نکنیم و مخصوصاً بطرد مکتب اخباریگری از فقه شیعه توجه کنیم باید يك مرحله دیگر اضافه نمائیم و آن در قرن دوازدهم بوسیله وحید بهبهانی است .

البته بیان بالا بمعنی این نیست که شخصیت‌های نامبرده لزوماً اهمیت و عظمت بیشتری از شخصیت‌های عظیم دیگر فقه شیعی دارند، زیرا هر جهش و تحول کیفی مسبوق است بیک سلسله شرائط و آمادگی‌های پیشین، و بسا سهم کسانی که شرائط را آماده و مهیا کرده‌اند بیشتر است از کسانی که بدست آنها و بوسیله آنها این جهشها صورت گرفته است . به اصطلاح، اینها جزء اخیر علت تامه‌اند .

اگر درباره هر کس بتوان تردید کرد درباره شیخ طوسی نمیتوان تردید کرد، عظمت و شخصیت او به حدی است که گفته‌اند تا صد سال بعد از او هر فقیه و مجتهدی ظهور کرد عملاً مقلد شیخ الطائفه بوده است .

رستاخیز علمی اسلامی

اسلام يك رستاخیز علمی بوجود آورد، آغاز این رستاخیز با طلوع اسلام توأم است، قرن اول و دوم دوره آمادگی و رنسانس است و قرن سوم و چهارم و پنجم دوره شکوفان شدن، هر چند بسیاری از علوم اسلامی در همان قرن اول و دوم باردار شد و ثمرات اولیه خویش را تحویل داد.

جان ملکم انگلیسی با کمال بی‌انصافی و تعصب دو قرن اول هجری را از نظر ایرانیان دوره رکود علمی و معنوی معرفی میکند (۱) و حال آنکه این دو قرن بقول ادوارد براون از نظر علمی و معنوی بارورترین کلیه از مننه تاریخ ایران است. ما اگر

۱ - تاریخ ادبیات ادوارد براون «جلد اول» صفحه ۳۰۲ و ۳۱۲. ادوارد براون شخصاً تصریح میکند که من خودم را از این اشتباه برکنار میدارم .

وضع فکری و علمی ایرانیان را در این دو قرن با قرون ماقبل اسلام مقایسه کنیم که در چه رکود و سکون و سکوتی بود میبینیم که ایرانیان در این دو قرن از لحاظ فکری و علمی و فرهنگی جنبش و تحرك بی سابقه‌ای پیدا کرده‌اند (۱) البته اوج و کمال این جنبش در قرن سوم و چهارم و پنجم هجری رخ نمود.

یکی از جنبش‌ها و نهضت‌هایی که از همان قرن اول هجری در میان عموم مسلمانان اعم از سنی و شیعی، ایرانی و غیر ایرانی پدید آمد در زمینه مسائل فقهی بود.

مسلمانان از ابتدا که باسلام ایمان آوردند خود را با دینی مواجه دیدند که مقررات زیادی در زمینه‌های مختلف زندگی اعم از فردی و اجتماعی و اعم از عبادات و معاملات و حقوق مدنی و خانوادگی و غیره دارد. در حدود پانصد آیه از قرآن مجید آیات الاحکام است. از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و همچنین از عترت طاهرین او روایات فوق‌العاده فراوانی در زمینه احکام وارد شده‌است. لهذا مسلمین وظیفه اولیه خود میدانستند که تکالیف خود را از نظر اسلامی در مسائل مختلف بدانند عامه مردم به علماء مراجعه میکردند و علماء به ائمه دین و به قرآن و آثار و از مجموع اینها از صدر اسلام «تفقه» و افتاء بوجود آمد و مقدمات تکون علم «فقه» فراهم شد.

کتاب و سنت از دیدگاه فقهاء اسلامی

نکته جالب اینست که کلماتی که علما در زمینه استخراج احکام اسلامی از کتاب سنت بکار برده‌اند نشان میدهد که این دانشمندان از اول فهمیده بودند که يك نظر ساده و فهم عامیانه کافی نیست که روح و عمق تعلیمات اسلامی در این زمینه مانند هر

۱ - برای توضیح بیشتر این مطلب به کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» تألیف نگارنده مراجعه شود.



از چپ بر است — علی دوانی : پروفور آدامس ، دکتر محقق ، محمد حسین ساکت

زمینه دیگر - ادراك شود «بلکه نیاز به تعمق و غور و فهم عمیق است، آنها کلمه «فقه» را به عنوان نام این علم انتخاب کردند که معنی غور کردن و به اعماق رسیدن را میدهد. راغب اصفهانی در «مفردات غرائب القرآن» میگوید :

«الفقه هو التوصل الى علم غائب بعلم شاهد» یعنی فقه اینست که با وسیله قراردادن يك دانش آشکار، به يك دانش نا آشکاری برده شود.

آنها عمل تفقه را اجتهاد نامیدند که با جهاد بيك معنی است ، جهاد یعنی استفراغ و وسع و به عبارت دیگر: بکار بردن منتهای همت و نیرو. با این تفاوت که کلمه جهاد غالباً برای بکار بردن منتهای کوشش در برابر دشمن بکار برده میشود و کلمه اجتهاد غالباً برای بکار بردن منتهای کوشش در فهم احکام از کتاب و سنت استعمال میگردد. انتخاب این کلمه نیز میرساند که علماء اسلام زمینه را آنقدر عمیق و وسیع میدانستند که بذل قسمتی از نیرو را کافی نمیشمردند، بذل تمام نیرو را لازم میدانستند.

کلمه دیگری که بکار میبردند کلمه «استنباط» است. این کلمه نیز حکایت میکند که علماء اسلامی احساس خاصی در مورد درك احکام داشته اند. کلمه استنباط بمعنی بیرون کشیدن آب از زیر زمین است. علماء اسلام توجه کرده بودند که در زیر قشر ظاهر الفاظ جریان زیر زمینی آب زلال معانی است. هر عامی آشنا با زبان عربی و دستور زبان عربی حق ندارد ادعا کند که با مراجعه به کتاب و سنت قادر است قوانین و مقررات اسلامی را اکتشاف کند، فن و هنر مخصوص ضرورت دارد: هنر استنباط، هنر استخراج آبهای زیر زمینی از زیر قشر ظاهری. غزالی در «المستصفی» تعبیر لطیفی دارد، او ادله را «شجره» و احکام را «ثمره» و عمل اجتهاد را که استخراج احکام است از ادله «استثمار» می خواند .

حقیقت اینست که این توجه که برای علماء اسلام پیدا شد از ناحیه خودشان نبود، پیش از همه خود قرآن کریم و پس از قرآن، رسول اکرم مردم را به این حقیقت متوجه کردند، قرآن کریم که دعوت به تدبیر در آیات قرآنی و تفکر در آنها میکند در حقیقت همین معنی را یادآوری می نماید. رسول اکرم اولین شخصی است که مسلمین را بسوی تعمق و اجتهاد و استخراج سوق داد. رسول اکرم با بیانات زیبای خود به مسلمین گوشزد کرد که کتاب و سنت استعداد پایان ناپذیری برای درك معانی

تازه به تازه و نو به نو دارد. اودر باره قرآن کریم فرمود: ظاهره انیق و باطنه عمیق، له تخوم و علی تخومه تخوم لا تحصی عجایبه و لاتبلی غرائبها: ظاهر قرآن زیبا و باطن آن ژرفا است، اورا حدی است و فوق آن حد حد دیگر است، شگفتیهای آن بر شمرده نمیشود و تازگیهای آن کهنه نمیگردد.

رسول اکرم درباره خودش و سخنان خودش فرمود: اوتیت جوامع الکلم^۱: سخنان جامع و در برگیرنده به من داده شده است. و هم آن حضرت بیان لطیفی در همین زمینه دارد. در حدیث معروفی که در حجة الوداع ایراد فرموده است و شیعه و سنی بالاتفاق آنرا نقل و روایت کرده اند فرمود: نضرائه عبد الله سمع مقالتی فوعاها و بلغها من لم یسمعها فرب حامل فقه غیر فقیه و رب حامل فقه الی من هو افقه منه^۲ یعنی خداوند شاد و خرم کند کسی را که سخن مرایشنود و آنرا بکسی که آنرا نشنیده است برساند. همانا بسیارند کسانی که سخن پر معنی با خود دارند ولی خود، آنرا فهم عمیق نمیکنند و چه بسا کسانی که چنان سخنی را از بر دارند و فهم عمیق میکنند ولی وقتی که بدیگری منتقل میکنند او عمیق تر آنرا فهم میکند. این حدیث را شافعی نیز در «الرساله» آورده و به آن استناد کرده است.

یکی از محدثین معروف قرن دوم هجری از یکی از فقهای معروف آن عصر مسأله ای پرسید و او جواب داد. محدث پرسید به چه دلیل؟ گفت بموجب فلان حدیثی که خودت از پیغمبر برای ما روایت کرده ای، مرد محدث پس از تأمل دریافت که فقیه راست می گوید و از آن حدیث میتوان حکم این مسأله را استخراج و استنباط کرد. بار دیگر آن محدث مسأله دیگری از آن فقیه پرسید و فقیه جواب داد، پرسید دلیل تو چیست؟ گفت فلان روایت که باز تو خود برای ما روایت کردی. محدث بار دیگر تأمل کرد و دید فقیه راست میگوید، از آن روایت نیز می توان این حکم را استفاده و استنتاج کرد. محدث رو کرد به فقیه و منصفانه گفت: انتم الاطباء ونحن

۱- کافی، جلد ۲ صفحه ۵۹۹

۲- بحار الانوار، جلد ششم، چاپ سرببی تهران، باب فضائل النبی و خصائصه صفحه ۲۲۹ نقل از امامی صدوق.

۳- کافی، جلد ۱، صفحه ۴۰۳

الصيدلة^۱. یعنی حقاً شما فقها و مجتهدان و اهل نظر پزشکان را مانید و ما محدثان دارو فروشان را. این داستان تاریخی مصداق حدیث نبوی را روشن میکند که فرمود رب حامل فقه الی من هو افقه منه .

ائمه اهل بیت علیهم السلام به پیروی از رسول اکرم مردم را متوجه تعمق و تدبر در آیات قرآنی مینمودند و مکرر گوشزد میکردند که قرآن و سنت دو منبع پایان ناپذیر میباشند. حدیثی از علی (ع) در این زمینه است که همانطور که استاد بزرگوار ما علامه طباطبائی مدظله العالی در ذیل آیه ۳ سورة آل عمران میفرماید از غرر احادیث است: از علی (ع) پرسش شد هل عندکم شیء من الوحی؟ آیا به شما اهل بیت وحی نازل می شود؟ فرمود لا والذی فلق الحبة وبر النسمه: نه قسم به آنکه دانه را شکافت و آدمی را آفرید الا ان یعطى الله عبدافهما فی کتابه: مگر آنکه خداوند بنده ای را مورد عنایت قرار دهد و فهم قرآن نصیب او گردد. از این جمله پیدا است که علی (ع) علم جوشان و فراوان و حیرت انگیز خود را تنها از دولت قرآن و چشمه پر فیض قرآن دارد. این معنویت قرآن است که از باطن و ملکوت بر دل پاک علی سرازیر شده است .

حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء که در جو ارمدفن مقدس آن حضرت این کنگره برگزار میگردد نقل می کنند که از جد بزرگوارشان امام ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام پرسش شد : ما بال القرآن لا یزید بالنشر والدراسة الاغضاة؟ یعنی چگونه است که قرآن هر چه بیشتر منتشر می شود و گوشها با آن آشنا میگردد و هر چه بیشتر خوانده و درس داده می شود کهنه نمی گردد بلکه برعکس روز بروز بر طراوت و تازگی آن افزوده می گردد؟ امام جواب داد : لانه لم ینزل لزمان دون زمان و لائناس دون ناس و لذلك ففی کل زمان جدید و لکل ناس غرض؟. یعنی این بدان جهت است که قرآن برای زمانی خاص و برای مردمی خاص نازل نشده است و لهذا در همه زمانها نواست و برای همه مردمان تروتازه است. اگر درست در معنی و مفهوم این حدیث دقت کنیم دنیای وسیعی در مقابل خود می بینیم، می بینیم ائمه اهل بیت علیهم السلام با دید دیگری قرآن را می دیده اند .

مسأله قیاس

در اینجا لازم است به يك نکته اشاره كنم و آن اينكه همه می دانيم كه ائمه اهل بيت عليهم السلام از همان اول كار با اعمال قیاس در استنباط احكام مخالف بودند و اين كار را تخطئه كردند. غالب افراد به فلسفه اين مخالفت توجه ندارند و لهذا بسياری از مخالفين قیاس به جمود گراييده اند يعنی اين مخالفت را نوعی گرايش به تعبد مطلق بطواهر و طرد تعقل و تدبر در استنباط احكام تلقی كردند. بدون شك اين سوء تفاهم و بهتر بگويم اين غلط زيانهای فراوانی برفقه شيعه وارد كرد، ولی اگر فلسفه اين مخالفت را دريابيم می بينيم كه اين مخالفت بر يك اساس منطقی بسيار عالی بوده است و نتيجه اش جمود نيست بلكه تشويق و تحريض به اجتهاد صحيح و عالمانه است. ريشه مخالفت ائمه اهل بيت با قیاس دو چيز است: یکی اينكه قیاس كه همان تمثيل منطقی است، راه مطمئنی نيست. تاريخ فقه حكایت میكند كه كسانيكه قیاس را وارد اصول فقه كردند و قهراً افراد كردند هرج و مرج عجيبي بوجود آوردند، حقا اگر مخالفت ائمه اهل بيت از يك طرف و برخي از ائمه جماعت از طرف ديگر نبود فقه اسلامی بکلی زیر و رو شده بود و به صورتی در آمده بود كه به هر چيزی شباهت داشت جز فقه اسلام.

ولی علت دوم كه اساسيتر است اينست كه ريشه اين فكر كه ما در تشريع و تقنين اسلامی نیازمند به قیاس هستيم ريشه فاسدی است، ريشه اين فكر اينست كه كتاب و سنت، وافی به بيان همه احكام و مقررات نيست و نوعی نارسائی و ناتمامی در كار است و بر ما است كه اين نقصان و ناتمامی را با اصل قیاس گرفتن اكمال و اتمام كنيم. و حال آنكه خداوند صريحا در قرآن كريم میفرمايد كه اين دين را اكمال و نعمت را تمام نموده و اسلام را بعنوان يك دين كامل و تام و تمام برای بشر پسنديده است: **اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام ديناً.**

در نهج البلاغه خطبه ای است كه سيد رضي آن را تحت عنوان «فی ذم اختلاف العلماء فی الفتيا» آورده است. در آن خطبه (خطبه ۱۸) علی (ع) كسانی را كه «من عندی» فتوا میدهند انتقاد میكند و میفرمايد: «ام انزل الله ديناً ناقصاً فاستعان بهم علی اتمامه؟»

ام كانوا شركاء له فلهم ان يقولوا وعليه ان يرضى؟ ام انزل الله سبحانه ديناً تاماً فقصّر الرسول صلى الله عليه وآله وسلم عن تبليغه و ادائه والله سبحانه يقول « ما فرطنا في الكتاب من شيء » و قال: « فيه تبیان كل شيء » و ذكر ان الكتاب يصدق بعضه بعضاً و انه لا اختلاف فيه فقال سبحانه: « ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً » و ان القرآن ظاهره انيق و باطنه عميق لا تنفي عجائبه و لا تكشف الظلمات الابه .

یعنی آیا خدا دین ناتمامی فرود آورده و آنگاه از این افراد برای تکمیل و تتمیم آن استمداد جسته است؟ یا اینها در خلق و فرود آوردن این دین با خدا شریک بوده اند و طبق «قانون حق مساوی شرکاء» چون پاره ای از احکام را خداوند بیان کرده و آنها قبول کرده اند، باید پاره ای از احکام را اینان بارأی و خیال خود وضع کنند و خداوند قبول کند؟ یا شق سومی در کار است و آن اینکه خداوند دین کامل و تامی نازل فرموده لکن پیغمبر در تبلیغ و رساندن آن به مردم کوتاهی کرده است و اینها قسمتهائی که پیغمبر اکرم بمردم نرسانده است بارأی و خیال خود آنرا وضع میکنند، و حال آنکه خداوند درباره قرآن که بوسیله پیغمبر بمردم ابلاغ شده است میگوید: «ما در این کتاب از بیان هیچ امر لازمی کوتاهی نکرده ایم» و هم میفرماید: «در قرآن بیان هر چیزی که برای مردم لازم است وجود دارد» خداوند فرمود که آیات قرآن بعضی گواه بعض دیگر و مفسر بعض دیگرند و در میان آنها هیچگونه اختلاف و تناقضی وجود ندارد «و اگر از ناحیه خدا نمی بود در آن اختلافات فراوانی می یافتند» ظاهر قرآن زیبا و باطن آن ژرفا است، شکفتیهای آن تمام نمی شود و تیرگیها و تاریکیها جز بوسیله قرآن برطرف نمی گردد» .

در کافی بعد از کتاب مقایس بابی دارد تحت عنوان «باب الردالی الكتاب و السنة و انه ليس شيء من الحلال و الحرام الا و قد جاء فيه كتاب اوسنة». همچنانکه عنوان باب حکایت میکند منظوره ائمه اهل بیت علیهم السلام اینست که پایه و اساس فکر نیازمندی به قیاس، یعنی نارسائی تشریعات الهی اسلامی نسبت به همه فروع و احتیاجات، غلط

است، چنین ناتمامی و نارسائی وجود ندارد.

بدیهی است که مقصود این نیست که در هر مورد جزئی و در هر فرعی از فروع در کتاب و سنت دستوری خاص رسیده است، چنین چیزی نه منظور است و نه ممکن. همچنانکه مقصود آیه کریمه که میفرماید: *ما فرطنا فی الكتاب من شیء* و یا میفرماید: *فیه تبیان کل شیء* این نیست که حکم هر واقعه جزئی و هر فرع از فروع، جداگانه در قرآن کریم بیان شده است، بلکه مقصود اینست که خطوط اصلی حیات بشر در جمیع شؤون اعم از عبادات و اخلاقیات و اجتماعات در این کتاب کریم رسم شده است و سنت که به وسیله پیغمبر اکرم و ائمه اطهار بیان می شود بیان و تشریح همانها است.

بهر حال مقصود از همه این گونه تعبیرات نیست که کلیات اسلامی که در کتاب و سنت آمده است، بنحوی است که قدرت «انطباق» بر تمام فروع غیر متناهی را دارد. و آنچه‌ی که مورد نیاز است قیاس و تشریع در کنار تشریع الهی نیست، آنچه‌ی که مورد نیاز است قوه اجتهاد و استنباط یعنی قوه تطبیق اصول بر فروغ و رد فروع بر اصول است، معجزه اسلامی در اینست که کلیات آن قابلیت انطباق بر همه موارد را دارد بطوریکه در همه موارد ضامن مصالح عالیّه انسانی است.

ائمه علیهم السلام در کمال صراحت این مطلب را ادا کردند. در حدیث معروفی که جوامع حدیث از جامع بزنی نقل کرده اند فرموده اند: *علینا ائقاء الاصول وعلیکم التفریع* - یا - *علیکم ان تفرعوا* یعنی وظیفه ما اینست که اصول و کلیات را بیان کنیم و وظیفه شما است که فروع و شاخه‌ها را از این اصول استخراج و استنباط کنید، به عبارت دیگر وظیفه شما اجتهاد و استنباط است. ابن ادریس حلی که از اکابر صاحب نظران فقهاء شیعه است و حریت رأی خاصی دارد، با اینکه خبر واحد را نمی‌پذیرد و بآن

عمل نمیکنند، این حدیث را در مستطرفات کتاب سرائر بعنوان اصل مسلم آورده است و از اینجا معلوم میشود که این اصل در میان شیعه و در فقه شیعه از مسلمات بوده است. در خطبه ۸۵ نهج البلاغه که با جمله: عباد الله، ان من احب عباد الله عبداً اعانه الله علی نفسه آغاز می شود جمله ای هست که مفید همین مطلب است، علی (ع) در قسمت اول این خطبه صفات و مشخصات عالم ربانی را و در قسمت دوم آن مشخصات عالمان بی عمل و خیالبا فنان را ذکر میکند^۱، علی (ع) از جمله صفات عالمان ربانی این صفت را بیان میکند: قد نصب نفسه لله سبحانه فی ارفع الامور من اصدار کل وارد علیه و تصییر کل فرع الی اصله .» یعنی در مقام اخلاص و بسبب اخلاص نیت و افاضه حکمت بر او بدانجا رسیده است که خود را در مرتفع ترین قله ها قرار داده است، در این مقام مرتفع قرار گرفته که هر مشکلی و مسأله غامضی بر او وارد شود جواب و حل آن مسأله را صادر میکند و هر فرعی را باصل خود بر میگرداند .

از مجموع آنچه گفتیم معلوم شد که مخالفت ائمه اهل بیت با قیاس بر اساس دعوت به جهود و «ظاهریت» نبوده است، بلکه بر این اساس بوده است که نیازی به تشریعات من عندی نیست آنچه بدان نیاز است و باید جولانگه عقل و علم و فکر علماء قرار گیرد اجتهاد و استنباط و استخراج فروع از اصول و رد فروع بر اصول و بالاخره تطبیق صحیح کلیات اسلامی بر قضایا و حوادث است که هیچگاه متوقف نمیشود و تحت حصر نمی آید و به تبع وسعت ابعاد مکانی و زمانی زیاده تر میشود. چگونه ممکن است مخالفت ائمه اهل بیت با قیاس بر اساس مخالفت با دخالت عقل در کار دین باشد و حال آنکه آنها به تبع قرآن مجید عقل را حجت باطن و نبی درونی میدانستند^۲.

فقهائ شیعه نگفتند که ادله استنباط چهار است: کتاب، سنت، اجماع، قیاس. همچنانکه نگفتند ادله استنباط سه است: کتاب، سنت، اجماع. بلکه گفتند ادله استنباط

۱- سید رضی عنوان خطبه را چنین ذکر می کند: «وهی فی صفات المتقین و صفات الفساق» ولی تدبر کامل در خطبه نشان می دهد که در توصیف علمای ربانی و عالمان بی عمل است.

۲- اصول کافی، جلد اول، کتاب العقل والجهل

چهار است: کتاب، سنت، اجماع، عقل. پس معلوم میشود علماء و فقهاء شیعه به پیروی از دستور اهل بیت، نوعی از مداخله رأی و نظر را که بنام قیاس نامیده میشد باطل میشناختند ولی حق عقل را در اجتهاد و استنباط محفوظ میداشتند.

به علاوه، میدانیم که بموازات بحث قیاس در فقه که مورد قبول بعضی از ائمه جماعت و انکار بعض دیگر از خود آنها بود بحث دیگری کلامی در همان عصر مطرح شد که در واقع يك ریشه داشت و آن بحث معروف حسن و قبح عقلی بود. طرفداران قیاس در فقه در این مسأله کلامی طرفدار حسن و قبح عقلی، و منکرین قیاس منکر حسن و قبح عقلی شدند ولی علماء شیعه با اینکه با قیاس در فقه مخالفت کردند از حسن و قبح عقلی طرفداری کردند و لهذا در شمار عدلیه در آمدند، و این خود میرساند که مخالفت با قیاس بر اساس مخالفت و انکار حق عقل نبوده است.

جامد فکرها

این مطلب قابل انکار نیست که در میان علماء شیعه افراد زیادی پیدا شدند که ترس از قیاس آنها را به بیماری جمود مبتلا کرد، هم در شیعه و هم در سنی از این جامد فکران زیاد بودند، اینها وقتی که با مسأله ای مواجه میشدند اگر دستور خاصی در آن مورد رسیده بود جواب میدادند و اگر حدیث و دستور خاصی نرسیده بود لب فرو میبستند و جوابی نمیدادند، نه قیاس میکردند و نه در پی اجتهاد صحیح و استخراج اصول از فروع بودند. شیخ طوسی آنچنانکه از سخن وی در مقدمه «مبسوط» و هم «عدة الاصول» بر میآید گرفتار چنین جامد فکرانی بوده است و هنوز هم کم و بیش وجود دارند، برای ما فعلا ضرورت ندارد که بحث کنیم آنها چه اشخاصی بوده و چه افکاری داشته اند؟ عمده اینست بدانیم که اسلام چه گفته و علماء بزرگ اسلامی از قبیل شیخ ابو جعفر طوسی چگونه تلقی کردند؟

اجتهاد در عصر ائمه

مسأله ای که در اینجا لازم است به مناسبت تذکردهم اینست که برخی میندازند در عصر ائمه علیهم السلام اجتهاد و تفریع و رد فروع بر اصول وجود نداشته و بعد از دوران ائمه در شیعه پیدا شده است، با اینکه در میان اهل جماعت از همان قرن اول وجود داشته است بلکه به عقیده خود اهل جماعت در عهد رسول اکرم نیز صحابه عنداللزوم

اجتهاد میکردند. روایت معروفی درباره معاذبن جبل که رسول اکرم او را به یمن گسیل میداشت روایت میکنند.

برخی عذر عدم اجتهاد در شیعه را در عهد ائمه به صورت مؤدبانه‌ای ذکر میکنند و میگویند در آن عهد از نظر شیعه نیازی به اجتهاد نبود، زیرا خود ائمه معصومین حاضر بودند و باب علم مفتوح بود، اجتهاد وقتی ضرورت پیدا میکند که راه دانستن هر حکمی مستقلاً و مستقیماً بسته باشد و ایجاب کند که از اصول استخراج شود، اما وقتی که هر مسأله‌ای را مستقلاً و مستقیماً میتوان از معصوم پرسید چه نیازی با جتهاد است، خواه اجتهاد را بمعنی تفریع ورد فروع بر اصول بپذیریم و یا به معنی قیاس و اجتهاد رأی.

مستر چارلز آدامس در سخنرانی دیروز خود در اینجا همین مطلب را گفتند، ایشان چنین فرض کردند که اجتهاد در شیعه بعد از عصر ائمه پیدا شده است و علت اینکه شیعه دیرتر از اهل سنت به کار اجتهاد پرداخت این بود که در عصر ائمه از اجتهاد بی نیاز بود.

این تصور به ادله‌ای باطل است:

اولاً این تصور که در عصر ائمه باب علم مفتوح بود و نیازی به اجتهاد و فتوی نبود غلط است، ائمه معمولاً در مدینه بودند و تنها برای شیعیانی که در مدینه میزیستند این امکان بود که حکم هر مسأله‌ای را مستقیماً از خود ائمه بپرسند، اما شیعیانی که در عراق یا خراسان یا جای دیگر میزیستند کجا می توانستند هر مسأله مورد ابتلای فوری را از ائمه بپرسند؟ آنها ناچار از راویان حدیث و شاگردان ائمه که مدتی از درس آنها استفاده کرده بودند و احیاناً کتابهایی تألیف کرده بودند می پرسیدند. البته گاهی عین پرسشهایی که از آنها میشد قبلاً پرسش شده بود و جوابش را مستقیماً از ائمه شنیده بودند ولی غالباً این چنین نبود، قهراً ضرورت پیدا می کرد که مشکل بطریق دیگر حل شود.

در تاریخ میخوانیم که گاهی شیعیان عراق یا خراسان پرسشهای خود را جمع میکردند و بوسیله مسافران حج به مدینه میفرستادند و تا رسیدن جواب ششماه و یا یک سال طول می کشید. در بعضی از اوقات ائمه تحت نظر بود ندو یا در زندان میزیستند،

امام صادق (ع) مدتی در زمان منصور تحت نظر بودند و کسی حق ملاقات با ایشان را نداشت.

داستان مردی که مسأله‌ای داشت و میخواست از امام سؤال کند و چون امام تحت نظر بود امکان ملاقات نبود و آن مرد تدبیری اندیشید. باین نحو که به صورت خیاب فروش در آمد و به بهانه فروختن خیار وارد خانه امام شد و مسأله را پرسید. معروف است و همه میدانند.

امام موسی بن جعفر (ع) چند سال در زندانهای بصره و بغداد بودند و در همانجا از دنیا رحلت کردند.

در این مواقع شیعه چه میکردند؟ آیا مسئله‌ای رخ نمی‌داد و یا تمام صور مختلف مسائل قبلاً پرسیده شده بود و جوابهای آماده‌ای موجود بود؟
ثانیاً تاریخ شیعه و ائمه شیعه حکایت میکند که امامان اکابر اصحاب خویش را که مدتها شاگردی کرده بودند و آشنا با اصول و مبادی فقه شیعه بودند تشویق میکردند که بنشینند و فتوا بدهند.

امام صادق (ع) به ابان بن تغلب فرمود: اجلس فی مسجد المدینة و افت الناس فانی احب ان یری فی شیعتی مثلک ۱. یعنی بنشین در مسجد مدینه و فتوا بده برای مردم، من دوست دارم مانند تو در شیعیانم دیده شوم. جمله معروف: علینا لقاء الاصول وعلیکم التفریع را ائمه باصحاب خود فرمودند.

ثالثاً یکی از اموری که ایجاب می‌کند اجتهاد را، جمع میان خاص و عام، مطلق و مقید، و حل تعارض اخبار و روایات است و همه اینها در زمان ائمه برای راویان حدیث وجود داشته است. آنها می‌بایست با قوه اجتهاد حل تعارض کنند و جمع روایات نمایند و احیاناً برخی را طرد نمایند. روایات معروف علاجیه تنها برای زمانهای بعد از ائمه نبوده است برای معاصران ائمه هم بوده است.

رابعاً اینکه می‌گویند علم اصول که پایه اجتهاد است در شیعه بعد از ائمه پیدا شده و قبلاً در انحصار اهل تسنن بود غلط است، علماء شیعه ثابت کرده‌اند که شاگردان ائمه در عصر ائمه در موضوعات اصولی تألیفات داشته‌اند، مرحوم سید حسن صدر رضوان الله تعالی علیه در کتاب تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام این مطلب را

بررسی و اثبات کرده است .

اجتهاد از نظر مستشرقین

بطور کلی مستشرقین پیدایش اجتهاد را در میان مسلمین به شکل دیگر و طرز دیگری که موافق هدفهای خودشان است توجیه میکنند، آنها نمی‌توانند یا نمی‌خواهند بپذیرند که اسلام به عنوان يك شریعت ختمیه الهیه، اصول و کلیات جامعی آورده است که ضامن سعادت بشر در همه زمانها و مکانها است و آنگاه علماء امت را موظف کرده است که در پرتو این اصول و کلیات الی یوم القیامة به اجتهاد و استکشاف بپردازند. آنها طبق طرز تفکر مادی خود چنین وانمود میکنند که اسلام پاره‌ای مقررات ساده و متناسب با زندگی اعراب چهارده قرن پیش آورد ولی طولی نکشید که جامعه وسیعی را دربر گرفت و زندگی تحول یافت، قوانین اسلامی برای چنین جامعه‌ای نارسا بود و علماء اسلامی بخاطر علاقه به اسلام دوره بدوره طبق احتیاجاتی که پیدا میشد از پیش خود وضع قوانین و جعل احکام میکردند و نام آنرا اجتهاد می‌گذاشتند و رنگ اسلامی بآن می‌دادند، و چون اهل تسنن اکثریت را تشکیل می‌دادند و مسؤولیت حکومت را بر عهده داشتند، احتیاجات، آنها را زودتر و وارد اجتهاد کرد و شیعه چون در اقلیت بودند قهر آن تحرک در میان آنها نبوده پس بدین علت شیعه دیرتر به کار اجتهاد پرداخت. ولی چنانکه گفتیم نه اجتهاد آن است که این مستشرقان نیک‌نهاد! پنداشته‌اند و نه شیعه دیرتر به کار اجتهاد پرداخت، آنچه در شیعه در زمینه مسائل اصولیه بوده است به صورت رساله‌های جدا جدا بوده مثلاً رساله‌ای در عام و خاص، رساله‌ای در ناسخ و منسوخ و امثال اینها، شاید اگر تفاوتی هست در اینست که اهل تسنن قبل از شیعه کتاب جامع در مسائل اصولی تألیف کردند .

اجتهاد و حریت

مستشرقین نوعاً اجتهاد را نوعی حریت تلقی میکنند، و اتفاقاً هم چنین است، اجتهاد نوعی حریت است. ولی آنها از این کلمه حق، باطل را اراده میکنند، مقصودشان از حریت اینست که مجتهدان خود را محدود و مقید به آنچه از ناحیه کتاب و سنت رسیده نمی‌دانند و از تقید به حدود کتاب و سنت آزادند! مستشرقین روح اعتزال را در مقابل روح اشعریت نیز به عنوان حریت بهمین معنی که گفته شد توجیه میکنند.

آنها چنین وانمود میکنند که اسلام مساوی است با عقائد و افکار اشعری. ولی در این میان گروهی روشنفکر (معتزله) پیدا شدند که خود را از قید تعبد بکتاب و سنت آزاد کردند، مجتهدان نیز در مقابل ظاهریون گروهی دیگر از احرار بودند. اینگونه تفسیر از اجتهاد یا اعتزال دروغ و بهتان محض است. اجتهاد در فقه، و اعتزال در کلام، البته نوعی حریت است. ولی حریت از جمود و تقشر، تاریخ گواه است که مجتهدان و معتقدان به حق عقل در فقه یا کلام که بحق باید آنها را «احرار» نامید از مؤمن ترین و با تسلیم ترین و باتقواترین و مخلص ترین علماء اسلامی بوده اند، و هرگز ظاهرین و اشعرین از آنها مقیدتر به حفظ موازین اسلامی نبوده اند.

حریت شیخ طوسی

شیخ طوسی از اینگونه احرار است، سراسر وجود شیخ طوسی از ایمان اسلامی و شور اسلامی و علاقه به خدمت به اسلام موج میزند، او یک دل‌باخته سر از بان شناخته است. ولی این شور و ایمان و دل‌باختگی هرگز او را بسوی جمود و تقشر سوق نداده است. او با جامدان و قشریان نبرد کرده است. او اسلام را آنچنانکه شایسته است شناخته است و لهذا حق عقل را محترم شمرده است.

شیخ طوسی با آنکه محدثی عظیم الشان است و کتاب تهذیب الاحکام و کتاب استبصار او بهترین دلیل بر مدعا است، مسائل اصول دین را حق طلق عقل میدانند باین معنی که تعبد و تقلید را در این مسائل جایز نمی‌شمرد. وی در عدة الاصول بگروهی از جامد فکran که در شیعه پیدا شدند اشاره میکند و بر سبیل انتقاد میگوید: اذ اسئلوا عن التوحید و العدل و الصفات الائمة اوصحة النبوة قالوا ویناکذا. یعنی اگر از اینان در باب توحید یا عدل یا امامت یا نبوت پرسش شود بجای آنکه بدلیل عقلی استناد کنند به ذکر روایات میپردازند. شیخ طوسی مانند هر عالم روشنفکر دیگر اسلامی میدانند که اصول عقائد باید اجتهاداً و از روی فهم مستقیم برای اذهان روشن شوند و نقش آثار نقلی در این مطالب، که البته نقش بسیار اصیلی است نقش هدایت و راهنمایی و تعلیم و ارائه عقول به دلائل است نه نقش فرمان و مولویت و تعبد.

شیخ طوسی در مقدمه کتاب نفیس «مبسوط» نیز از گروه جامد فکran گله آغاز

میکند، می گوید: «من همیشه می شنیدم که فقهاء اهل جماعت فقه ماسیعیان امامیه را تحقیر میکردند... و من همواره در اشتیاق بسر می بردم که کتابی تألیف کنم متضمن فروغ (بدون آنکه نیازی به اعمال قیاس پیدا شود) ولی اشتغالات و گرفتاریها مانع بود و از جمله چیزهایی که عزم مرا می کاست این بود که اصحاب ما کمتر رغبت به این کار نشان نمی دادند زیرا با متون اخبار و صریح الفاظ روایات خو گرفته بودند و حتی حاضر نبودند لفظی تغییر کند. کار جمود بآنجا کشیده شده بود که اگر لفظی بجای لفظ دیگر قرار میگرفت در شگفت میشدند و فهمشان از درك آن معنی کوتاهی میکرد.»

کتاب مبسوط شیخ طوسی يك کتاب تفریعی و اجتهادی است، ظاهراً اولین کتاب فقهی تفریعی است که فروعی در آن طرح و حکم آنها از اصول استخراج شده است. کلام شیخ در مبسوط میرساند که شیعه در عصر شیخ يك دوره جمودی را در فقه طی میکرده است.

شجاعت ادبی

شیخ طوسی در عصر خود نیاز به تحولی در فقه و اجتهاد را احساس می کند و مانند موارد مشابه، بر آوردن چنین نیازی بدون (به اصطلاح امروز) سنت شکنی و جریان برخلاف عادت مألوف میسر نیست، بنابراین شجاعت عقلی و ادبی ضرورت می یابد و شیخ با شجاعتی که مخصوص شخصیت های برجسته ای از طراز خود اوست با نوشتن کتاب مبسوط چنین گامی را بر میدارد و فقه و اجتهاد شیعه را وارد مرحله جدیدی می کند.

شیخ با این عمل خود اولاً ثابت کرد که از ضمیری آگاه برخوردار است و نیاز عصر خویش را درك می کند.

ثانیاً ثابت کرد که از موهبت شجاعت عقلی و ادبی بهره‌مند است، او از کسانی نیست که فقط نیاز را احساس کند ولی جرأت اقدام را نداشته باشد، با جرأت و جسارتی کم‌نظیر این گام خطیر را بر میدارد.

ثالثاً ثابت کرد که اجتهاد و تفریع و طرح مسائل جدید و جوابگوئی بآنها مشروط باین نیست که فقه اسلامی را کوتاه و نارسانا فرض کنیم و دست بدامن قیاس و رأی بشویم. ثابت کرد که کلیات و اصول اسلامی نوعی است که کاملاً ممکن و مقدور است در چهارچوب همان کلیات فروع تازه رسیده را جوابگوئی کرد. هنر شیخ در اینست که نه مانند جامدان و متقشران از پاسخگوئی به نیازهای عصر خود شانه خالی کرد و نه مانند متهوران و بی‌پروایان رأی و گمان شخصی را جانشین تشریع اسلامی کرد. و اینست انتظار اسلام از علماء واقعی امت!

بهره و سهم ما

قرن ما یعنی قرن چهارده هجری از نظر فقه و مقررات اسلامی قرن يك فاجعه است، يك فاجعه کم‌نظیر، در این قرن ما شاهد قربانی شدن مقررات اسلامی در مقابل مقررات اروپائی می‌باشیم. سنگرها را پی‌درپی از دست فقه اسلامی می‌گیرند. در مسائل قضائی، در مسائل مدنی، در مسائل خانوادگی، در مسائل جزائی و در سایر مسائل تدریجاً مقررات ناقص اروپائی جانشین مقررات اسلامی میگردد. امروز عملاً جز مقررات عبادی در انحصار اسلام نمانده است، سایر مقررات یا انحصاراً غیر اسلامی است و یا مخلوطی است از مقررات اسلامی و غیر اسلامی. چرا؟ اگر از مقلدان و فرنگی‌مآبان پرسیم جواب آماده‌ای پیش خود دارند، می‌گویند: قرن بیستم است و مقررات قدیم مناسب با این قرن نیست، مقررات دیگری

مناسب با روح قرن لازم است . این جمله را طوطی وار تکرار می کنند ، ولی اگر توضیح بخواهید که آن عواملی که در این قرن پیدا شده که ایجاب میکند قوانین اصلی زندگی بشر تغییر کند چیست ؟ مقتضیات زمان یعنی چه و چگونه است ؟ چه رابطه ای هست میان تکامل و تغییر و مسائل زندگی و تغییر اصول و مقررات و مدارهای زندگی البته جوابی نخواهید شنید . آنها همینقدر فکر میکنند که مثلاً چون وسائل مسافرت عوض شده پس علی القاعده باید اصول اخلاق و مقررات اجتماع هم تغییر کند . و البته کیست که نداند در این میان دستهایی در کار است که شرق را از اصولی که بآنها می بالد و پایه و مایه شخصیت او است خلع و عریان کند تا او را بصورت لقمه قابل هضمی برای غرب در آورد ؟

اما يك نکته را نباید فراموش کنیم : بدون شك ما از نظر فقه و اجتهاد در عصری شبیه به عصر شیخ طوسی زندگی می کنیم ، دچار نوعی جمود و اعراض از مواجهه با مسائل مورد نیاز عصر خود هستیم ، ما نمیخواهیم زحمت گام برداری در راههای نرفته را که عصر ما پیش پای ما گذاشته بخود بدهیم ، همه علاقه ما به اینست که راههای رفته را برویم و جاده های هموار کوبیده را بپیماییم . ما ترجیح می دهیم راه هفتصدساله حل شبهه ابن قبه را طی کنیم و حال آنکه امروز صدها شبهه از شبهه «ابن قبه» مهمتر و اساسی تر و وابسته تر بزندگی عملی خود داریم . شیخ الطائفة بلکه شیخ الطائفة هائی برای قرن چهاردهم ضروری است که :

اولاً باضمیری روشن نیازهای عصر خویش را درك کنند .

ثانیاً باشجاعت عقلی و ادبی از نوع شجاعت شیخ الطائفه دست بکار شوند.
ثالثاً از چهارچوب کتاب و سنت خارج نگردند.
چه میدانیم؟. شاید روزگار آبستن به چنین مردانی که از امثال شیخ الطائفه
ملهم خواهند بود بوده باشد. اینقدر میدانیم که خداوند دین خود را و ان خواهد گذاشت.

عدة الاصول شیخ طوسی

و نقش آن در مدار تاریخ علم اصول

تاریخچه علم اصول در مذهب شیعه :

سید محسن جبل عاملی در (ج ۱ ص ۳۳۷ اعیان الشیعة) باب «ما اثر عن الأئمة فی اصول الفقه» ذکر نموده : که اصول مسائل فن اصول فقه را ابتدا حضرت علی (ع) و سپس باقر العلوم (ع) و بعد از آن حضرت صادق (ع) و سپس سایر ائمه ، متناوباً بیان فرموده اند . شیخ محمدجواد مغنیه در «تاریخ فقه جعفری» نیز باین معنی تصریح میکند ، و صاحب کتاب «اعلام الوری» هم با اشاره باین مطلب گفتار خود را مستند به تألیف هشام بن الحکم نموده است .

صاحب « اعیان الشیعة » مینویسد که حضرت علی (ع) اول کسی بود که فرمود :

« ان فی القرآن الناسخ والمنسوخ والمحکم والمتشابه والعام والخاص

..... » .

شیخ حرعاملی کتابی راجع بقواعد مرویه از ائمه (ع) تحت عنوان

«الاصول الكلية المروية عن الائمة (ع)» تألیف و در آن، قواعد اصولی را که ابتداء ائمه (ع) بیان فرموده‌اند ذکر نموده است، و نیز نامبرده (شیخ حرعاملی) بکتابی بنام اصول که از طرف حضرت صادق (ع) ذکر شده و آن کتاب از طرف شاگردان بنام ایشان تألیف گردیده اشاره میکند.

سیدهاشم خوانساری از متأخرین، کتابی بنام «اصول آل الرسول» در خصوص امر مورد بحث تألیف نموده است.

«عبدالله شبستری و فیض کاشانی» هر دو کتابی راجع بمراتب یادشده تألیف نموده‌اند که کتاب خود را مانند حرعاملی بنام «الاصول الاصلية» نام گذارده‌اند و در مؤلفات خود تصریح نموده‌اند که بدو ائمه (ع) متذکر قواعد اصولی شده و بعد از آن سروران بویژه شاگردان مکتب حضرت صادق (ع) ضمن روش مبارزه باقیاس، راجع بقواعد اصول، کتاب تصنیف کرده‌اند.

«در اعلام الوری» و «اعیان الشیعة» نوشته‌اند: اول کسیکه از شاگردان حضرت صادق (ع) در فن اصول الفقه کتاب تصنیف کرد هشام بن حکم است. نامبرده کتابی در مباحث الفاظ علم اصول بنام «الالفاظ ومباحثها» تصنیف نموده است.

«اعلام الوری» تصریح میکند که شاگردان زبده حضرت صادق (ع) مانند ابان بن تغلب، محمد بن مسلم، زراره، جابر بن حیان مطالب متنوعه را از آن جناب استفاده و یادداشت میکردند و موضوعات مربوطه بقواعد احکام را بصورت «اصل» یادداشت می‌کردند که از جمع آوری آن اصلها کتب اصول اخبار مانند (کافی تألیف کلینی، متوفی در ۳۲۹، مشتمل بر ۱۶۱۹۹ حدیث) و (تهذیب شیخ طوسی مشتمل بر ۱۳۵۹۰ حدیث) و (من لایحضره الفقیه تألیف صدوق متوفی در ۳۸۰ مشتمل بر ۹۰۴۴ حدیث) و (کتاب استیصار شیخ طوسی متوفی در ۴۶۰ مشتمل

بر ۵۱۱ حدیث) تألیف گردید و این چهار کتاب بعد از قرآن از مآخذ معتبره و مورد اعتماد شیعه است و همان اندازه نزد شیعه سندیت دارند که صحاح ست (از : بخاری ، مسلم ، ترمذی ، ابن ماجه ، ابن داود و نسائی) نزد اهل سنت ، و گرچه اصول مذکوره شامل روایات مربوط بهمة مسائل مذهبی بوده اما مسلماً راجع بکیفیت استنباط احکام و یا بتعبیر دیگر « قواعد اصولی » چیزهائی در آن کتب یافت میشده است که بعداً دانشمندان آنها را استخراج کرده اند .

بعد از هشام بن حکم ، یونس بن عبدالرحمن از شاگردان امام موسی کاظم (ع) کتاب « اختلاف الحدیث » را راجع به بحث تعادل و ترجیح تألیف نمود و بعد از آن ، کتاب « اصول الفقه شیخ مفید » (متولد ۳۳۶ - متوفی در ۴۱۳) منتشر شد و کتاب « اصول الفقه شیخ مفید » از حیث حجم و تحریر مانند کتاب « اصول الفقه » منتسب به شافعی است .

بعد از شیخ مفید سید مرتضی از شاگردان مبرز وی کتاب « الذریعة فی - اصول الفقه » را که حاوی تمام مباحث اصول از مباحث الفاظ و ادله عقلیه است تألیف نمود . بعد از سید شاگرد و همدرسش شیخ طوسی متوفی در ۴۶۰ کتاب « عدة الاصول » را در علم مذکور با تحقیقات کافیه تألیف نمود که این کتاب بواسطه اهمیتی که داشت مدتها کتاب درسی بود (جناب استاد آقای شهابی در تقریرات خود باین مطلب اشاره نموده اند) و چون کنگره براساس هزاره شیخ تأسیس شده راجع بمبחי از مباحث « عدة الاصول » ذیلاً بحث خواهد شد .

این امر بدیهی است که در عصر امام بواسطه دسترسی بآن جناب توسل باصول فقه و اصول استنباط مورد نداشته ، و شیعیان در مسائل مشکله بآن سروران مراجعه و حل مشکلات خود را مینمودند ، و تمسک به اصول استنباط قهراً از

زمان غیبت کبری آغاز شد و نخستین مجتهدی که در غیبت در استنباط احکام متمسک بقواعد اصولی گردید، ابن ابی عقیل و بعد از وی ابن جنید بودند و چون آن دو دانشمند و دو فقیه بزرگوار در گذشتند و نوبت به شیخ مفید رسید رویه آن دو فقیه را ترویج کرد، و از این رو شاگردان مفید از جمله سید مرتضی و شیخ طوسی، کتاب هائی در فن اصول استنباط از خود بیادگار گذاشتند: سید مرتضی «الذریعة» و شیخ طوسی «عدة الاصول» را تألیف کردند - و خود مفید بنابگفتار نجاشی کتابی دیگر در اصول تألیف کرده است که علامه کراچی از این کتاب در کتاب «کنز الفوائد» یاد کرده است.

بعد از شیخ طوسی محقق صاحب «شرایع» ابوالقاسم نجم الدین کتابهای «نهج الوصول الی معرفة الاصول» و «المعارج» را تألیف نمود و بعد از محقق علامه حلی شاگرد محقق، کتاب «تهذیب الوصول الی علم الاصول» را تألیف نمود. علامه حلی علاوه بر کتاب «تهذیب الوصول» کتب اصولی دیگر از قبیل «النکت البدیعة فی تحریر الذریعة» و کتاب «غایة الوصول» و کتاب «منتهی الوصول الی علمی الکلام والاصول» و کتاب: «نهج الوصول الی علم الاصول» را هم تألیف کرده است ولی کتاب «تهذیب الوصول» بیش از سایر مؤلفات وی شهرت دارد و بر «تهذیب الوصول» عده ای از علماء شرح نوشته اند که از جمله عمید الدین خواهر - زاده علامه است و این شرح بنام «منیة اللیب فی شرح التهذیب» میباشد و نسخه خطی آنرا نویسنده مقاله در کتابخانه مرحوم والد خود ملاحظه نموده است که شاید تاکنون چاپ نشده باشد و دیگر «شرح ضیائی» بر «تهذیب» است که آنرا ضیاء الدین خواهرزاده دیگر علامه برادر سید عمید الدین نوشته است، و دیگر شرح میر جلال استرآبادی از شاگردان محقق کرکی است و دیگر شروح فخر المحققین پسر علامه و

هنصوری: منصور بن عبدالله شیرازی از دانشمندان معاصر شهید دوم میباشد، و دیگر شرح شهید اول است که این شرح شامل شروح ضیائی و عمیدی میباشد.

بعد از علامه، شهید ثانی (مقتول در ۹۶۶) کتاب «تمهید القواعد» را نوشت و بعد از شهید ثانی پسرش شیخ حسن مکنی بابی منصور کتاب «معالم الاصول» را تصنیف نمود و این کتاب ساده و مورد قبول طلبه علم است و هنوز تدریس آن رواج دارد و مدتها بحث و تدریس مجتهدین بر اساس این کتاب بود، و حاجی میرزا حبیب الله رشتی مجتهد، بتفصیل معالم را تدریس میکرد بطوریکه دوره تدریس وی بیش از ۱۶ سال طول میکشید، و وی ملاک در اجتهاد را منوط بدانستن معالم توأم باتقریرات خود میدانست و حاشیه «هدایة المسترشدين» بر معالم از شیخ محمد تقی بن عبدالرحیم معروف است.

حدود سال ۱۱۹۰ آقا باقر بهبهانی که از فحول علمای عصر بود کتب «الفوائد الحدیث» را در این فن تألیف نمود وی در سال ۱۲۰۸ فوت نمود. و نیز آقا سید محمد طباطبائی در قرن ۱۲ هجری کتاب «مفاتیح الاصول» را تألیف نمود - و در ۱۲۲۱ میرزای قمی رئیس حوزه علمیه قم کتاب «قوانین الاصول» را تألیف کرد. بر این کتاب «قوانین» مرحوم آقامیر سید علی قزوینی حاشیه نوشته که بحاشیه سید قزوینی معروف است. بعد از «قوانین»، شیخ محمد حسین برادر مؤلف «هدایة المسترشدين» کتاب «فصول» را تألیف نمود، کتاب «فصول» در حد خود بسیار نفیس و واجد مطالب دقیقه میباشد.

بعد از فصول، کتاب «فرائد الاصول» را شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۴ - ۱۲۸۱) تألیف نمود و کتاب «فرائد شیخ مرتضی» شهرت بسزا دارد - بعد

از «فرائد» مرحوم ابوالقاسم کلانتری تهرانی متوفی در ۱۲۹۲ شاگرد شیخ مرتضی کتاب «مطارح الانظار» را در این فن تألیف نمود .

بعد از «مطارح» کتاب «کفایة الاصول» را مرحوم آخوند ملاکاظم خراسانی (متوفی در ۱۳۲۹) تألیف نمود - «کفایة» تحولی در علم اصول پدید آورد ، از طول مدت تحصیل این علم کاست و در زمان حاضر کتاب درسی و کتاب روزتلقی می شود ، بر «کفایة» مشکینی ، نجف آبادی ، آقاشیخ کاظم خراسانی و سبزواری و غیره حاشیه نوشته اند و مرحوم شیخ عبدالکریم خوئی آنرا بفارسی ترجمه کرده است و چون ترجمه تحت اللفظی است درک آن برای مبتدیان خالی از اشکال نیست .

بعد از «کفایة» ، کتاب «تقریرات نائینی» که بسیار سلیس و روان است برشته تحریر در آمده ، و نیز مرحوم حاج شیخ عبدالکریم رئیس حوزه علمیه قم قبل از مرحوم بروجرودی کتاب «دررالفوائد» را تألیف نمود و از علماء اعلام و مجتهدینی که حیات دارند هر یک کتابی در این فن تألیف نموده اند یا از تقریرات درس آنان کتب و رسائلی چاپ شده است .

پیدایش مکتب اخباری برابر اصولی

بعد از پیغمبر (ص) زمان صحابه اهل فتوی کسانی بودند که بتوانند قرآن را تفسیر کنند ، محکومات را از متشابهات تمیز دهند ، عارف بناسخ و منسوخ باشند و چنین اشخاصی را قراء می گفتند . بعد از صحابه چون اسلام وسعت یافت و بازار علم درایت ، فقه ، اصول و اخبار رونقی بسزا گرفت و مکاتب علم فقه و اصول و اخبار پدید گردید در نتیجه علماء به دو طبقه ممتاز : اهل رای و اهل حدیث تقسیم گردیدند : فقهای که در احکام متوسل باجتهاد و استنباط می شدند آنها را مجتهد و اهل رای می نامیدند و آنهایی را که برای حل مشکل و یا مشکلات خود فقط قرآن

واخبار را بکار برده و در موارد تعارض دلیلین روش احتیاط را اختیار میکردند آنها را عالم اخباری یا اهل حدیث می گفتند و این رویه یعنی تقسیم علماء بدو طبقه اصولی (اجتهادی و اخباری مقدمه) تکوین مذاهب اربعه میان اهل سنت و فقیه اصولی و عالم اخباری) در میان شیعه گردید بدین توضیح: بعد از دوره صحابه زمان نهضت علمی حضرت صادق (ع) ابوحنیفه از شاگردان آن حضرت در احکام طریق قیاس و رأی را اختیار کرد و در نتیجه مذهب حنفی را بوجود آورد و برابر حنفی ها مالک بن انس (متوفی در ۱۷۹) شاگرد دیگر حضرت صادق (ع) عمل بظاهر حدیث و قرآن را اختیار کرد و در نتیجه مذهب مالکی پدیدار گردید. بعد از مالکی، شافعی (۱۵۰ - ۲۰۴) نیز مذهب شافعی را پدید آورد و سپس یکی از پیروان شافعی بنام احمد بن حنبل متوفی در ۲۴۱ - از معاصرین متوکل مذهب حنبلی را پدید آورد - و مقارن همین عصر داود ظاهری مذهب ظاهریه را که مبتنی بر اجتناب شدید از قیاس و رأی است تأسیس نمود.

و در میان شیعیان نیز دو سلیقه اتکای بعقل و بظاهر نقل وجود داشت و بعداً بعنوان دو مکتب اصولی و اخباری رواج یافت و در مقام عمل، علماء اصولی اغلب پیش کسوت بوده اند ولی در جریان تاریخ، گاه علماء اخباریون ریاست یافته و ملجأ و مرجع شیعه شده اند مانند اول قرن یازدهم هجری که محمد امین استرآبادی متوفی در ۱۰۲۶ اقدام به احیاء طریقه اخباری نمود و سپس آقا باقر بهبهانی مفتی شیعیان عنایت مخصوص بعلم اصول مبذول داشت و مکتب اصولی را رواج داد.

فرق بین قاعده اصولی و قاعده فقهی

بموازات پیدایش علم اصول، قواعد فقهیه از آن منشعب گردید و فرق بین این دو اینست که علم اصول، از قواعد کلیه ای که برای استنباط احکام شرعیه بکار

میرود بحث مینماید و نتیجه آن، بحث از حجیت و یا عدم حجیت ادله اربعه است، یعنی علم اصول از مسائلی بحث میکند که آن مسائل کبری قضایائی واقع میشود که در طرق استنباط بکار میرود ولی قاعده فقهیه با استفاده از قاعده کلی اصولی و با مقدمه قرار دادن نتیجه قاعده اصولی برهان فقهی را تشکیل میدهد که این برهان مبین تکلیف مکلف از حیث احکام خمسة تکلیفیه است، بطور خلاصه بعد از اثبات حجیت ادله اربعه، از حجیت کلی آن ادله، در برهان قاعده فقهی در امر جزئی استفاده می شود مثلاً :

« هذا خبر متواتر و كل خبر متواتر حجة فهذا حجة » این برهان اصولی ولی رافع تکلیف نیست، بلکه از این قیاس این نتیجه را اخذ مینمائیم که آنرا مقدمه قیاس و برهان دیگر برای تکلیف نماز خود مثلاً قرارداد و بدین کیفیت قیاس تشکیل میدهیم. « هذا: اقيموا الصلاة » حجة (لانه خبر متواتر)، و كل حجة يجب العمل بها، فيجب العمل بقوله (ص) اقيموا الصلاة»

* * *

نقش عدة الاصول شیخ طوسی در مدار تاریخچه مذکور :

در مدار تاریخچه بالا بعد از شیخ مفید بطوریکه گفته شد شاگردش شیخ طوسی «عدة الاصول» را در موازات کتاب «الذريعة» سید مرتضی که واجد مباحث سودمند فن مذکور است تصنیف نمود، «عدة الاصول» حاوی خطابات از اوامرو نواهی، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین و ناسخ و منسوخ میباشد و قبل از بیان موضوعات یاد شده حقیقت علم و اقسام آن را توجیه و دلالت را توضیح میدهد و هر يك از مطالب یاد شده را بوجه اوفی بیان میدارد.

این کتاب میان آثار و مؤلفات و مصنفات شیخ طوسی که هر يك چون گلهای بهاری شامه روح را نوازش می دهند از جهت علمی بسیار ارجمند است و سالیانی

دراز، درك واحاطه بر آن ، ملاك اجتهاد تلقی میشد و از كتب درسی بود و طلاب علوم چون پروانه گرد شمع وجودش جمع بودند و از درر فضائل و معارف آن استضاءه و استفاده می کردند.

شيخ طوسي در مقدمه كتاب مذکور اظهار میدارد : راجع باصول فقه در مذهب شيعه قبل از «عده» جز كتاب مختصر شيخ ابو عبدالله (شيخ مفيد) تصنيف نشده بود و چون كتاب ، كافي بمقصود نبود و گرچه سيد مرتضى در تقيرات و امالي خود در اين علم زياد بحث كرده اما كتابي كه مرجع اين علم باشد ننوشته است و بعلاوه موضوع مذکور ، علمي است كه مورد نهايت اهميت است و بيان شريعت مبتني بر آن مي باشد از اين روي در مقام تصنيف كتاب « عده » برآمده ... سپس گويد اصل در علم مذکور بيان خطاب و چيزي كه وسيله اثبات خطاب است مي باشد^۱.

شيخ ، خطابات را در مقدمه مقال خویش از حیث امر و نهی ، از جهت عام و خاص ، از لحاظ مطلق و مقید و از جهت مجمل و مبين و نیز از حیث ناسخ و منسوخ مورد توجه قرار داده و اشاره کرده كه برخی اجماع و قیاس و اجتهاد و صفت مفتی و حظر و اباحه را نیز بر خطابات علاوه نموده اند و شيخ این امور را به ادله ای كه ذكر کرده جزء خطابات نمیداند .

بيان اجمالی نسخ از عدة الاصول :

و اینك از باب نمونه، اجمالی از مبحث نسخ عدة الاصول را با اصطلاح شيخ كه يكي از «خطابات» است با توضیح کوتاهی راجع بعقیده شيخ یاد می کنیم تا سلیقه مؤلف در تنظیم و عرضه کردن مباحث بدست آید.

۱- خطاب در اصطلاح اصول فرمان لفظی خدا و رسول خدا بامرويا نهی میباشد و خطاب معنوی حکومت عقلی بحسن و قبح چیزی از گفتار و رفتار و پندار میباشد كه در این مورد عقل به راهنمایی پیامبر باطن و خارج ، حسن و قبح چیزی را تنفیذ مینماید.

شیخ، «نسخ» را از حیث لغت، از جهت شرائط نسخ، از لحاظ فرق بین نسخ و بدا، و غیره مورد توجه و بررسی قرار داده و در شرائط نسخ، شرائط ناسخ، و شرائط منسوخ، و لحاظ عمل، و مورد نسخ را در نظر گرفته و شرائط هر يك را ذکر نموده است و تصریح میفرماید که مراد از نسخ، نسخ مذکور در احکام شرعی و آن هم در حکم منجز و معلوم میباشد. بنابراین حکم حرمت خمر را نمیتوان گفت ناسخ حکم اباحه آن میباشد چون قبل از حرمت، اباحه آن معلوم نبود. (و ادعای اینکه قبل از حکم، بعضی شرب خمر میکردند، عمل آنان ملاک اباحه واقعی آن نیست) و همچنین رفع تکلیف از مجنون و میت و عجز آنان از اتیان تکلیف را نمیتوان نسخ دانست.

الف - نسخ در لغت :

شیخ طوسی مانند تمام علماء لغت بویژه صاحب مجمع البحرین گوید: نسخ در لغت دو معنی دارد :

۱- ازاله است چنانکه گفته میشود : نسخت الشمس الظل : (آفتاب سایه را زایل کرد) و نسخت الريح آثارهم : (باد آثار آنانرا از بین برد).

۲- نقل است ، گفته میشود : نسخت الكتاب : (نقل دادم و نوشتم کتاب را). شیخ با اشاره بقول ابوهاشم گوید مشارالیه نسخ را در اولی حقیقت و در دومی مجاز میدانند ولی حق آنست که نسخ در لغت در هر دو معنی حقیقت است.

ب - شرائط ناسخ در نظر شیخ :

۱- شیخ گوید : شرط اول ناسخ اینست که مراد از حکم ناسخ غیر از مراد بمنسوخ باشد، ناسخ با اشعار بحکم ناسخی هدف آن غیر از منسوخ باشد زیرا اگر مراد و منظور آن، حکم منسوخ باشد این امر دلالت بر بقاء خواهد داشت و اقتضای

این امر، قبح امرونی است یعنی اگر ناسخ نسخ کند حکم منسوخ را و مرادش منسوخ باشد لازمه این امر، قبح امرونی خواهد بود و میرساند که در مورد، بداء حاصل شده و نسخ نشده است. و بداء برای خدا جایز نیست و از ابداء اجتماع امر و نهی لازم میآید.

شیخ در این مورد گوید: از این شرط (که مراد از ناسخ غیر منسوخ باید باشد) باطل خواهد شد قول کسیکه نسخ را (بزوال حکم بعد از استقرار آن) تعریف کرده است زیرا حکم، زمانی که مستقر و ثابت گردید زوال آن صحیح نیست و همچنین (بقول شیخ) رفع حکم هم صحیح نیست زیرا رفع حکم بعد از اثبات و استقرار آن جایز نمیباشد و جایز نیست حکم مأمور به رفع شود زیرا اگر چنین چیزی جایز باشد لازم میآید مأمور به مقصود و مطلوب و مراد بامر، و مکروه به نهی: (نسخ) باشد و این امر مستلزم اجتماع امرونی خواهد بود^۱.

۲- شرط دوم ناسخ اینست که منفصل از منسوخ باشد و اگر متصل بود ناسخ نیست بلکه مخصص است مانند: فاعتزلوا النساء فی المحیض ولا تقربوهن حتی یطهرن اینجا «حتی یطهرن» ناسخ نیست برای اینکه متصل است.

۳- ناسخ باید امر قطعی و علمی باشد نه ظنی - بنابر این بخبر واحد که مظنون است نمیشود قرآن را نسخ نمود.

۱- توضیح آنکه: در مقام تعریف نسخ اصطلاحاً برخی گفته‌اند: نسخ، رفع حکم شرعی و بعضی گفته‌اند: نسخ، اعلام بزوال حکم شرعی و پاره‌ای گفته‌اند: نسخ، اعلام بزوال مثل حکم شرعی و گروهی گفته‌اند: اعلام بر رفع مثل حکم شرعی است. درباره تعاریف اول و دوم این اشکال پدید میآید که تعلق زوال و رفع بحکم شرعی، بعد از استقرار آن مستلزم بداء و محال است و از این رو برای رفع اشکال مزبور لفظ «مثل» را بعد از لفظ «رفع» یا «زوال» و پیش از حکم ذکر، و آنرا مقید به «مثل» قبل از لفظ «حکم» نموده‌اند. درحالیکه این تعریف هم عاری از خدشه نیست.

ج - شرائط منسوخ :

- ۱- یکی از شرایط منسوخ اینست که حکم منسوخ موقت نباشد. مانند افطار به شب «ثم اتموا الصيام الى الليل» در اینجا حکم روزه که موقت است و در شب باید افطار نمود این حکم بافطار، ناسخ حکم روزه نیست.
- ۴- حکم منسوخ باید مورد علم و قطع و از احکام شرعی باشد نه از افعال عرفی.
- ۳- برای حکم منسوخ ، بدل و جانشین در احکام شرع نباشد مانند : کفاره روزه.

د - شرایط نسخ :

- ۱- شرط حتمی نسخ اینست که در احکام شرعی جاری میشود.
 - ۲- شرط نسخ اینست که بجای منسوخ حکم اخف یا اشد نازل شود بلکه تابع مصلحت حق است (مانند نسخ من آیه او نسنهائات بخیر منها او مثلها).
 - ۳- نسخ باید در احکام تکلیفی باشد نه در افعال تکوینی ، افعالی که حسن و قبح ذاتی دارند . از این روست که شیخ در فصل مخصوص گوید :
- «فصل فی ذکر مایصح معنی النسخ فیه من افعال المکلف و مالا یصح الخ» . توضیح آنکه در این مورد در فصل مخصوص ، شیخ راجع بافعالی که نسخ در آنها جایز نیست توضیح و بیان مینماید که افعالی که در آنها نسخ جایز نیست دو قسم است :

اول - افعالی است که سلب صفت ذاتی از آنها ممکن نیست مانند : وجوب انصاف و شکر منعم و قبح کذب و نادانی و سایر امور عقلیه ای که سلب صفت از آنها نتوان نمود، زیرا شیخ باین عبارت تعلیل مینماید : «لان من المحال ان یکون الانصاف مع کونه انصافاً و شکر النعمة مع کونه شکراً للنعمة یخرجان من کونهما واجبین و

كذلك لا یصح ان یخرج الجهل والكذب عن القبح الى الحسن الخ» .

دوم - در افعالی که «لطف» اند نسخ جایز نیست مانند وجوب معرفت خدا و صفات خدا ، وجوب معرفت ولی خدا ، زیرا نسخ «لطف» عقلاً جایز نیست و واجبات عقلی را نمیتوان نسخ نمود.

ه - در چه اموری نسخ جایز است ؟

نسخ جایز است در شرعیات و این جواز برخلاف عقیده یهود میباشد پیروان اسلام (جز ابو مسلم اصفهانی) نسخ را در احکام شرعی جایز شمرده اند. (جواز آنان مستند بحکم قبله ، نسخ وجوب مقابله یکتن مسلمان برابرده تن کافر ، نسخ حکم عدة وفات و تقلیل آن از یکسال بچهارماه وده روز، تبدیل روزه عاشورا بروزه ماه رمضان و نسخ آیه «لا اکراه فی الدین» بآیه «واقتلوا المشرکین» میباشد). توضیح آنکه نسخ در احکام عرفی بعلت جهل وعدم احاطه قانونگذار بمصالح و مفساد میباشد در حالی که نسخ در شرعیات بمعنی واقعی خود (از جهت عدم احاطه خداوند متعال) نیست بلکه در ظاهر، حکم شرعی ثبات داشته ولی در واقع، محدود بزمان مورد مصلحت بوده است .

و - نسخ حکم قبل از ابلاغ آن جایز نیست :

شیخ گوید مذهب سید مرتضی اینست که نسخ شیء قبل از وقت فعل آن (و قبل از ابلاغ آن) جایز نیست و شافعی و جماعتی از معتزله آنرا جایز دانسته اند.

ز - آیا زیاده در نص، نسخ است ؟

شیخ گوید : بنا بمذهب سید مرتضی زیاده در نص دو نوع است : يك نوع زیاده در نسخ اینست که زیاده، حکم مزید علیه را تغییر میدهد در اینصورت، زیاده موجب نسخ نص، خواهد بود و یکنوع دیگر زیاده ، باعث تغییر مزید علیه نخواهد

شد، در اینصورت زیاده موجب نسخ نیست .

ح - آیا نقصان از نص نسخ است ؟

شیخ بنا بمذهب سید فرماید : نقصان از نص مانند قبله موجب نسخ نص (نماز) نخواهد بود و نقصان صیام عاشورا یا نسخ آن بصیام رمضان موجب نسخ روزه و نسخ نص نخواهد گردید.

ط - آیا نسخ کتاب بکتاب و نسخ خبر بخبر و نسخ

کتاب بخبر و نسخ اجماع و قیاس جایز است ؟

اول - نسخ حکم مذکور در کتاب ، بکتاب : « نسخ کتاب بکتاب » جایز است - و دلیل بر جواز ، وجوب علم در آن (در نسخ و منسوخ) و وجوب عمل بآن میباشد همانطوریکه تخصیص آیه ای از قرآن بآیه دیگر جایز است نسخ آیه ای بآیه دیگر نیز جایز است.

دوم - نسخ سنت به سنت جایز است و البته در صورتیکه در یک عرض باشند، هر دو متواتر و یا واحد باشند ولی نسخ خبر متواتر بخبر واحد جایز نیست زیرا معلوم رابمظنون، با توجه بشرائط مربوطه نمیتوان نسخ نمود.

سوم - نسخ اجماع جایز نیست زیرا اجماع دلیلی است که تغییر پیدا نمیکند و عقل دلالت بر صحت اجماع دارد و موضوعات عقلی قابل نسخ نیست.

اما قیاس - راجع به نسخ قیاس باید گفت قیاس نزد امامیه حجت نیست تا قابل نسخ تصور شود، و اما نزد پیروان ابو حنیفه قائلین بقیاس هم جایز نیست زیرا قیاس در مذهب اینان پیرو اصول خاصی است که بتفصیل ذکر کرده اند و مادام که اصول نزد اینان ثابت است نسخ آن جایز نمیباشد.

ی - آیا نسخ قرآن به سنت و سنت بقرآن جایز است ؟

ابو حنیفه و متکلمین از معتزله و مالک بن انس قائلند که نسخ قرآن بخبر مقطوع (خبر متواتر) جائز است و سید مرتضی نیز بر این عقیده میباشد . ولی شافعی و جمعی از فقها این معنی را جایز نمیدانند و بحث شیخ در این مورد اینست :

تردید نیست که قرآن بخبر واحد نسخ نمیشود و کسیکه نسخ قرآن را بخبر مقطوع جایز دانسته نسخ قرآن را بخبر واحد نیز تجویز کرده است ولی باجماع علماء نسخ قرآن بخبر واحد جایز نیست و بهمان دلیل که تخصیص قرآن بخبر واحد جائز نیست نسخ آن هم جایز نمیشود النهایه اشکال و بحث راجع بخبر مقطوع (خبر متواتر) است، شیخ گوید (... اذا اوجبت السنة المقطوع بها العلم و العمل ساوت الكتاب فی ذلك فیجب جواز حصول نسخه بها كما يجوز ان یبین بها و یخص بها و انما لا یجوز نسخه بخبر الواحد للاجماع الذی ذکرناه ... و قالوا ایضاً: النسخ اذا كان واقعاً فی الاحکام الّتی تابعة للمصالح و كانت السنة فی الدلالة علی الاحکام کالقرآن لا یختلفان فیجب جواز نسخه بها ... الخ)،

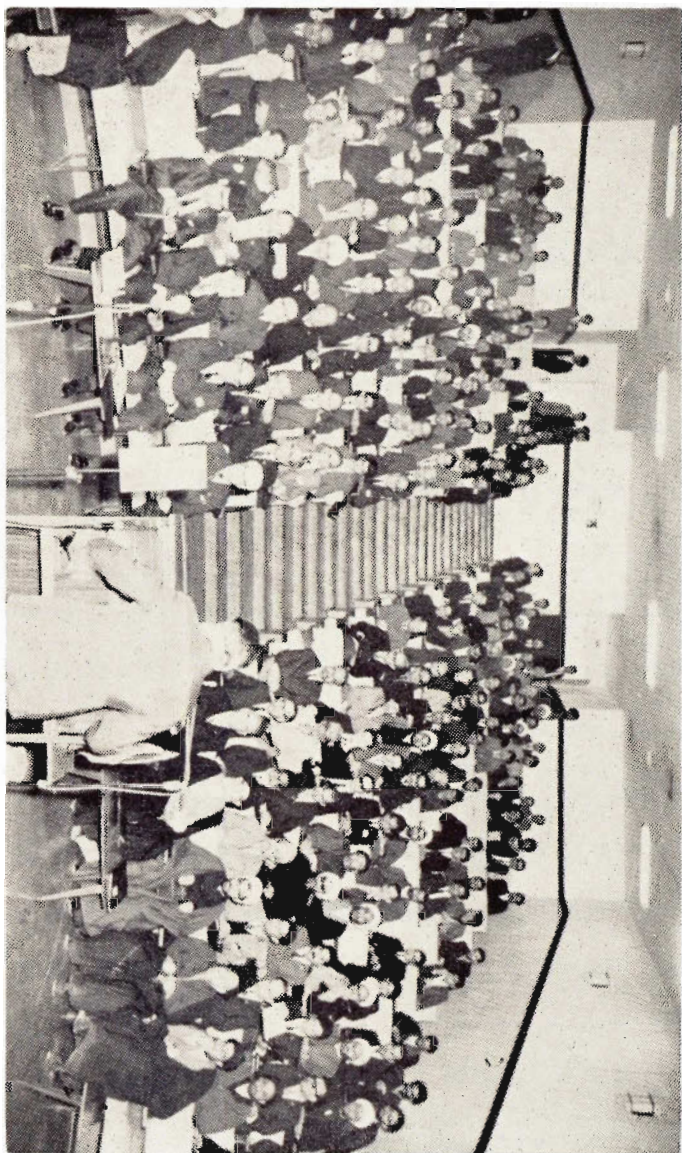
بطور خلاصه بشرح مذکور، شیخ میفرماید وقتی عمل به سنت مقطوع واجب بود و علم و عمل بآن برابری با کتاب را داشت در اینصورت واجب است جواز نسخ کتاب بخبر مقطوع، همانطوریکه بخبر مقطوع میتوان قرآن را بیان و تخصیص نمود، نسخ آن هم جایز است و اما نسخ قرآن بخبر واحد جایز نیست بدلیل اجماعی و عقلی مذکور در بالا الخ .

ک - طرق شناسائی ناسخ و منسوخ :

طرق معرفت ناسخ و منسوخ بنا بقول شیخ چند امر است :

- ۱- اینکه ناسخ ، خبر از نسخ منسوخ بدهد مانند نسخ صیام عاشورا
بروزة رمضان .
- ۲- اینکه ناسخ ، دلالت بر تخفیف منسوخ نماید.
- ۳- تاریخ ناسخ است که بعد از منسوخ باید باشد و باین دلیل همواره ناسخ
مؤخر از منسوخ است.
- ۴- در لفظ ناسخ کلماتی باشد که دلالت بر نسخ منسوخ نماید.

جلسه عمومی کنفرانس وزارت شیخ طوسی



دکتر ابوالقاسم گرجی - تهران
رئیس گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی

شیخ طوسی و عدة الاصول

مصنفات «شیخ» در علم اصول فقه

مصنفات مرحوم «شیخ» که همه یا قسمتی از آن در علم اصول فقه است عبارت است از :

۱- «مسألة فی العمل بخبر الواحد و بیان حجیته» : این اثر را صاحب ذریعه در جلد ۶ صفحه ۲۷۰ کتاب «ذریعه» و همچنین در «حیات شیخ طوسی» مقدمه تبیان چاپ نجف صفحه ۴ ذکر کرده است .

۲- «التقص علی ابن شاذان فی مسألة الغار» : این اثر به همین نحو در کتاب فهرست آمده ، ولی «آقاشیخ آقابزرگ تهرانی» در «حیات شیخ طوسی» از علامه «سید مهدی بحر العلوم» در «الفوائد الرجالیة» نقل می کند که : «انه نقض فی مسألة الغار و مسألة العمل بخبر الواحد» و بعد خود فرموده است : «فظاهر کلامه انه رآه»^۱
۳- «عدة اصول» : موضوع این نوشته . علامه «آقاشیخ آقابزرگ تهرانی» درباره این اثر شیخ گوید : «ألفه فی حياة استاذہ السيد المرتضی ، وقسمه قسمین : الاول فی اصول الدین ، و الثانی فی اصول الفقه»^۲

۱ - مقدمه تبیان چاپ نجف ص ۵ .

۲ - حیات شیخ طوسی، مقدمه تبیان ، چاپ نجف ص خ.

در اینجا تذکر دوا مر خالی از فائده نیست :

اول - اینکه فرموده اند که : مرحوم «شیخ» کتاب «عدة الاصول» را در حال حیات استاد خود ، «مرتضی» تألیف کرده است ، این تنها نسبت به حدود سی و چهار صفحه از کتاب قطعی است . زیرا مرحوم «شیخ» در کتاب «عه» در بسیاری از موارد نام استاد خود «سید مرتضی» را می برد ، و تنها ظاهراً در دوجا نام آن مرد بزرگ را به دعای «أدام الله علوه» که بر حیات دلالت می کند تعقیب می نماید ، یکی در صفحه اول کتاب ، دیگر در صفحه ۳۴ ، اما در بقیه موارد بادعای «قدس الله روحه» و «رحمه الله» نام او را یاد می کند مانند صفحات ۶۸ و ۱۲۴ و ۱۹۹ و ۲۰۳ و غیرها ، و یا بدون دعا مانند صفحات ۸۶ و ۱۹۲ و ۱۷۹ و موارد دیگر .

ظاهراً اولین جای که «شیخ» مرحوم «سید» را به دعای مردگان یاد می کند صفحه ۶۸ کتاب است . بنابراین مرحوم «شیخ» تنها صفحات اول کتاب را در زمان حیات استاد نوشته است نه همه آنرا .

دوم - آنچه بحاثه کبیر آقای «شیخ آقا بزرگ تهرانی» در ذیل کلام خود فرموده اند که : مرحوم «شیخ» کتاب عده را به دو قسمت تقسیم کرده است : قسمتی در اصول دین ، و قسمت دیگر در اصول فقه ، بنظر اینجانب این نیز خالی از اشتباه نیست ، زیرا مرحوم «شیخ» در اولین سطر کتاب می فرماید : « قد سألتم ایدکم الله املاء مختصر فی اصول الفقه یحیط بجمیع أبوابه علی سبیل الایجاز ... و أنا مجیب الی ما سألتهم عنه مستعیناً بحوله » و در پایان فصل اول که در بیان ماهیت اصول فقه ، و بیان مسائل ، و کیفیت ترتیب آن است می فرماید : « والمطلوب من هذا الكتاب بیان ما یختصه من تصحیح اصول الفقه التي ذکرناها و بیان الصحیح منها و الفساد » .

بعلاوه مراجعه باین کتاب از آغاز تا پایانش بخوبی این معنی را روشن

می‌کند که مقصود جز ذکر مسائل اصول فقه نیست، و اگر احیاناً مسأله‌ای از مسائل اصول دین مطرح شود، استطراد و یا بجهت مسیس حاجت است. او خود در ذیل فصل اول به این معنی تصریح میکند.

مقایسه اجمالی کتاب «عده الاصول» با کتب متقدمان و متأخران :

اگر برای علم اصول، ادواری فرض کنیم اولین دوره آنرا باید هنگامی بدانیم که در علم اصول تنها مسائل اصولی مطرح است و از آلودگی به مسائل علوم دیگر چون کلام و منطق و مسائل فلسفی و دیگر علوم مبرا است، شاید بهترین مصداق برای این دوره کتاب رساله شافعی (م ۲۰۴) است اعم از آنکه این کتاب اولین کتاب مدون در این علم باشد یا نباشد، زیرا رساله شافعی گرچه همه مسائل اصولی را مطرح نکرده است، ولی در عوض چون تا آن زمان هنوز نزاع بین اشاعره و معتزله در نگرفته است، این کتاب مسائل اصولی را به مسائل کلامی در نیامیخته است.

در این صورت دوره دوم دوره‌ای است که علم اصول در اثر شدت نزاع بین اشعریان و معتزلیان سخت با مسائل کلامی در آمیخته است. بارزترین کتبی که در این دوره نوشته شده است.

«العمد» قاضی عبدالجبار معتزلی (م ۴۱۵) و «معتمد» ابوالحسین بصری (م ۴۳۶) است. دوره سوم دوره‌ای است که به شیعه اختصاص دارد بلکه اولین دوره اصول شیعه است. در این دوره اگر علم اصول سادگی اولی خود را از دست داده در عوض پختگی پیدا کرده و از آمیختگی با مسائل علم کلام تا حدود بسیاری رهایی یافته است. از بهترین آثار علم اصول در این دوره «الذریعة الی اصول الشریعة» سید مرتضی (م ۴۳۶) و عده الاصول شیخ طوسی است. سید مرتضی به این رهایی علم اصول از

مسائل کلام در مقدمه کتاب ذریعه تصریح کرده است (ص ۲-۴). شیخ طوسی نیز به این معنی اشاره ای دارد (ص ۴ سطر ۷-۱۰).

در دوره های بعد علم اصول باز آمیختگی هائی پیدا کرده لکن نه با مسائل علم کلام بلکه با مسائل علم منطق و علوم دیگر، به کتابهای «المستصفی» غزالی (م ۵۰۵) و «الاحکام» آمدی (م ۶۳۱) و «المختصر» ابن حاجب (م ۶۴۶) و کتب دیگر مراجعه شود. بنابراین مانند کتاب «ذریعه» و «عده» را از کتب عصرهای درخشان اصول فقه باید دانست.

شگفتی: آنچه موجب شگفتی اینجانب است این است که شیخ طوسی کتاب عدة الاصول را اولین کتاب کامل در اصول فقه شیعه می داند در حالیکه بطور قطع ذریعه استاد او پیش از کتاب «عده» تصنیف شده است.

شیخ در این باره در آغاز کتاب عده می گوید: «قد سألتهم أيدكم الله املاء مختصر في أصول الفقه يحيط بجميع أبوابه على سبيل الإيجاز و الاختصار على ما تقتضيه مذاهنا و توجبه أصولنا فان من صنف في هذا الباب سلك كل قوم منهم المسلك الذي اقتضاه أصولهم ولم يعهد لاحد من اصحابنا في هذا المعنى الا ما ذكره شيخنا ابو عبد الله - رحمه الله - في المختصر الذي له في أصول الفقه ولم يستقصه و شذمنه أشياء يحتاج الى استدراكها و تحريرات غير ما حررها وأن سيدنا الاجل المرتضى - أدام الله علوه - وان كثرة في أماليه و ما يقرأ عليه شرح ذلك فلم يصنف في هذا المعنى شيئاً يرجع اليه و يجعل ظهراً يستند اليه ، و قلتم: وأنا مجيبكم الى ما سألتهم عنه...»

بنابر این چند سؤال آمیخته به تعجب پیش می آید: چگونه «شیخ» با اینکه از خواص شاگردان «سید» بوده، و مدت بیست و سه سال از اواخر عمر «سید» را در ملازمت او بوده از وجود این تصنیف «سید» با اینکه از أهم مصنفات او است بی خبر بوده؟ و در این صورت پس این تشابه شدید لفظی و معنوی بین عده و ذریعه چیست؟!

بعلاوه این نقل قولهای مکرر «شیخ» از «سید» در غالب مسائل خصوصاً در نیمه دوم کتاب^۱ که بجز چهار مورد^۲ هیچکدام به کتابی از کتب «سید» مستند نیست، از کدام کتاب اوابتباس شده؟ آیا همه از کتابی غیر «ذریعه» اخذ شده است؟ آن کتاب کدام کتاب است؟

در گذشته دانسته شد که تألیف «عده» جز چند صفحه‌ای از آغاز آن در حال حیات «سید» نبوده، پس نمیتوان سؤالات را از این راه که «عده» پیش از «ذریعه» تألیف یافته پاسخ گفت، بلکه باید گفت که:

کتب و رسائل دیگر «سید» مورد استناد «شیخ» بوده، و چون بین آن کتب و رسائل و بین «ذریعه» تشابه کامل وجود داشته، لذا بین «عده» و «ذریعه» نیز تا این حد تشابه پیدا شده است، «سید» خود در مقدمه «ذریعه» (ص ۴) گوید: «ولعل القلیل التافه من مسائل اصول الفقه مما لم املل فيه مسألة مفردة مستقلة مستقصاة لاسيما مسائله المهمات الکبار» و چه بسا همه و یا قسمتی از آن مسائل در دست نیست.

و یا اینکه مطالب نقل شده را «شیخ» از محضر درس «سید» استفاده کرده است. و یا از اجزاء همین «ذریعه» پیش از این که بصورت کتابی مستقل درآید، اقتباس نموده است.

و بالاخره ممکن است از همین «ذریعه» استفاده کرده باشد، لکن پس از تدوین صفحاتی از آغاز کتاب یعنی «شیخ» پس از تدوین صفحاتی از «عده» به کتاب «ذریعه»

۱- رجوع شود به صفحات ۲، ۱۳، ۲۸، ۳۴، ۳۶، ۸۷، ۸۸، ۱۲۴، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۷۹،

۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۹۰، ۲۹۶، ۳۰۳.

۲- رجوع شود به صفحات ۳۴، ۱۷۹، ۲۵۵، ۲۹۰.

دست یافته ، نهایت بعثت غفلت یا احساس عدم ضرورت نامی از آن نبرده است^۱

تأثیر دانشمندان متقدم در «شیخ»:

مرحوم «شیخ» در این کتاب از دانشمندان شیعه تنها دو تن از استادان خود را نام می برد: یکی «شیخ مفید» و دیگری «سید مرتضی». او این دو تن را با تجلیل تمام یاد می کند، و به تحقیق می توان گفت که: بیش از هر دانشمند دیگر اعم از شیعی یا سنی ، تحت تأثیر افکار و نظرات «سید مرتضی» قدس سره بوده است .

در بین اهل تسنن ، بیشتر ، بلکه همه صاحب نظران در این فن را نام می برد و آراء آنان را در مسائل مختلفه ذکر می کند. بنظر اینجانب در بین اهل تسنن بیش از هر کس جبائیان و «قاضی عبدالجبار بن احمد معتزلی اسد آبادی» صاحب کتاب «العمد» (م ۲۱۵۱) در آراء او تأثیر داشته است^۲.

۱- آقای سید محمد علی روضاتی در مقدمه نطق خود در جواب تردید آقای دکتر گرجی گفتند قطعاً شیخ طوسی بدون اطلاع از «ذریعه» سید تألیف شده و ابدأ تحت تأثیر عبارات و موضوعات آن نبوده است . البته ایشان دلیلی اقامه نکردند ولی تذکر آن بموقع بود. با اینکه ما هم اکنون وقت آنرا نداریم که در این باره تحقیق و بررسی نمائیم مع الوصف یکی از احتمالات آقای دکتر گرجی را گرفته و میگوئیم احتمال دارد که شیخ تقریرات سید را در تدریس اصول فقه بدقت یادداشت می نموده و بعد با تحقیقات خود بصورت کتاب در آورده است، سید هم طبق معمول بهمان سبک تدریس «ذریعه» را نوشته ولی پس از مرگ سید، بواسطه موانعی شیخ از وجود آن بی خبر مانده است ، چنانکه می بینیم پس از ده سال از وفات آیت الله بروجردی میگذرد هنوز کتابخانه خانه او مهر و موم است! (د)

۲- در اینجا نام عده ای از صحابه و جمعی از دانشمندان اهل تسنن که نام آنان در کتاب عده برده شده است به ترتیبی که در کتاب مذکور افتاده آورده می شود: فراء ، ابو عبیده ، ابو- هاشم (جبائی)، ابو عبدالله بصری، ابوالحسن کرخی، عبدالجبار بن احمد، شافعی، ابوالقاسم بلخی، ابوعلی (جبائی) ، زبیر، براء بن عازب ، محمد بن شجاع بلخی ، ابن عباس ، نظام، ابن شریح، ضحاک، عبدالرحمن، عمر، عمرو بن حزم، مغیره بن شعبه، ابوبکر، محمد بن سلمه ، ابو موسی ، ابوسعید ، ابن سنان اشجعی، ذوالیدین، ابوحنیفه ، مالک، ماعز، ابوالحسن بصری ، عیسی بن ابان ، فاطمه بنت قیس، سلمه بن صخر، عثمان، ابن الزبیر، ابوبکر فارسی، ابوبکر قفال، عایشه ، قیس بن طلق، ابوهریره ، ام سلمه، معاذ، داود، زید بن ثابت ، مسروق، ابن مسعود ، ابن عمر ، معقل بن یسار، بروع بنت واشق، شریح ، ابو موسی اشعری ، خثعمیه، اصم ، بشر میسی.

تأثیر «شیخ» در دانشمندان متأخر: تأثیر «شیخ» در دانشمندان متأخر بر هیچ کس از اهل فن پوشیده نیست. او در قاطبه متأخران شیعه امامیه در فقه، اصول، رجال، روایت، و دیگر دانشهای نقلی تأثیر فراوان داشته، در فروع و مسائل مورد اختلاف مخصوصاً در فقه و اصول مهمترین نظراتی که مورد توجه دانشمندان شیعه امامیه است، و احیاناً طرفداران و پیروان بسیار دارد همانا نظرات «شیخ الطائفه» است. به یقین میتوان گفت: هیچ فقیه اصولی نیست که تا این حد آراء او در کتب شیعه مورد توجه و عنایت دانشمندان قرار گرفته باشد.

«شیخ طوسی» برخلاف استاد خود «مرتضی» - که در کتاب «ذریعه» در موارد لزوم به ذکر روایات عامه اقتصار می کند - گاه در کتاب «عده» روایاتی از طرق شیعه از امامان - علیهم السلام - نقل می کند^۱ و احیاناً از راویان شیعه، و یا از اهل تسنن آنان که از امامان شیعه روایت می کنند نام می برد^۲.

از تألیفات خود «استبصار»^۳ و «تهذیب الاحکام»^۴ و «تلخیص الشافی»^۵ و «کتاب الامامة»^۶، و از تألیفات استاد خود «مفید» مختصری در اصول فقه^۷، و از تألیفات استاد دیگرش «مرتضی» کتاب «ذخیره»^۸ و «ابطال القیاس»^۹ و «شافی»^{۱۰} و بعضی از مسائل^{۱۱} را یاد کرده است.

«شیخ» از تألیفات اهل سنت رساله «شافعی»^{۱۲} و بطور مکرر کتاب «العمد» تألیف قاضی عبدالجبار معتزلی^{۱۳} را نام برده است.

۱- مانند ص ۶۱ س ۴ . ۲- مانند زراره ، محمد بن مسلم ، برید ، ابوبصیر ، فضل بن یسار در ص ۶۲ و مانند حفص بن غیاث ، غیاث بن کلوب ، نوح بن دراج ، سکونی در ص ۶۱ . ۳- ص ۵۶ . ۴- ص ۵۶ . ۵- ص ۲۴۹ . ۶- ص ۲۶۹ . ۷- ص ۲ . ۸- ص ۳۴ . ۹- ص ۲۵۵-۲۹۰ . ۱۰- ص ۲۴۹ . ۱۱- ص ۱۷۹ . ۱۲- ص ۲۹۴ . ۱۳- ص ۲۳

از ملتها ونحله‌های دینی و مذهبی نیز نام بسیاری در این کتاب آورده شده است.^۱

آراء «شیخ» در عده

این کتاب در دو جلد تنظیم یافته، و پس از چند فصل مقدماتی، برده گفتار (کلام) مشتمل، و هر گفتار متضمن فصولی است. تعداد مجموع فصول کتاب ۹۲ فصل می‌باشد.

در اولین فصل از فصول مقدماتی: اصول فقه را به ادله فقه تعریف کرده، و تکلم در این ادله را تکلم در اصول فقه دانسته است. و چون اصل در اصول فقه خطاب و طریق اثبات خطاب است، در تعریف خطاب وارد شده و آن را به «الكلام الواقع علی بعض الوجوه» تعریف کرده است. «شیخ» مقوم خطاب را قصد خطاب می‌داند. در مقام بیان حصر مسائل علم اصول فرموده: سخن یا در خود خطاب است، و یا در طریق اثبات خطاب، و یا در آنچه خطاب خود طریق اثبات آن است، برای قسم اول پنج باب: اوامر و نواهی، عموم و خصوص، مطلق و مقید، مجمل و مبین، ناسخ و منسوخ. و برای قسم دوم يك باب: اخبار، و برای قسم سوم نیز يك باب: افعال را ذکر کرده است.

در باب اجماع، و قیاس، و اجتهاد، و صفت مفتی و مستفتی، و حظرو اباحه که گروهی آنها را از قسم سوم دانسته اند فرموده است: اما اجماع چون حجیت آن نزد شیعه از این باب است که معصوم در آن داخل است و خطای او جائز نیست و

۱- مانند سمنیه، اصحاب اشعری، شیعه، جهیمیه، نجاریه، صحابه، تابعین، متکلمین مجبره، مشبهه، مقلده، غلاة، واقفه، فطحیه، ناووسیه، اصحاب شافعی، اصحاب ابی حنیفه، معتزله، اصحاب الظاهر.

این امری است عقلی، پس طریق اثبات آن عقل است نه سمع. و اما قیاس و اجتهاد نزد شیعه حجت نیست، و اما صفت مفتی و مستفتی، عقیده خود را در این باب بیان خواهیم داشت. و اما حظر و اباحه، آن هم از این باب خارج است، زیرا طریق اثبات آن نیز - چنانکه خواهد آمد - عقل است نه سمع.

و در مقام ترتیب، در آغاز اخبار را که طریق اثبات خطاب است، و سپس اقسام خطاب، و بالاخره افعال را که خطاب خود طریق اثبات آن است آورده، و در پایان آنچه را که مخالفان اصل دانسته و در حقیقت، اصل نیست بیان داشته است (ص ۲-۴).

در فصل دوم به مناسبت اینکه از اصول «علم» بدست می آید به تعریف و تقسیم «علم» پرداخته، آنگاه فرق بین علم و ظن را بیان نموده، و بالاخره درباره «نظر» که مقدمه علم است و همینطور معنی «دالت» بیاناتی اظهار داشته است. در حد «علم» گفته است: «ما اقتضی سکون النفس»، و این تعریف را بهترین تعاریف «علم» دانسته است. «علم» را به ضروری و مکتسب تقسیم نموده. و در تعریف ضروری گفته است: «ماکان من فعل غیر العالم به علی وجه لایمکنه دفعه عن نفسه بشک او شبهة» و آنرا بردو قسم دانسته است.

۱- علمی که ابتداء در نفس عاقل پدید می آید مانند علم به اینکه موجود قدیم است یا حادث.

۲- علمی که حصول آن به تحقق شرطی متوقف است مانند علم به مدرکات که بر ادراک توقف دارد.

علم مکتسب را به «مایکون من فعل العالم به» تعریف کرده و آنرا نیز بردو قسم

دانسته است:

۱- علمی که جز از نظر در دلیل پدید نمی آید.

۲- علمی که عالم آنرا ابتداء در نفس خود ایجاد می کند .

قسم اول خود بر سه قسم است :

۱- اینکه از نظر در چیزی به چیز دیگر علم حاصل شود، مانند نظر در حوادث

که موجب علم به محدث گردد ، و این تنها در عقليات است نه در شریعات .

۲- اینکه از نظر در حکم ذاتی به صفت آن ذات علم بدست آید ، مانند نظر

در صحت فعل از زید که موجب علم به قدرت او گردد.

۳- اینکه از نظر در حکم ذاتی به کیفیت صفتی برای آن ذات علم پیدا شود،

مانند نظر در جواز عدم بر ذاتی که موجب علم به محدثیت او گردد. و در شریعات

مانند نظر در وجوب چیزی که موجب علم به وجود جهت وجوب برای آن چیز گردد.

قسم دوم از علوم مکتسبه -- که بدون نظر حاصل می آید -- علمی است که برای

کسی که در گذشته در معرفت خداوند نظر نموده ولی در اثر خواب غفلت برای او علم

بدست نیامده ، پس از مرور زمانی که از خواب بیدار شده و ادله به خاطرش خطور

می نماید علم برایش حاصل می شود .

و اما «ظن» که شرعاً قابل استناد نیست، ولی احکام بسیاری بر آن بستگی

دارد مانند تنفیذ حکم به شهادت وجوهات قبله و نظیر اینها عبارت است از: « ماقوی

عندالظان کون المظنون علی ماظنه ویجوز مع ذلك کونه علی خلافه»^۱.

تعریف «شک» را به تعریف «شاک» معلوم داشته و فرموده است : «و اما الشاک

۱- آنچه پیش از هراشکال در این تعریف به نظر می رسد دوری بودن آن است ، ولی

می توان در جواب دور گفت که ، مقصود از کلمات «الظان» و «المظنون» و «ظنه» معنای لغوی

ظن است نه معنی اصطلاحی که در اینجا مقصود است .

فهو الخالی من اعتقاد الشيء على ما هو به ولا على ما هو به مع خطوره بباله وتجويزه
كل واحدة من الصفتين عليه»^۱.

۱- قيد «مع خطوره بباله الخ» برای اخراج جهل است.

شیخ طوسی

دیار طوس که مهد بزرگ مردان است
سری به پیکره خاك پاك ایران است
به یمن مرقد شمس شمس و خسرو طوس
بین بچشم بصیرت که نور باران است
در آسمان درخشان علم و فرزانش
ستارگان فروزان و ماه تابان است
سخنورش چو حکیم بنام فردوسی است
دلاورش چو ابومسلم خراسان است
چرا بفقہ و بحکمت نپرورد فرزند ؟
همیشه ملک علومش بزیار فرمان است
چو شاهباز باوج کمال در پرواز
دوبال رفعت و قدرش ز علم و ایمان است
بلی زوال ندارد حیات دانشمند
که او بجسم ضعیف جهانیان جان است

هزار سال اگر بگذرد ز مرگ فقیه
 حیات باقی او را خدانگهبان است
 چو شیخ طوس کند باز سفره دانش
 جهان علم بر آن خوان فضل مهمان است
 ز شرق و غرب بر آن خوان فضل گرد آیند
 بناگزیر که انسان عبید احسان است
 بصد زبان همگی گونه گون ستايندش
 چو بلبل که بپای گلی غزل خوان است
 گهی ز فقه و اصول و گهی رجال و ادب
 گهی حدیث و کلام و گهی ز تبیان است
 بنام شیخ شریعت فقیه بی مانند
 کسی نگشت چو رطب اللسان پشیمان است
 بیالد ار بتو اسلام ای یگانه دهر
 بجاست چون بفداکاریت گروگان است
 بزاد طوس و پیروید شهر بغدادت
 نجف گرفت به برجان برای جانان است
 دعای کنگره مصباح دارد از مصباح^۱
 که مورهدیه بکف رو سوی سلیمان است



فقه و حدیث (حقوق و احکام اسلامی)

* دوره آغاز فقه و فقهای امامیه

* مقام فقهی شیخ طوسی در سه کتاب پرارج وی

* نهاییه ، خلاف ، مبسوط

* شیخ طوسی و حقوق تطبیقی

* جلوه گاه شیخ طوسی

دوره آغاز فقه

و فقهای امامیه

صدر اول - اصول اربعمائه

نخستین گروه فقهاء (علما و مراجع شرعیة فرقة امامیه) - بعد از ائمه علیهم السلام - اصحاب ائمه و تابعان ایشان میباشند . و تابعان ، یعنی کسانی که معاصر زمان ائمه هدی میزیسته اند ، و دورادور ، دستورهای ائمه را از زبان اشخاص موثق دیگر شنیده و عمل مینموده اند . این گروه سمت پیشرو ، پیشوا و بنیادگذار ورهبری داشته اند . و بالضروره دوره کامل و جامع فقه امامیه برپایه کارهای علمی این گروه بنیاد گردیده است .

اما کارهای علمی و شرعی این گروه : اولین کار این دسته از فقهای امامیه فراهم نمودن «اصول» میباشد ، چون این افراد بیشتر ، از صحابه ائمه (ع) بوده اند هر کدام در محل و مراکز خود مرجع سایرین و عامه امامیه بوده و در مواقع احتیاج و در هنگام برخورد به «الحوادث الواقعة» شخصاً بحضور ائمه یا صحابی مورد اعتماد و موثق رسیده و هرچه را که از احکام شرعی و فروع فقهیه از امام

عصر خود می‌شنیدند در دفترچه‌های یادداشت خود، ثبت و ضبط مینمودند.

این افراد، دفترچه‌هائی داشتند که برای ثبت این چنین مسائل اختصاص داشت، این دفترچه‌ها تبویب و ترتیبی نداشت، صاحب آن گاهی سؤالی دربارهٔ يك یا چند مسأله از مسائل فقهیه از عبادات، نکاح، موارث و دیات و غیره که برحسب پیش‌آمد و اتفاق مورد احتیاج واقع شده پرسیده و جواب شنیده و در دفتر، ثبت می‌نمود و گاهی از زبان صحابی دیگر مطالبی دربارهٔ احکام شرعی، فروع فقهی، اخلاق و یا تواریخ ولادت و وفیات ائمه و مناقب و غیره شنیده بودند و در همان دفترچه ثبت و ضبط میکردند.

و از نگارش این دفترچه‌های یادداشت بدین نحو پس از مدتی چندین مجموعه یا کتابچه‌های حقوقی جنگ مانند، مشتمل بر: احکام شرعی، فروع فقهیه، اخبار موالید و وفیات، اخلاق و مناقب بوجود آمد.

مندرجات این دفترچه‌ها (چنانکه گفته شد) یا بلاواسطه از لسان خود امام، و یا مع‌الواسطه و سینه‌به‌سینه از زبان اشخاص موثق و معتمد شنیده شده بود.

وبالاجمال: طبقهٔ اول از محدثین و فقهای شیعهٔ امامیهٔ اثنا عشریه اصحاب ائمهٔ هدی بوده‌اند، آثار این طبقه تعدادی دفتر است که هر يك از اصحاب آنچه را از مسائل و فروع فقهی و اخبار ولادت و وفیات و مناقب و احادیث دیگر بلاواسطه شخصاً از امام زمان خود شنیده‌است یا مع‌الواسطه بواسطهٔ اصحاب دیگر - شنیده است در دفتری درهم و بدون ترتیب ثبت و ضبط کرده است، این دفترها بعدها بعنوان: «اصل» معروف گردیده و چون شمارهٔ آنها در حدود چهارصد بوده به: «اصول اربعه‌ائمه» معروف گردیده است.

جمعی نیز معاصر زمان غیبت صغری بوده و هر چه را که از وکلای امام

(نواب اربعه) مع الواسطه یا بلاواسطه شنیده ثبت و ضبط نموده اند .

جمعی نیز اصول خود را بعد از زمان غیبت کبری یا از شنیده هائی - که از زبان مطلعین شیعه جمع آوری نموده - فراهم آورده اند .

شماره اصول :

گویا شماره چهارصد ، عدد حقیقی و قطعی نمیباشد بلکه این اصول دارای شماره نزدیک یا کمی بیشتر از چهارصد بوده بهمین جهت برای سهولت تعبیر « اصول اربعمائیه » گفته اند : بهر حال وجهی برای کلمه « چهارصد » در جایی بنظر نرسید .

مندرجات اصول :

مندرجات و محتویات اصول منحصر باحکام شرعیه و مسائل و فروع فقهیه نبوده بلکه : شرح احوال ، میلاد ، وفیات ، اخلاق ، مناقب ائمه علیهم السلام و برخی از بزرگان علما و فقهای صدر اول امامیه را در برداشته است .

شیخ طوسی در کتاب « فهرست » در شرح احوال و آثار علم الهدی میگوید : « علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین ، کنیت : (ابو القاسم) المرتضی الاجل علم الهدی رضی الله عنه . و فی الاصل - یعنی : اصلی که شیخ طوسی احوال سید مرتضی را از آن نقل میکند - « طول الله عمره ، و عضد الاسلام و اهله ببقائه ، و امتداد ایامه ، مجمع علی فضله مقدم فی علوم مثل علم الکلام و الفقه و اصول الفقه ، و الادب » معلوم میشود که این اصل در زمان خود سید مرتضی نگاشته شده که با عبارت : « طول الله عمره و عضد الاسلام و اهله ببقائه و امتداد ایامه » دعا میکند .

صاحبان اصول :

صاحبان اصول جمعی از صحابه و معاصرین ائمه و وکلای اربعه و تابعین آنها در ازمنه غیبت صغری و کبری بوده اند .

شیخ طوسی اسامی جمعی از صاحبان اصول را در «فهرست» خود یاد کرده است . برای نمونه اسامی عده ای از آنان در این جا یاد می شود^۱ :

له اصل	له اصل	سعيد بن یسار	اسماعيل بن محمد
»	»	بشر بن مسلمة	اسحق بن عمار الساباطی
»	»	بشار بن یسار	جابر بن یزید الجعفی
»	»	اسباط بن سالم	سليم بن قيس الالهالی
»	»	اسحق بن جریر	جميل بن دراج
»	»	نرسی	داود بن فرقد
»	»	علی بن مهزیار اهوازی	علی بن زئاب
»	»	عمر بن اذینه	ابان بن تغلب
	»		ابی نصر البزنطی

له کتاب یعد فی الاصول

باید دانست اهمیت این اصول ، تنها نه از برای این است که این اصول منشأ فقه امامیه و مراجع فقهای صدر اول بوده اند و نه از برای جامعیت آنها است بلکه صرفاً اهمیت این اصول برای اعتبار و سندیت آنها میباشد ، محدثین شیعه این

۱ - فهرست شیخ طوسی - معالم العلماء ابن شهر آشوب - رجال نجاشی

اصول را يك جا و در بست بعنوان: «اصل فلان» روایت نموده و بر آن عمل کرده‌اند. و بهمین علت، در همان اوان بعضی از محدثین و فقهای شیعه کتابهایی نوشته‌اند که چون معتبر و در بست و يك جا مورد عمل بوده و روایت میگردیده است لذا این گونه کتب را هم در عداد اصول اربعمائه قرار داده‌اند.

چنانکه مثلاً شیخ طوسی درباره: «الحسين بن ابي العلاء» میگوید: «له كتاب يعد في الأصول».

فخستین گروه صاحبان کتب فقه و حدیث شیعه:

در دوره بعد جمعی از محدثین و فقهاء شیعه امامیه به فراهم نمودن کتابهایی در مسائل و احکام فقهی و غیره پرداختند.

فرق میان اصول و این کتابها این است:

هر اصل مشتمل می‌باشد بر آنچه که از مسائل حلال و حرام و فروع فقهیه، صاحب اصل از مأخذ یکی از ائمه مع الواسطه یا بلاواسطه شنیده و در آن دفتر جمع آوری نموده است.

و اما این کتابها، هرچه صاحب کتاب در مورد یکی از موضوعات و ابواب فقهی یا مناقب یا مثالب یا تاریخ موالید و وفیات از ائمه علیهم السلام - مع الواسطه یا بلاواسطه - از روایات و اصحاب ائمه و محدثین شنیده در يك دفتر ثبت و ضبط نموده است: چنانچه:

حمدان بن سلیمان النیسابوری له کتاب

هماد بن عیسی له کتاب النوادر

بندار بن عاصم الذهلی له کتاب المثالب

الحسن بن جهنم بن بکیر له مسائل

الحسن بن محبوب السراذ یا الزرّاد (که در عصر خود یکی از ارکان اربعه

بوده است)^۱ له کتاب النوادر ، کتاب الحدود ، کتاب المشیخه ، کتاب النکاح .

اعتبار و روایت این کتابها :

این کتابها يك جا و درست - مانند اصول - روایت میشده است اما اعتبار آنها باعتبار و توثیق صاحب آن کتاب منوط بوده است ، بویژه آنکه در آن عهد که انقلابات فکری و تبلیغات فرق بشدت رواج داشته است برخی از صاحبان این کتابها در نزد محدثین شیعه زمانی ثقه و صاحب اعتبار بوده و بعد در اثر تمایل بیکی از فرق مخالفین در نظر علمای شیعه از اعتبار ساقط شده است .

چنانکه برای نمونه : شیخ طوسی درباره یکی از این افراد مینویسد :

«طاهر بن حاتم بن ماهویه کان مستقیماً ثم تغیر و اظهر القول بالغلو وله روایات اخبرنا بروایاته فی حال الاستقامة جماعة»^۲ .

وهمو درباره دیگری مینویسد :

« محمد بن احمد بن الجنید یکنی ابا علی و کان یری القول بالقیاس فترك لذلك

کتابه ولم یعول علیها وله کتب کثیرة منها ... »^۳ .

۱ - فهرست شیخ طوسی

۲ - فهرست شیخ طوسی

۳ - فهرست شیخ طوسی

اجتهاد - علم اصول الفقه

طبق عقاید حقه شیعه امامیه اثنا عشریه پس از وفات رسول اکرم تا زمان غیبت که دست رسی به جانشینان و خلفای او (ائمه علیهم السلام) امکان پذیر بوده است اصطلاحاً میگویند در این فترت «باب علم مفتوح بوده» زیرا هرگاه به احکام شرعیه نیازمند می گردیدند به شخص امام یا صحابه مورد اعتماد امام یا بوکلاء و نواب و عمال ائمه در جهات، مراجعه و از حکم شرعی و مسأله فقهی آگاهی حاصل میکردند.

در این دوره - از وفات رسول اکرم تا غیبت - در مذاهب عامه و جمهور اجتهاد فقها جائز و رایج بوده، اما در مذهب خاصه یعنی شیعه امامیه چون: اجتهاد ظنی الطريق میباشد اعتباری ندارد، زیرا: باب علم مفتوح و «طریق قطعی» باز است، و بالبداهه طریق قطعی مقدم بر طریق ظنی است.

تا اواخر دوران غیبت صغری یعنی تا زمان سمری چهارمین و کیل (ازو کلا و نواب اربعه)^۱ این رویه فقهی نیز معمول بوده یعنی فقها با اجتهاد خود عمل نمیکردند، زیرا گرچه بواسطه غیبت صغری دستشان به امام نمیرسید، اما وکیل منصوب و مخصوص او که حاضر بود مثل این است که خودش حاضر است، اما از اواخر دوره وکلای اربعه، و از زمان چهارمین وکیل اعنی: ابوالحسن علی بن محمد السمری رویه: «اجتهاد» بنیاد فقه بر اصول عقلیه در نزد فقهای شیعه رواج یافت.

۱ - نواب اربعه، کسانی هستند که در زمان غیبت صغری رابط میان شیعیان و امام (ع) بوده اند، و ایشان بترتیب عبارتند از:

(۱) ابو عمرو، عثمان بن سعید سمان

(۲) ابو جعفر، محمد بن عثمان عمروی فرزند شخص سابق الذکر، متوفی بسال ۳۰۵ یا ۳۰۴

(۳) ابوالقاسم، حسین بن روح نوبختی متوفی بسال ۳۲۶

(۴) ابوالحسن، علی بن محمد سمری، متوفی بسال ۳۲۹

و «علم اصول فقه» را به عنوان مجموعه معلوماتی که فقیه در تشریع و استنباط احکام بآنها نیازمند میباشد قبول کردند .

پیدایش اجتهاد و عمل به اصول عقلیه و بنیاد فقه بر «رأی» در فقه امامیه :

پس از پایان دوره و کالت و کلای اربعه و شروع غیبت کبری تایکی دو قرن فقه و علمای شیعه امامیه روش فقیه اخباری را داشته اند ، و اصول عقلیه و رأی را در فقه بهیچ وجه راه نمیدادند و بهمین جهت به «علم اصول فقه» - که فقهای سنت و جماعت بنیاد نهاده بودند و بر اساس قواعد آن علم به تشریع احکام فقهی می پرداختند - توجهی نداشته اند و حتی کلمه «تشریع» را مانند کلمه «بدعت» پنداشته و آنرا حرام میدانستند .

اما همان معضلات و مشکلاتی که فقهای عامه را مجبور به پیروی از (رأی) و اصول عقلیه نموده بود ، یعنی پیدایش يك رشته بی پایان از مسائل و فروع فقهیه در «حوادث واقعه» فقهای شیعه امامیه را نیز مجبور نموده که قید «اکتفاء به اخبار» را ازدست و پای افکار علمی خود باز کرده آنان نیز برای حل و فصل معضلات فقهی و فروع مسائل و وجود دشواریهای لاینحل دست نیاز را بسوی (علم اصول فقه) و اصول عقلیه دراز کنند بویژه آنکه پیش از ایشان فقهای عامه با استفاده از رأی و اصول عقلیه به حل و فصل بسیاری از فروع و مسائل فقهی نائل گردیده بودند، بقای فقهای شیعه در آن تنگنای قیود دیگر جائز نبود .

نخستین فقیه امامی که به اجتهاد عمل کرد :

میگویند نخستین کسی که از فقهای شیعه امامیه عقاید فقهی را بر پایه اجتهاد

و استفاده از اصول عقلیه و رأی بنیاد نهاد یا بعبارت آخری از جمله اولین کسانی که باب اجتهاد را بمصراعیه بر روی فقه و فقهای شیعه امامیه باز کردند این دو فقیه بزرگ را باید نام برد :

۱ - حسن بن علی العمانی

۲ - محمد بن احمد بن جنید اسکافی

این دو فقیه بزرگ از فقهای امامیه طریقه اجتهاد را در فقه شیعه پایه گذاری نموده و علم اصول فقه را برای بنای فقه جامع و کامل امامیه مورد استفاده قرار دادند. اسکافی در این امر از عمانی پیروی کرد ، زیرا عمانی در این کار پیشرو بود ، و اسکافی تا اندازه ای زیاده روی کرد و عمل به « قیاس » و استنباطات ظنی را نیز صحیح دانست با اینکه قیاس از اصول عقلیه ایست که نزد فقهای امامیه مردود میباشد .

این دو فقیه بزرگ را شیخ طوسی در کتاب : « فهرست » نام برده و درباره ابن جنید می گوید :

« محمد بن احمد بن الجنید ، یکنی اباعلی و کان یری القول بالقیاس فترك لذلك کتبه ولم یعول علیها وله کتب کثیرة منها . . . ۱۰ » .

و عمانی مشهور به ابن ابی عقیل علاوه بر مقام فقاہت از نامداران و بزرگان متکلمین شیعه امامیه است ، و کتاب : « المتمسک بحبل آل الرسول » از تصنیفات او میباشد .

عمانی و ابن جنید از نخستین فقها بوده اند که فقه را تهذیب نمودند طریقه

اجتهاد و عمل به اصول فقه و ادله عقلیه را در فقه امامیه معمول به قرار دادند ، و باب اجتهاد را نزد شیعه از اواخر غیبت صغری مفتوح ساخته ، در این کارها عمانی پیشرو و اسکافی پیرو او بود .

و این هردو تن از بزرگان فقها و محدثین طبقه هفتم^۱ بشمار میروند ،

۱- علمای عامه چنانکه ابن حجر مینویسد، محدثین عامه را به ۱۲ طبقه تقسیم و طبقه بندی

کرده اند بدین تفصیل ،

۱ (صحابه رسول اکرم با اختلاف مراتب ایشان .

۲ (بزرگان تابعین مانند سعید بن المسیب

۳ (طبقه وسطی یعنی متأخرین از بزرگان تابعین مانند: حسن بصری و ابن سیرین.

۴ (کسانی که پس از بزرگان تابعین آمدند و اکثر روایات ایشان از بزرگان

تابعین می باشد مانند : زهری ، قتاده .

۵ (طبقه پائین تر از گروه چهارم مانند : اعمش .

۶ (طبقه ابن جریج و امثال او .

۷ (اتباع بزرگان تابعین مانند مالک و ثوری .

۸ (طبقه بعد از طبقه ۷ مانند : ابن عیینة و ابن عنبة .

۹ (دسته سوم از اتباع تابعین مانند : شافعی و ابوداود الطیالسی .

۱۰ (آنهایی که از اتباع تابعین اخذ حدیث کرده اند مانند : احمد بن حنبل .

۱۱ (طبقه بعد از طبقه دهم مانند : ذهلی و بخاری .

۱۲ (طبقه بعد از طبقه ۱۱ مانند : ترمذی .

بعضی از علمای شیعه گویا به پیروی از اهل سنت طبقات محدثین و فقهای شیعه امامیه را

نیز بر دوازده طبقه تقسیم کرده اند و اما اهل تشیع برخلاف عامه دوازده طبقه را از آخر به اول

بدین تفصیل نوشته اند ،

و چنانچه نجاشی میگوید : عمانی از مشایخ جعفر بن محمد بن قولویه^۱ و ابن جنید

→

طبقه اول : شیخ طوسی و نجاشی و امثال ایشان

طبقه دوم : شیخ مفید و ابن الغضائری و امثال ایشان

طبقه سوم : شیخ صدوق و امثال او

طبقه چهارم : شیخ کلینی و امثال او

طبقه پنجم : شیخ محمد بن یحیی و احمد بن ادریس و امثال ایشان

طبقه ششم : محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد البرقی و امثال ایشان

طبقه هفتم : حسن بن علی الوشاء و امثال او

طبقه هشتم : محمد بن ابی عمیر و صفوان یا اصحاب موسی بن جعفر (ع) و امثال ایشان

طبقه نهم : اصحاب ابی عبدالله الصادق (ع)

طبقه دهم : اصحاب ابی جعفر الباقر (ع)

طبقه یازدهم : اصحاب علی بن الحسین (ع)

طبقه دوازدهم : اصحاب الحسین و امیر المؤمنین (ع) .

(روضات خوانساری ، ص ۵۳۸)

۱- ابوالقاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه قمی :

یکی از فحول فقهاء و محدثین قداماء شیعه امامیه است ، و گاهی هم در کتب فقهیه از او به « صدوق » تعبیر میکنند . وی از بزرگان مشایخ اجازه و استادان شیخ مفید بوده و والد او محمد بن جعفر از جمله مشایخ کشی ، و از اخیار اصحاب سعد بن عبدالله القمی بوده است ، ابن قولویه از شیخ کلینی روایت حدیث می کرد .

←

از مشایخ مفید^۱ بوده است^۲.

باری اسکافی و عمانی بواسطه امتیازاتی - که گفته شد - و بواسطه قدمت زمانی هردو در کتب فقهیه و نزد محدثین به : «القدیمین» مشهور میباشند^۳.

→

وی در سال ۳۶۸ هـ. در گذشت. صاحب ریاضالعلماء میگوید : ابن قولویه در قم مدفون است ، و اکنون (زمان مؤلف ریاضالعلماء) قبر او مشهور و مزار است .
اما صاحب روضات الجنات مینویسد : قبر قولویه در جنب قبر شیخ مفید در کاظمین (عراق) است و جمع بین این دو قول آنست که ابن قولویه مدفون در قم محمد بن جعفر و مدفون در کاظمین، فرزندش جعفر بن محمد است .

شیخ طوسی در کتاب فهرست پس از توثیق ابن قولویه میگوید : وی تألیفات بسیاری به شماره کتب ابواب فقه دارد .

۱ - رجال نجاشی

۲ - مفید : ابوعبدالله محمد بن محمد بن النعمان العکبری الملقب بالمفید ، وی یکی از فحول و اعظم محدثین و فقها و متکلمین شیعه امامیه است ، ولادت او در ۱۱ ذیقعد سال ۳۳۶ اتفاق افتاده ، و در شب جمعه سوم رمضان سال ۴۱۳ هـ. در شهر بغداد در گذشت ، و سید مرتضی علم الهدی در میدان «اشنان» بغداد بر او نماز گذارد و سالها در خانه خودش در بغداد مدفون بود آنگاه جنازه او را به «مقابر قریش» - کاظمین - انتقال داده و در پائین پای مرقد مبارک حضرات جوادین علیهما السلام و در جنب قبر ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه بنحاک سپردند . قبر او اکنون در رواق کاظمین (ع) موجود و مزار است .

۳ - القدیمین ،

(۱) ابومحمد حسن بن علی بن ابی عقیل العمانی ، مشهور به : ابن ابی عقیل العمانی. وی یکی از بزرگان و قدامای فقها و متکلمین شیعه امامیه است ، این عمانی نخستین کسی است از فقهای شیعه امامیه که طریقه اجتهاد و عمل باصول عقلیه (اصول فقه) را در فقه شیعه امامیه جایز دانسته و بدان عمل کرد .

وی فقه شیعه امامیه را تهذیب نمود و بر مبنای (علم اصول) و اصول عقلیه که تا آن روز

←

بنیادگذار حقیقی اجتهاد و علم اصول فقه در فقه امامیه :

اگرچه عمانی و اسکافی پایه اجتهاد و علم اصول فقه و عمل به ادله و اصول عقلیه را در فقه شیعه امامیه بنیاد نهادند ، اما این دو تن - گرچه فضیلت پیشرو بودن را - داشته اند ، اما از حیث پیشوائی بی بهره بوده و در این امر سمت زعامت نداشته اند ، زیرا پیروانی پیدانکردند و عقیده ایشان رواج نیافت .

فتاوی شیخ طوسی :

در حقیقت بنیادگذار اصلی علم اصول فقه و اجتهاد در نزد فقهای شیعه امامیه شیخ طوسی بوده است و برآستی او در این روش پیشرو ، رهبر ، پیشوا و استاد بوده است. صاحب روضات نقلا از محقق سبزواری مینویسد : « علمای شیعه پیش از عهد شیخ طوسی میانه آنها اختلافات زیادی در مسائل و فروع فقهی نبوده

فقط علما و فقهای عامه بدان عمل میکردند ، اجتهاد و استنباط را بنانهاد ، و از زمان او یعنی از اول غیبت کبری دیگر بوسیله او علم اصول در میان فقهای شیعه رواج یافت .

(۲) ابوعلی محمد بن الجنید مشهور به اسکافی (اسکاف شهریه بوده در استان خوزستان بر کرانه اروندرود) از عمانی پیروی نمود و شالوده فقه و استنباط احکام را در فقه امامیه بر اصول عقلیه نهاد .

وی با ابی الحسن علی بن محمد السمری (یکی از سفرای اربمه) متوفی سال ۳۲۹ و با معزالدوله دیلمی ، متوفی سال ۳۵۶ معاصر بوده است. معزالدوله در عهد این فقیه امامی در مرکز اهل سنت ، یعنی بغداد ، عامه مردم را مجبور نمود که در روز عاشورای حسین اقامه ماتم نموده عزاداری نمایند و گریه و زاری بر مصائب حسین (ع) بنمایند و همچنین در روز عید غدیر خم جشن بگیرند و کوی و برزن رازیت دهند . مع الوصف در همین ایام ابن جنید عمل به اصول عقلیه و قیاس را که شیعه آنرا مردود میدانند - رواج داد ، از جمله تألیفات ابن جنید ، « تهذیب الشیعه لاحکام الشریعة » در ۲۰ مجلد است .

است ، زیرا مدار عمل ایشان بر احادیث مندرجه در کتاب کافی بوده است و بس »
 و میانه احادیث کافی اختلافی وجود ندارد ، ولی وقتی که شیخ طوسی مصنفات
 کثیره و متعدده خود را تصنیف کرد ، و احادیث مختلفه را در کتب متعدده جمع
 آوری نمود ، و شیخ در کتب متعدده خود فتاوی مختلفه ای اظهار کرد ، علما و
 فقهای امامیه بر اختلاف جرئت پیدا کردند ، و هر طایفه ای از فقهاء اقوالی موافق
 یکی از فتاوی و اقوال شیخ در یکی از کتبش اظهار نمودند ، ولی کمتر فتوی و قولی
 پیدا میشد از فقها که خارج از یکی از فتاوی و اقوال شیخ طوسی باشد ، و یا بایکی
 از فتاوی مختلف شیخ طوسی در یکی از کتبش موافق نباشد . زیرا هنوز فقهای
 امامیه (تازمان شیخ طوسی) جرئت این معنی را نداشته اند .

پیدایش کتب جامع و مبسوط و

بزرگ حدیث در نزد فرقه شیعه امامیه

از اواخر دوره غیبت صغری و از عهد سمری چهارمین سفیر از سفرای اربعه
 دامنه فقه و فقاہت و فتاوی و روایت احادیث در نزد شیعه امامیه توسعه یافته و بطور
 روزافزون در حال گسترش و بسط بوده است بدیهی است که در چنین اوضاع و
 احوال به چند تا اصل مختصر در هم و بر هم نمیتوان اکتفا نمود . این بود که برخی
 از بزرگان علما و محدثین شیعه بر آن شدند که احادیث مرویه اهل البیت را که از
 طرف خاصه روایت شده در مجموعه هائی منظم و مبوب ترتیب نمایند ، و آن
 قسمت از اخبار را که مربوط به فروع فقهی است بترتیب ابواب فقهیه مبوب سازند
 و در مدت يك قرن تقریباً چندین مجموعه بزرگ حدیث بوجود آمد که از میان آنها
 چهار یا پنج تائی آن کتب و مجموعه ها مقبولیت عمومی یافته و سند و مرجع فتاوی

فقها گردیده و معمول بها نزد همه فقها واقع شد و از این رویه : « کتب اربعه » یا « کتب خمس » معروف و مشهور گردید .

گفته شد که پیش از پیدایش مجموعه های حدیث - از جمله کتب اربعه - هر يك از اصحاب ائمه هر چه از احادیث امام زمان خود شنیده بودند در يك دفتر جمع آوری کرده بودند ، و آن دفترها مشتمل بر احادیث از عبادات و طهارت تا معاملات ، وصایا و دیات بوده است آنهم نامرتب و غیر مبوب و هر يك از این اصول بطور یکجا و در بست بالمناوله یا بالمشافه^۱ روایت میشده است .

۱ - گفته شد که روایت « اصول اربعه » میان صحابه و فقهای صدر اول بطور مناوله یا مشافه بوده و هر اصل را یکجا و در بست یا جمیع اخبار مندرجه در آن را اصحاب و فقهای صدر اول میان خود مبادله مینموده اند یعنی هر يك از صاحبان اصول نسخه ای از اصل خود را رونویس کرده و یکی دیگر که مورد اعتماد او بود داده و با اجازه روایت و عمل بر مفاد آنرا داده است .

و اما مشافه این بود که يك یا چند حدیث را سینه بسینه بهمیگیر می داده اند - اینك طرق روایت حدیث بالمشافه یا بالمناوله :

(۱) راوی یا شیخ (استاد) برای شنونده تمامی يك کتاب حدیث را قرائت نموده و به شنونده اجازه روایت آنرا چنانکه شنیده است بدهد . و این قسم را « سماع » نامند .

(۲) راوی یا شیخ ، بعضی از احادیث اوایل و اواسط و اواخر يك کتاب حدیث را قرائت نموده و بعد به شنونده اجازه روایت همه احادیث کتاب را بدهد .

(۳) راوی یا شیخ ، حدیثی را برای یکی از شاگردان یا شنوندگان خود بخواند و کسی دیگر سخنان و خواندن او را شنیده و آن حدیث را از آن راوی روایت کند .

(۴) راوی یا شیخ ، يك کتاب حدیث را (که خود شنیده یا روایت کرده و جمع آورده است) به کسی بدهد و باو اجازه روایت احادیث مندرجه در آن کتاب را بدهد ، و این نوع روایت و استماع حدیث را در اصطلاح : « مناوله » می گویند .

و چون زمان تدوین موسوعات و مجموعه‌های بزرگ و جامع حدیث فرا رسید احادیث مندرجۀ در اصول مزبور را جمع‌آوری و بترتیب ابواب فقهی تدوین نمودند باین معنی که احادیث مربوط بهر يك از ابواب فقه را از اصول متعدده استخراج نموده و بترتیب ابواب کتب فقهیه از طهارت تا دیات تدوین مینمودند .

نتیجه و ضرر تقطیع اخبار :

در این میان برخی احادیث مشتمل بر چندین حکم و چندین فرع مختلفه از عبادات و معاملات و غیره بود ، راوی نزد امام رفته و مسائل و فروع مختلفه را پرسیده و جواب شنیده - بالضروره آن قبیل اخبار در این تبویب و تدوین تقطیع گردیده و هر قطعۀ آن مانند يك حدیث جداگانه در باب خود تدوین و ثبت و ضبط گردیده است .

خود این عمل تقطیع احادیث ، آیا به سندیت و اعتبار آن لطمه وارد ساخته است یا نه ؟ مورد بحث و اختلاف شدید میان علما می باشد ، این خود يك بحث مفصل و مبسوطی است و از همان زمان زمان که این کار انجام گردیده فقها و اصحاب حدیث در این باره بحث و تحقیق بسیار کرده اند زیرا چه بسا يك حدیث مشتمل



(۵) شیخ یارای صریحاً - شفاهاً و لساناً - بکسی اجازه روایت حدیثی یا يك کتاب حدیث را بدهد و این گونه روایت و استماع را در اصطلاح : «مشافهه» میگویند .

(۶) شیخ یارای کتباً بکسی اجازه روایت يك حدیث یا يك کتاب حدیث را بدهد .

(۷) راوی بطور «وجدانه» حدیثی را روایت و نقل کند - یعنی : وی آن حدیث را در یکی

از مدارك و مجامع نوشته دیده و آن را روایت کند .

(۸) بعکس اول ، یعنی راوی يك حدیث یا يك کتاب حدیث را نزد راوی حدیث و کاتب آن

یا نزد جامع کتاب قرائت نموده و اجازه روایت آن را حاصل نماید ، و این قسم را «قرائت» گویند .

برچندین فرع فقهی مربوط بهمه فروع مورد سؤال باشد اما پس از تقطیع ، قسمتی از او اسط حدیث، از قرائن، تجرید گردیده و حقیقت قصد متکلم مستور مانده باشد .

موسوعات و مجموعه ها و کتب جامع

فقه و حدیث پیش از کتب اربعه

پیش از چهار کتاب مشهور و جامع (کتب اربعه) و جامعین آنها یعنی پیش از شیخ کلینی و ابن بابویه و طوسی جمعی از محدثین و فقهای امامیه مبادرت بتصنیف و جمع و تدوین کتابهای جامع و کامل مبسوطی در فقه و حدیث نموده بودند از جمله :

کتاب الثلثین از : حسین بن سعید اهوازی .

کتاب نوادر الحکمة از : محمد بن احمد اشعری قمی .

کتاب بصائر الدرجات از : محمد بن الحسن الصفار .

از این قبیل کتب در فهرست ها بسیار نام برده اند ولی جز معدودی از آنها باقی نمانده است .

کتب اربعه :

اینک شرح و تاریخچه ظهور کتب اربعه بترتیب پیدایش و تألیف و نشر آنها :

۱- کافی :

نخستین کتاب از کتب اربعه و اولین مجموعه و موسوعه مشهور حدیث که از اصول اربعمائه بر این نهج بوجود آمد ، کتاب کافی تألیف ابو جعفر محمد بن

يعقوب اسحق الكليني رازی از اعظم و فحول محدثين و فقهای شیعه امامیه و از مردم شهر «ری» و نزيل «بغداد» میباشد .

وی در مدت بیست سال در شهر «بغداد» این کتاب را جمع آوری و تدوین نموده است و در سال ۳۲۹ هـ. در گذشت و در محله «باب الکوفه» بغداد بخاک سپرده شد. کلینی طبق فهرست شیخ طوسی که می گوید: «توفی محمد بن یعقوب الكلینی سنة ثمان وعشرين و ثلثمائة ببغداد و دفن بباب الکوفه قال ابن عبدون رأیت قبره فی صراة الطائی و علیه لوح مکتوب علیه اسمه و اسم ابیه» در سال ۳۲۸ وفات کرده است .

مشخصات کافی :

کافی مشتمل برسی کتاب (فصل) است و از «کتاب العقل والجهل» آغاز گردیده و به «کتاب الوصایا» ختم میشود .
میگویند : جمیع احادیث کافی بر جمیع احادیث کتب صحاح سته عامه زیادت دارد .

کافی مشتمل بر ۱۶۱۹۹ حدیث میباشد جمعاً و تقریباً بدین تفصیل :

۵۰۷۲	حدیث صحیح
۱۱۱۸	حدیث موثق
۳۰۲	حدیث قوی
۹۴۸۵	حدیث ضعیف
۲۲۲	حدیث زیارات و نوادر و متفرقه

۱۶۱۹۹

۲- من لایحضره الفقیه

دوم از کتب اربعه کتاب من لایحضره الفقیه شیخ صدوق ابو جعفر الثانی

محمد بن ابی الحسن علی بن الحسین بن بابویه قمی مشهور به «صدوق» از بزرگان فقها و محدثان شیعه امامیه و از نقادان حدیث و صاحبان بصیرت و رجال حدیث میباشد . صدوق در شهر «ری» اقامت داشت و در آن عصر بزرگترین شخصیت و مرجع عمومی شیعه در «ری» و «خراسان» بوده است .

صدوق در سال ۳۵۵ هـ از «ری» به «بغداد» رفت و در آن هنگام وی درسین جوانی بود ، در بغداد شیوخ طایفه شیعه امامیه از او استماع حدیث نمودند: قریب سیصد جلد کتاب در مواضع مختلفه فقه و حدیث و رجال و غیره تألیف کرده است از جمله :

۱- کتاب من لایحضره الفقیه ۲- کتاب عیون اخبار الرضا

۳- کتاب معانی الاخبار ۴- کتاب الخصال

۵- کتاب اکمال الدین و اتمام النعمة ۶- کتاب امالی : المجالس

۷- کتاب علل الشرایع و الاحکام ۸- کتاب صفات الشیعه

۹- کتاب فضایل الشیعه ۱۰- کتاب اعتقادات

۱۱- کتاب مدینه العلم ۱۲- کتاب دعائم الاسلام

کتاب مدینه العلم :

بعضی از علما کتاب مدینه العلم صدوق را رقم پنجم کتب اربعه یا (کتب خمس) میگویند

که مدار عمل فقها در جمیع اعصار بر آنها بوده است - محسوب داشته اند .

شیخ طوسی در کتاب فهرست خود میگوید : « کتاب مدینه العلم از کتاب

من لایحضره الفقیه بزرگتر است » .

و صاحب روضات مینویسد : بعد از زمان علامه و شهیدین دیگر هیچ اثری از کتاب «مدینه العلم» دیده و شنیده نشده است .

شیخ طوسی در کتاب «فهرست» پس از ذکر نام صدوق به تعریف و تمجید و ثناء بر او پرداخته و میگوید وی قریب سیصد کتاب تألیف کرده است و میگوید : «اخبرنی بجمع کتبه و روایاته جماعة منهم الشيخ ابو عبدالله محمد بن النعمان (شیخ مفید) ، و ابو الحسین جعفر بن حسین بن حسکاء القمی کلهم عنه» .
نجاشی نیز میگوید : «اخبرنی بجمع کتبه و قرأت بعضها علی والدی احمد ابن العباس النجاشی و قال لی اجازنی جمع کتبه لما سمعناها منه ببغداد» .

۳- تهذیب الاحکام :

این کتاب سومین کتاب از کتب اربعه است .

نسخه اصل «تهذیب الاحکام» بخط خود شیخ طوسی در خزانه کتب شهید ثانی بوده و پس از وفات او نسخه مزبور باولاد او رسید ویداً بید تازمان سید محمد باقر خونساری صاحب روضات یعنی تاحوالی سال ۱۲۷۰ هـ. هنوز این نسخه نفیسه در شهر اصفهان و در گنجینه کتب فرزندان شهید ثانی شیخ علی بن محمد بن حسن بن شیخ زین الدین در دارالسلطنه اصفهان موجود بوده است .

میگویند - از جمله صاحب روضات گفته است: در نسخه های تهذیب اشتباه، اغلاط ، تحریف ، و تصحیف ، زیاده ، و نقصان فراوان است .

و گویا سبب این بسوده که نسخه اصل «تهذیب» بخط خود شیخ طوسی بی نهایت بدخط و مشوش و درهم و برهم بوده است بسیاری از کلمات و حروف به کلمات و حروف دیگر اشتباه شده است و در همان نسخه اصل دستخط شیخ روی

بسیاری از کلمات که اشتباه بوده بعلامت بطلان خط کشیده شده و لی خط بطلان بطوری غیر واضح بوده که نساخ بآن توجه نکرده اند و عبارات و کلمات زیادی و خط خورده را در نسخه های بعدی وارد کرده و نوشته اند .

وضع تهذیب الاحکام

از تتبع کتاب « تهذیب » چنین مستفاد میگردد که شیخ طوسی این کتاب را برای مطلق جمع احادیث اهل البیت که در فروع فقهی وارد شده نگاشته است اعم از احادیث متوافقه و متخالفه . خود شیخ ، در کتاب « فهرست » نیز باین موضوع تصریح نموده میگوید: « و کتاب الاستبصار مما اختلف من الاخبار وهو مشتمل علی عدة کتب تهذیب الاحکام غیر ان هذا الکتاب مقصور علی ذکر ما اختلف من الاخبار والاول (یعنی الاستبصار) یجمع الخلاف والوافق » .

شیخ طوسی در آخر کتاب: « تهذیب الاحکام » مشایخ اجازه خود را ذکر کرده و از جمله چنین میگوید: « فما ذکرنا فی هذا الکتاب (تهذیب) عن محمد بن یعقوب - الکلینی فقد اخبرنا به الشيخ ابو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان (ره) عن ابي القاسم جعفر بن محمد بن یعقوب و اخبرنا به ايضاً الحسين بن عبيد الله عن ابي غالب احمد بن محمد الرازی و ابي محمد هارون بن موسى التلعكبري و ابي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه و ابي عبدالله احمد بن ابي رافع الصيمري ، و ابي الفضل الشيباني و غيرهم کلهم عن محمد بن یعقوب الکلینی ، و اخبرنا به ايضاً احمد بن عبدون المعروف بابن الجاشع عن احمد بن ابي رافع و ابي الحسين عبد الكريم بن عبد الله ابن نصر البزاز بنسب و بغداد عن ابي جعفر محمد بن یعقوب الکلینی جميع مصنفاته و احاديثه سماعاً و اجازه ببغداد بباب الکوفة متصل السلسلة سنة سبع و عشرين و ثلثمائة » .

تهذیب مشتمل بر: ۱۳۵۹۰ حدیث میباشد .

۴- استبصار :

چهارمین کتاب از کتب اربعه است ، این کتاب نیز تألیف شیخ طوسی است . وی این کتاب را برای جمع میان احادیث متخالفه نگاشته است چنانکه خودش در فهرست باین نکته تصریح نموده است و سبب تألیف کتاب استبصار این است که:

وقتی شیخ طوسی شنید که ابوالحسن الهروی - که از طایفه حقه امامیه بوده - بواسطه برخورد به احادیث متناقضه و متخالفه از مذهب حق عدول نموده است ، این بود که شیخ مفید - استاد شیخ طوسی بشاگرد خود شیخ طوسی -- دستور داد که : (کتاب المقنعه) را شرح نماید ، زیرا ملاحظه کرد که اشتغال به تألیف کتابی که مشتمل بر تأویل احادیث مختلفه و متخالفه باشد از اهم واجبات میباشد و از شرح کتاب مقنعه کتاب تهذیب بوجود آمد . سپس شیخ احادیث متخالفه را از تهذیب بیرون کشید و آنرا استبصار نامید.

شیخ طوسی درباره کتاب استبصار و تهذیب جمله ای را که قبلا از فهرست وی نقل کردیم آورده است.

«استبصار» مشتمل بر ۵۵۱۱ حدیث می باشد:

باری این چهار کتاب که عبارت است از :

۱- کافی: تألیف ابوجعفر محمد بن یعقوب الکلینی الرازی

۲- من لایحضره الفقیه: تألیف ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه القمی

۳- تهذیب الاحکام: تألیف ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی

۴- استبصار: تألیف ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی

به کتب اربعه متداوله و مشهوره و معمول بها موسوم می باشند :

و اما کتب اربعه غیر مشهوره و غیر متداوله بنا بقول برخی از دانشمندان عبارتند از :

- ۱- مدینه العلم : تألیف شیخ صدوق ابن بابویه
- ۲- خصال : تألیف شیخ صدوق ابن بابویه
- ۳- امالی : تألیف شیخ صدوق ابن بابویه یا امالی علم الهدی سید مرتضی
- ۴- عیون اخبار الرضا : تألیف شیخ صدوق ابن بابویه

کتب اربعه متأخره

- ۱- کتاب وسائل الشیعه : تألیف شیخ حر عاملی
 - ۲- کتاب مستدرک الوسائل : تألیف حسین بن محمد تقی النوری الطبری
 - ۳- کتاب وافی : تألیف مولی محسن فیض
 - ۴- بحار الانوار : تألیف مجلسی ، مولی محمد باقر
- این چهار کتاب در اعصار اخیر به کتب اربعه متأخره مشهور میباشند .

شروح و جوامع کتب اربعه :

کتب اربعه در ادوار بعد نقطه اتکاء و محور ابحاث و تحقیقات فقها و محدثین بوده و بهمین جهت در ادوار مختلفه و متعاقبه شروح و تعالیق بر آنها نگاشته شده و جوامعی از آنها ترتیب یافته است ، از جمله :

۱- کتاب وافی :

تألیف مولی محسن فیض محمد بن مرتضی المدعو به «محسن» ، وی این کتاب را در جمع (جمع بمعنی لغوی آن) کتب اربعه نگاشته است یعنی در ابواب فقهی کتاب وافی آنچه از احادیث در آن مورد در کتب چهارگانه کتاب : «کافی»

و «من لا يحضره الفقيه» و «تهذيب الاحكام» و «استبصار» وارد شده مولی محسن فیض همه را در يك كتاب جمع آوری نموده است.

۲- وسائل الشیعة الى تحصیل مسائل الشریعة :

یکی از کتب اربعه متأخره تألیف محمد بن حسن بن علی المعروف به شیخ حر عاملی است .

این کتاب در ۶ مجلد است و مشتمل است بر جمیع احادیث کتب اربعه قدیمه و حدود ۷۰ کتاب دیگر که همگی اخبار آنها را بترتیب ابواب فقهی جمع-آوری نموده ، و میانه اخبار متخالفه جمع کرده و وجوه جمع را نیز گفته است (روضات خوانساری ص ۶۴۴) .

شیخ حر عاملی در شب جمعه هشتم رجب سال ۱۰۳۳ هـ . در قریه «مشغر» از قراء جبل عامل متولد گردیده و ۴۰ سال در بلاد جبل عامل اقامت داشت و سپس به شهر مشهد آمد و ۲۴ سال در این شهر مقدس اقامت گزید و سفری به اصفهان رفت و در بازگشت از سفر اصفهان در مشهد طوس در سال ۱۱۰۴ درگذشت (روضات خوانساری ، ص ۶۴۴ - ۶۴۶) .

۳- بحار الانوار

تألیف مولی محمد باقر مجلسی بن مولی محمد تقی بن مقصود علی اصفهانی . وی در سال ۱۰۹۰ هـ . در عهد سلطنت شاه سلیمان صفوی میزیسته است و این شاه مرجعیت شرع دار السلطنه اصفهان را به وی واگذار نمود . مولانا محمد باقر در شب ۲۷ رمضان سال ۱۱۱۰ هـ . درگذشت و ماده تاریخ وفات او : «مقتدای جهان زبا افتاد» می باشد .

دو کتاب از کتث اربعه قدیمه : (تهذيب و کافی) را مجلسی خود شرح کرد .

« من لا يحضره الفقيه » را پدرش شرح نمود .

« استبصار » را یکی از شاگردان مجلسی یعنی سید نعمت الله جزائری بامر او شرح کرده است .

بزرگترین تألیف او « کتاب بحار » میباشد در ۲۵ مجلد ، این کتاب ، محتوی جمیع احادیث وارده از طریق ائمه می باشد . و یکی از کتب اربعه متأخره محسوب است (روضات خوانساری ص ۱۱۸) .

اعتبار احادیث وارده در کتب اربعه :

صاحبان کتب اربعه بخصوص کلینی و طوسی پس از تنقیح و صرافی احادیث وارده در اصول و کتب اصحاب و توثیق روات و حصول اطمینان بصحت آنها منتخب و برگزیده احادیث را در کتب خود یاد کرده اند .

صاحب مستدرک الوسائل می گوید : من اصول و کتبی از اصحاب یافتم که از نظر صاحبان کتب اربعه امثال شیخ طوسی فوت شده است در صورتی که معظم اصول و کتبی را که وی در خاتمه ذکر کرده شیخ طوسی در فهرست یاد نموده است مانند :

اصل زید الزراد

اصل زید النرسی

کتاب نوادر علی بن اسباط

المسائل الصاغانية

امثال این کتابها و (اصول) همه را مع الزیاده شیخ طوسی در فهرست نام برده و از اخبار آنها چیزی نقل نکرده زیرا در اصالت و صحت آنها تردید داشته اند چنانکه خود صاحب مستدرک در خاتمه ج ۳ می گوید « اصل زید نرسی و اصل

زیدالزرد را از اصول موضوعه و ساختگی محسوب داشته‌اند».

و اما متأخرین از اصحاب حدیث امثال صاحبان وسائل و مستدرک-
الوسائل، و بحار پس از نقل احادیث کتب اربعه آنچه که بر آنها افزوده‌اند
احادیث و اخباری است که از هر جا و با هر سند یافته‌اند ثبت و جمع -
آوری نموده‌اند.

ابن ادریس و کتب اربعه :

ابن ادریس حلی، نخستین کسی بوده از فقهای امامیه که در حجیت اخبار
کتب اربعه تردید و تشکیک روا داشته است.

وی یکی دیگر از مشاهیر علما و فقهای شیعه امامیه است که به «علم
اصول الفقه» عمل کرده و ادله عقلیه را در فقه امامیه معمول بها قرار داده و اخبار
کتب اربعه را اخبار آحاد دانسته است :

ابو عبدالله محمد بن احمد بن ادریس الحلی در نیمه دوم قرن ششم هجری در
شهر (حله) - از بلاد بین‌النهرین - می‌زیسته و در حدود سال ۵۹۸ هجری
درگذشته است.

ابن ادریس اخبار عامه و خاصه را اخبار آحاد می‌دانسته و بعقیده او این -
گونه اخبار برای مجتهد موجب حد اقل «ظن» نمیشوند بنابراین، عمل بر موجب
آنها را جایز نمیدانسته است.

وی فتاوی فقهی خود را بر اصول عقلیه بنیاد نهاده و بهمین سبب
فتاوی زیادی دارد که با آراء و فتاوی جمهور فقهای امامیه مخالفت دارد.

تألیف فقهی مشهور ابن ادریس کتاب : «السرائر» میباشد که وی در

این کتاب از عمل به خبر واحد خود داری نموده و اصول عقلیه را متبع داشته است .

کتاب دیگر او : « التعليقات » می باشد که عبارت از مجموع حواشی است که بر کتاب تبیان شیخ طوسی نوشته است . (روضات الجنات ص ۶۰۰ تا ص ۶۰۲) .

مقام فقهی شیخ طوسی

در سه کتاب پیرایه وی :

نهایه ، خلاف ، مبسوط

گفتار ما در پیرامون سه کتاب شیخ طوسی ، نهایه ، خلاف ، مبسوط میباشد و با آنکه هر سه کتاب از فقه امامیه بحث میکنند ولی رنگ بحث هر یک با دیگری اختلاف دارد، از این رو در آغاز گفتار خود راناکزیر از گزارشی کوتاه درباره فقه اسلام می‌بینیم.

پایه‌های فقه

فقه اسلام بر چهار پایه بنانهاده شده: کتاب - سنت - اجماع - عقل . مقصود از پایه فقه آنستکه حکم مسئله فقهی را بایستی فقیه از یکی یا بیشتر از این اصول چهار گانه استخراج کند.

فقیه یعنی کسی که در فقه اسلام تخصص داشته باشد زیرا نظریات فقهی بایستی در چارچوب اسلام باشد و بس . فقه در استنباط خود آزادی دانشمندان و کاوشگران

حقوق را ندارد .

پایه های فقه را فقهاء اسلام ادله اربعه نامیده اند و در میان محققین آنها اختلافی نیست که پایه های فقه اسلام همین چهارست و بس . اختلافی که هست آنستکه فقیهان امامی بمناسبت آنکه اصل ولایت را پذیرفته اند سنت رسول (ص) را از راه عترت و صحابه بدست می آورند ولی فقیهان اهل سنت ، تنها از راه صحابه . امامیان ، عترت را دوازده تن میدانند و همه را بوسیله نص صادر از قبل رسول خدا (ص) منصوب می شمارند . امامیان معتقدند که این دوازده تن معصوم و پاکیزه از گناه می باشند و پیغمبر اسلام از طرف خدای بزرگ ایشانرا برای پیشوائی انسانها تعیین کرده است .

امامیه صحابه را از نظر پاکیزگی از گناه مانند سایر مسلمانها میدانند . مشهور در میان برادران اهل سنت آن است که صحابه همگی عادل هستند . اجماع علمای اسلام در هر مسئله ای که باشد نزد همه دانشمندان قطعی و حجت است . حجت حکم عقل در مستقلات عقلیه می باشد .

مستقلات عقلیه یعنی موضوعاتی که عقل میتواند به تمام جهات آنها پی ببرد . مانند حکم عقل به حسن عدل و احسان و حکم عقل بقبح ظلم و تعدی و آزار . فقهای امامی اوامر و نواهی که از طرف اسلام درباره مستقلات عقلیه رسیده است ارشاد بسوی حکم عقل میدانند .

مسائل فقه

فقیهان امامی مسائل فقه را بر دو دسته کرده اند: مسائل اصول ، مسائل فروع . مسائل اصول مسئله های نخستین مباحث فقه میباشد . نسبت اینها بمسائل دیگر ، نسبت مادر بفرزند است .

خصوصیت این مسائل ازین رو است که استنباط حکم در آنها چندان باجرای قواعد فقه و اعمال اصل ندارد. احکام آنها بیشتر بوسیله نص رسیده است. این مسائل را از آن جهت اصول خوانند، چون برای مسائل دیگر از قبیل ریشه میباشند.

مسائلی که ابن بابویه در رساله شرایع و صدوق در دو کتاب «مقنع» و «هدایه» و مفید در «مقنع» آورده اند از مسائل اصول هستند. بیشتر مسائل کتاب نهاییه شیخ از اینگونه مسائل میباشند.

مسائل فروع از مسائل اصول زائیده شده اند و استنباط احکام در آنها موقوف بر اجرای قواعد فقه و اعمال اصول لفظیه و یا اصول عملیه از طرف فقیه میباشند. اینها را فروع نامند چون از قبیل شاخه های گروه یکم هستند. شیخ طوسی کتاب مبسوط را بمنظور بحث از گروه دوم نوشته است ولی بحث از گروه نخستین را نیز دارا میباشد.

تقسیم دیگر

۱- گروهی از مسائل هستند که در میان همه فقیهان اسلام مورد بحث و نظر قرار گرفته و هر کدام بر طبق مبانی و ادله ای که در دست دارند حکم آنها را استنباط کرده اند.

کتاب مسائل الخلاف شیخ ما از اینگونه مسائل بحث میکند. این مسائل از آغاز پیدایش علم فقه تا سال ۳۲۹ هجری قمری که پایان غیبت صغری می باشد، در میان فقیهان اسلام مورد بحث و نظر بوده است. بیشتر این گروه مسائل با مسائل اصول تطبیق میکند.

۲- گروه دوم مسائلی هستند که در میان فقیهان امامی مورد بحث و نظر قرار گرفته‌اند. درین مسائل شیخ ما بطور استقلال، تصنیفی ندارد ولی قسمتی از مسائل کتاب مبسوط و مقداری از مسائل کتاب نه‌ایه، داخل درین‌گروه قرار دارند. نخستین کسی که درین مسائل کتابی مستقل نوشته است علامه حلی (۶۴۸-۷۲۶) است و آن کتاب ارجمند «مختلف الشیعه» می‌باشد.

انفتاح باب اجتهاد

یکی از اختصاصات مذهب امامی آنست که فقیهانش در اجتهاد را بروی خود نبستند و راه اجتهاد کردن را بروی همه کس بازگذاشتند. آنها گفتند روانیست از مجتهد مرده تقلید کرد و عمل در احکام فقه همیشه بایستی بر طبق فتوای مجتهد زنده باشد.

انفتاح باب اجتهاد موجب شد که فقه امامیه بسیر تکاملی خود ادامه دهد. ازین رو در میان امامیان فقیهانی یافت شدند که در میان علمای اسلام کمتر نظیر آنها را میتوان یافت. یکی ازین فقیهان شیخ ماشیخ طوسی می‌باشد.

برادران اهل سنت در اجتهاد را بروی خود بستند ازین رو پس از قرن سوم هجری، در میان ایشان کمتر فقیهی بزرگ و توانا یافت شد و فقه آنها بهمان وضع فقه در سده‌های سه‌گانه نخستین اسلام بماند و دیگر رشدی نکرد.

بیشتر دانشوران آنها در سده‌های متأخر از خود در فقه نظریه‌ای نو و کاوشی تازه ندارند بلکه روشن‌کننده نظریات فقیهان چهارگانه هستند که ائمه اربعه نامیده شده‌اند.

اینک نگاه‌ی بکتاب نه‌ایه

نام کتاب نه‌ایه، النهایه فی مجرد الفقه والفتوی می‌باشد. شیخ در فهرست^۱ آنجا که مصنفات خود را نام می‌برد، در آغاز نام تهذیب را برده و سپس نام استبصار را، آنگاه می‌گوید :

وله کتاب النهایه فی مجرد الفقه والفتوی وهو یشتمل علی عدة کتاب تهذیب الاحکام ازین سخن دانسته می‌شود نام کتاب نه‌ایه (النهایه فی مجرد الفقه والفتوی) می‌باشد، و هنگامیکه آنرا کوتاه کرده، نه‌ایه‌اش گویند، چنانکه خود شیخ در سر آغاز کتاب «مبسوط» آنرا کوتاه کرده و متعلقانش را انداخته نه‌ایه‌اش خوانده است. روش کوتاه کردن نام کتاب در میان دانشوران اسلام بسیار معمول بوده و هست. آنها کلمه حساس را می‌گذارند و مضاف و یا مضاف الیه یا صفت و متعلقات دیگر آنرا از نظر آسانی می‌اندازند. چنانکه نام تهذیب الاحکام را تهذیب و نام مسائل الخلاف را خلاف می‌گویند.

ازین جا دانسته شد که کسانی که نام نه‌ایه را، النهایه علی مذهب اهل البیت، نوشته‌اند اشتباه کرده‌اند.

از سخن شیخ در فهرست مطالب دیگری استفاده می‌شود و آن شماره کتابهای فقهی نه‌ایه است که بایستی با شماره کتابهای فقهی تهذیب برابر باشد. هر چند نه‌ایه کتاب «مزار» ندارد و تهذیب کتاب مزار دارد در برابر نه‌ایه کتابی مستقل برای اطعمه و اشربه دارد و در تهذیب بحث اطعمه و اشربه را در ضمن کتاب صید و ذباحت آورده است.

شگفت اینجاست که خود شیخ در فهرست ، آنجا که نام کتابهای تهذیب را میبرد بحث اطعمه و اشربه را کتابی مستقل میخواند ولی در تهذیب دو جلدی چاپ سنگی، کتابی مستقل برای مبحث اطعمه و اشربه قرار ندارد. شیخ در فهرست درباره تهذیب چنین میگوید:

تهذیب مشتمل است بر شماره ای چند از کتابهای فقه ، آنگاه ۲۳ کتاب را نام میبرد.

این سخن میرساند که در نظر شیخ کتاب تهذیب ، جامع همه کتابهای فقه نیست . آیا تهذیب چه مبحثی از فقه را ندارد؟ پاسخ این پرسش وظیفه کسی است که گفتارش در پیرامون کتاب تهذیب میباشد.

آنچه مربوط بگفتار ما است، آنستکه بگوئیم ، نهاده همه کتابهای فقه را ندارد. سخن شیخ در سر آغاز کتاب مبسوط، گفته مارا تأیید میکند، شیخ در آنجا شماره کتابهای فقهی را به هفتاد میرساند.

حقیقت آن است که کتابهای فقه عدد واقعی ندارند و تابع قراری هستند که نویسنده کتاب برای آنها بگذارد. نویسنده ای، مبحثی را کتابی مستقل قرار میدهد. نویسنده دیگر آن مبحث را در ضمن کتابی دیگر می آورد. گاه میشود که نویسنده هر دو کتاب یکی باشد که در آن کتابش چنین کرده و درین کتابش چنان .

شیخ مادر کتاب مسائل الخلاف ، برای بحث حیض کتابی مستقل قرار داده است ولی در کتاب نهاده ، مبحث حیض بابی از کتاب طهاره میباشد.

برای هر يك از مبحثهای صلوٰة جمعه ، صلوٰة جماعه ، صلوٰة مسافر ، صلوٰة عیدین، صلوٰة کسوف، صلوٰة استسقاء ، در کتاب خلاف کتابی مستقل قرار داده ولی در نهاده هر کدام را بابی از کتاب الصلوٰة خوانده است. اکنون ببینیم که نهاده چه

کتابی از کتابهای فقه را ندارد وجه مبحثی از مباحث این علم را فاقد میباشد. تا آنجا که نویسنده توانسته است بدست بیاورد آنستکه نهاییه کتاب «الفلس» را ندارد، کتاب «الحجر» را ندارد، کتاب «الغصب» را ندارد، کتاب «السبق والرمایه» را ندارد. و این مباحث در ضمن هیچیک از کتب فقهی اش بنظر نرسید. شاید مباحث دیگری را نیز فاقد باشد.

تصنیف نهاییه

نوشتن نهاییه ابتدائی بوده و شیخ آنرا بر حسب تصمیم خود نوشته است بر خلاف بسیاری از تصنیفات دیگری که آنها را بر حسب تقاضای کسان و یا شاگردانش برشته تحریر در آورده است.

کتاب نهاییه مانند تألیفات دیگر شیخ تاریخ تألیف ندارد زیرا نه در آغاز آن تاریخی برای نوشتن آن می بینیم و نه در انجامش.

از لابلای کتاب هم جمله ای بنظر نرسید که تاریخ تألیف را بتوان از آن بدست آورد. آنچه که یقین است کتاب نهاییه از نخستین آثار علمی شیخ میباشد، خود شیخ در سر آغاز مبسوط میگوید:

من در دیر زمان کتاب نهاییه را پرداخته ام

از این سخن دانسته میشود که زمانی دراز نوشتن نهاییه تا نوشتن مبسوط فاصله داشته با آنکه مبسوط آخرین نوشته شیخ نمی باشد. از سخن فهرست دانسته میشود که نگارش نهاییه پس از نگارش تهذیب بوده است. از خود نهاییه هم چنین پیدا است: در کتاب حج در باب دخول مکه و طواف و نیز در باب سعی صفا و مروه از تهذیب سخن گفته که دعاها و استحبابی درین مواقع را در تهذیب نوشته است. زمان تألیف نهاییه بر زمان تألیف کتاب استبصار مقدم میباشد. هر چند در فهرست

نام استبصار را پیش از نام نهایه یاد کرده است . شیخ در سر آغاز استبصار میگوید:
 ترتیب کتابهای فقهی استبصار را بر طبق ترتیب کتابهای فقهی نهایه قرار دادم...
 تاریخ نوشتن نهایه از تاریخ نوشتن کتاب مسائل الخلاف جلوتر میباشد .
 شیخ در سر آغاز خلاف از تهذیب واستبصار یاد میکند .

آیا نهایه گزیده‌ای از تهذیب است ؟

کتاب نهایه یا بیشتر آن کتاب ، متون احادیث میباشد که بتصریح خود شیخ
 در سر آغاز مبسوط اسناد آنها انداخته شده و نام امامی که از وی حدیث نقل میشود
 آورده نشده است . پس نهایه کوتاه شده مجموع حدیثهایی است که در آن زمان
 تحت اختیار شیخ قرار داشته است .

شیخ همه آن حدیثها را در کتاب تهذیب باز کردند و نام معصوم آورده است .
 اشاره شیخ در نهایه بذکر دعاهای طواف و دعای سعی میان صفا و مروه در تهذیب
 گواه سخن ما میباشد . سخن شیخ در فهرست : هویشتمل علی عدة کتب تهذیب...
 نیز این مطلب را میرساند .

بسیار دور است که شیخ متن حدیثهایی دیگر در نهایه آورده باشد و آنها را
 در تهذیب یاد نکرده باشد . چون فاصله تألیف تهذیب با تألیف نهایه بسیار کم
 میباشد . پس اگر نهایه را گزیده تهذیب بخوانیم ، راه دوری نرفته ایم .

کاملترین کتاب فقه

آنچه فقیهان امامی ، پیش از تألیف نهایه در فقه نوشته اند رساله‌هایی بوده
 در یک مبحث از فقه یا چند مبحث . یا خلاصه ای بوده بسیار کوتاه از فقه و کتابی از
 امامیان پیش از تألیف نهایه که از همه مباحث فقه بطور رسا سخن گفته باشد سراغ

نداریم. نه‌ایه را میتوان کاملترین کتاب فقه آن زمان خواند کتابی که بطور تفصیل از مسائل فقه سخن گفته است .

ارزش نه‌ایه نزد فقیهان امامی

نه‌ایه رساله فتوائی بوده که مقلدین برای عمل بدان رجوع میکردند. کار نه‌ایه بجائی رسید که گفته شد در میان شیعه تاهشتاد سال پس از طوسی مجتهدی نیامد! ودانشوران شیعی در طول این مدت بفتوای نه‌ایه عمل میکردند ! . و از تصریح فتوی برخلاف نه‌ایه حذر داشتند ! .

ازین رومجتهدین این عصر رامقلده خوانده‌اند. چون روش آنها برخلاف اصل آزادی اجتهاد بوده که شیعه در تمام قرون ازین اصل پیروی میکرد و میکند. آنها میگویند : هر کسی حق دارد در فقه مجتهد شود وصاحب نظر باشد. درین دو قرن دانشورانی ارجمند، گزارشائی بر نه‌ایه نوشتند، حاشیه‌هایی زدند، توضیحاتی برای تعبیرات آن دادند. از سر آغاز نکت‌النه‌ایه محقق پیدا است که جمله‌ها و واژه‌های نه‌ایه ، بدقت مورد بررسی قرار میگرفته و مورد نقض و ابرام میشده .

مقام نه‌ایه نزد دانشوران این دو قرن ، از مقام رساله ابن بابویه در عصر پیش از شیخ بالاتر رفت. نهاد شیخ، بر رساله ابن بابویه که شرایعش نامند ازدو نظر برتری داشته : یکی از نظر نویسنده و دیگر از نظر نوشته .

نویسنده نه‌ایه دردانش وتحقیق بر نویسنده رساله شرایع ، بسیار برتر نبوده است . شیخ بر حدیثهای رسیده از امامان ، بیش از ابن بابویه اطلاق داشته شیخ اضافه بر آنچه که کلینی در کافی آورده ، و صدوق در کتابهایش یاد کرده بر احادیثی دیگر دست یافته . وی در تهذیب واستبصار اخباری را نقل میکند که کلینی و صدوق آنها

را روایت نکرده اند .

شیخ در اصول فقه و اجرای قواعد فقهیه و اصولیه از ابن بابویه توانا تر بوده است . شیخ در علم رجال و معرفتش با سند حدیث ، فوق العاده بود . گواه بر این سخن کتاب رجال او است . کتاب فهرست او است ، اختیار الرجال کشی او است . شیخ در مباحث قرآنی و تفسیر آیات الهی ، بسیار بسیار ممتاز بوده است . در میان قدما بجز سید مرتضی کسی را نظیر شیخ کاوشگر در تفسیر آیات قرآن سراغ نداریم . تفسیر تبیان او گواه ما است .

شیخ طبرسی ، در تفسیر مجمع البیان ، از تفسیر تبیان ، بسیار بهره برده . تفسیر تبیان ، از تفسیرهای علمی درجه یک است .

شیخ در ادبیات عرب و اطلاع بر علوم عربیه از اساتید بشمار می آید . بطور کلی شیخ مجتهدی متفکر و توانا ، عمیق ، فهیم ، حافظ ، متبحر ، قوی در استنباط بوده است و تازمان او و پس از زمان او مجتهدی همانند او نیامده است که در علوم اسلامی تا این پایه رسیده باشد . نهاییه از نظر نوشته نیز بر شرایع برتری دارد . نهاییه برای مباحث فقه دارای ترتیب جدیدی است . ابواب آن منظم است ، یافتن گوه‌های آن آسانتر است . نهاییه جامعترین کتاب فقهی است که تا آن زمان نوشته شده است ، خود شیخ در سر آغاز مبسوط نهاییه را باوفی کتاب می‌ستاید . مقام نهاییه در میان دانشوران بقدری بالا رفت که آنرا حفظ کرده و از بر می‌خواندند .

منتجب الدین در فهرست هنگامی که بنام سید ابو جعفر محمد بن اسماعیل بن محمد مامطیری میرسد و ویرا به فاضل و ثقة می‌ستاید ، می‌گوید : وی نهاییه را از بر میداشت ...

دو قرن که از نگارش نهاییه گذشت ، محقق حلی ابو القاسم نجم الدین جعفر

(۶۷۶) کتاب شرایع را نگاشت . ازین تاریخ از درخشندگی ستاره نهاده کاسته شد و شرایع محقق جای نهاده شیخ را گرفت.

«محقق» در شرایع هر چند از نهاده بسیار استفاده کرده ولی فقه را ترتیب نوینی داده است که بهتر از ترتیب نهاده میباشد و با آنکه پس از وی علامه حلی و شهید یکم، ترتیبهای دیگری بفقّه دادند ولی هنوز ترتیبی که مطلوب فقیهان امامی است همان ترتیب شرایع میباشد. بسیاری از کتابهای حدیث فقهی است بر طبق ترتیب شرایع نوشته شده است . هنوز هم فقیهان بر طبق ترتیب شرایع کتاب می نویسند.

ترجیح دیگری که شرایع محقق بر نهاده شیخ دارد آن است که فقه شرایع در اثر سیر تکاملی دانش بویژه اصل آزادی اجتهاد ، از فقه نهاده پخته تر میباشد ولی با این حال موقعیت شرایع پس از محقق بموقعیت نهاده، تا دو قرن پس از شیخ نرسید.

خلاف

مسائل الخلاف

در پیش گفته شد که مسائلی که در علم فقه میان فقیهان اسلام مورد بحث و اختلاف نظر قرار گرفته و هر يك از ایشان بر طبق مبانی خود، نظریه ای در آنها داشته و حکم را از دلیل استنباط کرده اند مسائل الخلاف گویند .

کتاب «مسائل الخلاف» شیخ ما ازین دسته مسائل بحث میکنند ولی از مسائلی که در میان فقیهان طوائف اسلام مورد اختلاف نیست ، سخن نمیگوید .

اگر مسئله ای مورد اختلاف نظر در میان فقیهان چند طائفه باشد . لازم نیست که همه فقیهان يك طائفه يك نظر داشته باشند و فقیهان طوائف دیگر نظری دیگر . چنین میشود که فقیهان يك طائفه نیز میان خود اختلاف نظر داشته باشند و بعضی از فقیهان این طائفه با نظریه فقیهان دیگر موافقت داشته و با فقیهان هم طائفه خود مخالفت.

این سخن بیشتر در فقیهان طائفه امامیه راست می‌آید و نسبت بفقیهان طوائف چهار گانه برادران اهل سنت کمتر. چون فقیهان امامی اصل ازادی اجتهاد را قائلند و دیگران خود را از این اصل محروم کرده‌اند.

واژه خلاف که باین کتاب گفته میشود و شیخ هم گفته است کوتاه شده مسائل الخلاف میباشد که نام اصلی آن کتاب است.

نظری بمسائل الخلاف شیخ

کتاب خلاف شیخ طوسی نخستین کتاب تمامی است که در فن خود در میان امامیه نوشته شده است بالاتر بگویم نخستین کتابی است که در فن خود در میان فقهای اسلام نوشته شده، فقهای دیگر اسلام چنین کتابی را نداشته و ندارند.

شاید پذیرش این سخن بر کسانی دشوار آید ولی اندکی شکیبائی برای شنیدن توضیحی از نویسنده این دشواری را آسان خواهد کرد.

کتاب خلاف در دو جهت ممتاز است و همچنین دو جهت آنرا بی نظیر قرار داده است:

- ۱- همه مباحث فقه و همه کتابهای فقه را داراست.
 - ۲- نظریات همه فقیهان اسلام را در هر مسئله‌ای متعرض میشود. البته در صورتی که فقهی دارای نظریه‌ای در آن مسئله باشد.
- کتابهایی که دانشمندان اهل سنت نوشته‌اند چنین نیست. یعنی نظریات همه فقها را ندارد. اختلاف الفقهای طبری که قبل از شیخ نوشته شده، بدایة‌المجتهد ابن رشد که بعد از شیخ نوشته شده نظریه‌های فقیهان امامی را متعرض نیستند بلکه فقیهان اهل سنت کمتر از فقه امامیه و کیفیت استدلال آنها آگاهند. چرا؟. نمیدانم. آیا نتوانسته‌اند یا نخواسته‌اند؟. چرا؟.

فقیهان امامی از نظریات فقیهان دیگر اطلاع دارند. ولی بیشتر فقهای اسلام از نظریات فقیهان امامی و کیفیت بحث و استدلال ایشان بی خبر بوده اند. چنانچه شنیده ام در گذشته عالمان اهل سنت متعلمان را از خواندن تاریخ نهی میکردند. چرا؟. اخیراً در پاره ای از دانشکده های کشورهای مسلمان کرسی تدریس فقه مقارن تأسیس شده است. ولی تدریس فقه مقارن موقوف است که استاد مدرس در تمام فقه ها متخصص و مجتهد باشد و بتواند بر طبق همه مذاهب فتوی بدهد.

سخنی در باره کتاب خلاف

در گذشته گفتیم که یکی از دانشوران اخباری امامی مذهب در باره خلاف گفته: شیخ در این کتاب مجتهد و اصولی میباشد. و گاهگاهی در مسائل آن بقیاس و استحسان عمل میکند شاید سخن این دانشمند تاحدی درست باشد. زیرا شیخ در این کتاب در برابر فقیهان دیگر اسلام قرار دارد، و بسیاری از ایشان بقیاس و استحسان عمل میکنند. شیخ در برابر آنها روش منطقی جدل را پیش میگیرد. و مذهب خود را بر پایه دلیلی قرار میدهد که مخالف آنرا قبول داشته باشد. خواه آن دلیل روی بوسیله یکی از صحابه باشد، خواه قیاس، خواه استحسان.

خود شیخ در سر آغاز خلاف بدین نکته اشاره کرده است ولی گویا دانشمند اخباری از آن غافل بوده. زیرا از سخنش برمیآید که نظر انتقادی دارد. سیدمرتضی در انتصار تصریح میکند که در مسائل الخلافش برای اثبات مذهب خود در برابر دگران بقیاس استدلال میکند...

دو حاشیه بر خلاف

از حواشی گذشتگان بر خلاف اطلاع کامل بدست نیامد ولی دو حاشیه از معاصرین بر خلاف سراغ داریم.

یکی از مرحوم علامه بزرگ آیت الله حاج آقا حسین بروجردی که با چاپ یکم آن بچاپ رسیده است .

دیگر حاشیه عالم جلیل حاج سید احمد زنجانی که مقداری از آن در چاپ دوم خلاف به چاپ رسیده چنانچه مقداری از حواشی ایشان نیز بنام محشی نخستین چاپ شده است .

مبسوط

اکنون عنان سخن را بسوی کتاب مبسوط منعطف میسازیم و نظری باین کتاب دانش و تحقیق می اندازیم .

اگر بگوئیم مبسوط بیشتر از نهاییه و خلاف نماینده تحقیق و دقت نظر وسعه اطلاع شیخ میباشد راه دوری نرفته ایم . چون میزان قوه علمی مجتهد و قدرت فکری او و دقت نظرش در هنگام بحث در تفریعات دانسته میشود .

فقه امامیه پیش از نگارش مبسوط

پیش از آنکه شیخ ما بنگارش کتاب مبسوط بپردازد کتابهای فقهی مذهب امامی کمتر از مسائل تفریعی بحث میکرد و محتویات آنها همان متون فقه بود و بس .

متون فقه مسائلی است که خود یا همانند آنها بطور مستقیم از امام (ع) رسیده باشد . فقیهان امامی تا زمان نگارش مبسوط بر خود فرض میدانستند که مسائل را که مورد کتابت قرار میدهند حکم آنها را با همان الفاظی بیان کنند که از امام رسیده است . از این رو فقیهان دیگر فقیهان امامی را خشک و جامد میدانسته و اهل تحقیق نمی شمردند . بلکه گاه گاه تحقیرشان میکرده نفی اجتهاد از آنها مینمودند . شیخ ما در سر آغاز مبسوط چنین میگوید :

«من پی در پی میشنوم که فقیهانی که اصل ولایت را نپذیرفته اند فقه یاران

امامی ما را کوچک شمرده و بی ارزش میخوانند ! و میگویند که فروع و مسائل آن کم است و فقیهان امامی اهل برف انبار و تضاد گوئی هستند . زیرا کسی که قیاس و اجتهاد را نپذیرد راهی برای بسیار کردن مسائل و افزودن فروع بر اصول ندارد . چون تنها این دو راه است که موجب افزایش شماره های مسائل میگردد . ریشه این سخنان بی اطلاعی ایشان از مذهب ما و کمی تدبر آنها در اصول ما میباشد اگر آنها در احادیث ما و فقه ما قدری تفکر میکردند بسزودی می یافتند که بیشتر آن مسائلی که آنها یاد میکنند در احادیث ما مندرج است . و حکم آنها از سوی امامان ما بطور خصوص یا عموم یا تصریح و یا اشاره رسیده است . همان امامانی که سخن آنها از نظر حجیت و اعتبار مانند سخن پیغمبر میباشد . آنان که کتابهای خود را از مسائل فروع پر کرده اند بدانند که هیچ مسئله ای تفریعی نخواهند یافت مگر اینکه حل آن بر طبق قواعد و اصول ما موجود میباشد . ولی نه از راه قیاس بلکه از راهی که یقین بیاورد . و بایسته است که بر طبقش عمل بشود . راه رسیدن بحقایق برای ما باز است . و بنای بر اصل برائت ذمه و جز آن میتوان گذارد . بیشتر این مسائل تفریعی در ضمن کلیات مسائلی که یاران ما نوشته اند قرار دارد . و حل آنها بخودی خود آسان است . چیزیکه هست در اثر اجرای قواعد و بکار بردن صناعت علمی قدری پیچیده و دشوار گردیده .

از دیر زمان آرزومند بودم که کتابی در مسائل تفریعی بنویسم که جامع و دارای همه آنها باشد . ولی دشواریهایی در پیش بود و موانعی رخ میداد که مرا از این مقصود باز میداشت . چیزی که تصمیم مرا سست میکرد بی میلی طائفه امامی باینکار بود ! آنان به مسائل تفریعی چندان اهمیتی نشان نمیدادند ! و دو دستی همان صریح الفاظ احادیث را چسبیده بودند و بس .

اگر حکم مسئله ای را با لفظی دیگر بجز لفظ حدیث بیان میداشتی در شگفت

میشدند و فهمشان از رسیدن بمعنی نارسا بود .

من در کتاب نهایه وعده داده بودم که کتابی در فروع بنویسم و ضمیمه نهایه کنم^۱ تا آن کتاب از لحاظ جمیع مسائل مورد احتیاج خواه مسائل اصول و خواه مسائل فروع کامل و کافی باشد ولی از این فکر منصرف شدم و تصمیم گرفتم که کتابی مستقل بنویسم که شامل جمیع کتابهای فقهی باشد .

کتابهای مباحث فقه که فقیهان آنها را ترتیب داده اند نزدیک به هشتاد میرسد . تصمیم گرفتم هر کتابی را با کوتاهترین لفظ یاد کنم . و فقه خالی بنویسم . و دعاها و آداب استحبابی را متعرض نشوم . و آنرا باب باب قرار دهم . و مسائل همانند را یکجا بیاورم و تا آخرین حد ممکن جلو بروم . و مسائل تفریعی را که فقیهان دیگر آورده اند همه را یاد کنم . آنگاه نظر خود را بر طبق قواعد مذهب امامی باز گویم . اگر حکم مسئله ای آشکار باشد تنها بنوشتن فتوی بسنده کنم . و اگر حلش پیچیده و دشوار باشد بدلیل اشاره کرده و آنرا برای ناظر غیر مقلد روشن سازم . اگر مسئله یا فرع مورد اختلاف نظر در میان فقیهان بوده و هر کدام را در آن فتوائی باشد یسار کنم و ریشه اختلاف را روشن سازم . و سپس قول صحیح و قوی را برگزینم . و دلیلی که از راه قیاس نباشد برای آن بیاورم اگر مسئله ای را بمسئله مانند کردم منظور بیان مثال است نه بیان یگانگی آن دودر حکم . در این کتاب نامهای فقیهان مخالف را نخواهم آورد مبدا کتاب بسدراز انجامد . نامهای آنها را در کتاب مسائل الخلاف بطور لبریز یاد کرده ام .

اگر مسئله جوری باشد که در میان نظریات فقهی برتری نباشد و همگی از لحاظ دلیل یکسان باشند من در اینجا توقف کرده و نتیجه عملی تخییر در حکم آن مسئله خواهد بود . اگر خدای بپایان رسانیدن این کتاب را آسان فرماید همانا

۱ - درچه جائی از نهایه این وعده را داده اند بنظر نرسید . شاید این وعده شفاهی بوده

کتابی خواهد بود که نظیر نداشته و ندارد. نه در کتابهای یاران ما و نه در کتابهای دیگران.

من تاکنون از هیچ فقهی کتابی که بطور کامل مشتمل برمسائل اصول و فروع باشد ندیده‌ام یاران ما درین باب کتابی که قابل اشاره باشد ندارند. کتابهای دگران اگرچه بسیار است ولی کتابی که یگانه و جامع باشد ندارند.»
تا اینجا سخن شیخ در سرآغاز مبسوط پایان رسید.

کاملترین فقه تفریعی

در میان فقیهان امامی پیش از شیخ کسی را سراغ نداریم که کتابی در تفریعات فقهی نوشته باشد مسائل تفریعی در آن زمان با آنکه مورد بحث و مذاکره حضوری بوده کمتر در آن رساله‌هایی مینوشتند و اگر رساله‌هایی بوده در تمام مباحث فقه نبوده است.

کتاب مبسوط با آنکه نخستین کتاب در فن خود میباشد کاملترین کتاب و محققانه‌ترین کتاب آن عصر میباشد.

از این جاسعه اطلاع و تبحر علمی شیخ دانسته میشود که با آنکه نخستین کسی است که این راه را پیموده در عین حال محقق‌ترین کس میباشد.

آیا پس از شیخ در میان فقیهان امامی کسی دیگر نیز این راه را پیموده است؟ آری فقیهان بسیاری این راه را پیموده‌اند. و کتابهای فقه تفریعی بسیار نوشته‌اند. مشهورترین این کتابها کتاب قواعد الاحکام فی معرفة الحلال والحرام بقلم علامه حلی (۶۴۸ - ۷۲۶) میباشد.

از علامه کاوشگر آیت‌الله حاج آقا حسین بروجردی شنیدم که نسبت شماره فروع قواعد بفروع مبسوط از قبیل جوئی است بدریائی که مبسوط

را دریا میدانست و قواعد را جوی

آری کتاب مبسوط چند برابر قواعد است . ولی کتاب قواعد هم دارای فروعی است که مبسوط خالی از آنها میباشد . اهل دانش میتوانند آن دو را از لحاظ مباحث و کتابها باهم مطابقت کنند . تا حقیقت این گفته بهر ایشان روشن شود . شنیدم پر فرعترین کتاب فقهی امامیه کتاب انوار الفقاهه فقیه دریاصفت شیخ حسن بن شیخ جعفر کاشف الغطا میباشد . که وفاتش در سال ۱۲۶۲ هجری است . با آنکه نسخه‌هایی از این کتاب در دست است نگارنده هنوز آنرا ندیده است . دانسته شد که کتابهای نهایی، خلاف، مبسوط با آنکه همگی در فقه است ولی هر کدام يك جور فقه است . در میان امامیه پس از شیخ فقه چهارمی پیدا شد و آن فقه استدلالی کامل و کتابهای بسیاری درین فقه نوشته شده که کاملترین آنها از نظر دارا بودن دوره فقه و تحقیق و تدقیق کتاب جواهر الکلام شیخ محمد حسن که با آن شیخ حسن هر دو معاصرند . عدد فروع و افزایش تفریعات در این فقه چهارم چندین برابر فروع مبسوط است .

مبسوط و کتاب الام

اگر فراموش نکرده باشید شیخ در آغاز مبسوط چنین گفت :

اگر پایان رسیدن این کتاب را خدای آسان کند کتابی خواهد بود که نظیر نداشته و ندارد .. آنگاه تصریح کرد در میان فقیهانی که اصل ولایت را نپذیرفته‌اند چنین کتابی نوشته نشده است شاید بخاطر کسی بخلد که کتاب الام شافعی که از همان فقیهان است کتابی است یگانه و جامع مانند کتاب مبسوط پس در میان فقیهان دیگر پیش از مبسوط کتابی این چنین وجود داشته است . محمد بن ادریس شافعی یکی از پیشوایان چهارگانه اهل سنت میباشد . فقهی است بزرگ دارای معلومات وافر و سعه اطلاع بضمیمه تحقیق و تدقیق .

وی از نظر اطلاع بر احادیث از ابوحنیفه برتر بوده . چنانچه از نظر دقت نظر در قواعد اصول فقه از استادش مالک و شاگردش احمد دو پیشوای دیگر اهل سنت افضل بوده است .

کتاب الام شافعی از بهترین کتابهایی است که فقهای پیشین اسلام برشته تحریر در آورده‌اند ولی نگارنده کتاب مبسوط شیخ را با کتاب الام شافعی سنجید و پس از سنجش آن دو با هم صدق سخن شیخ آشکار شد زیرا احتمال داشت که شیخ کتاب الام را ندیده باشد.

کتاب الام از لحاظ حجم اگر از مبسوط کوچکتر نباشد بزرگتر نیست . بلکه بطور یقین کوچکتر است .

همراه کتاب الام سه نوشته دیگر به چاپ رسیده است...»^۱

۱ - نوشته جناب آقای صدر بسیار مفصل است ، نظر باینکه دارای مطالب ابتکاری بسیار سودمندی می‌باشد ، اینجانب پیشنهاد کردم بطور کامل جداگانه نیز چاپ شود . این کتاب بنام (نگاهی به آثار فقهی شیخ طوسی) با مقدمه اینجانب و اضافاتی از استاد محترم آقای صدر از طرف مؤسسه مطبوعاتی دارالفکر ، قم منتشر شد (د)

شیخ طوسی و حقوق تطبیقی

شیخ ابوجعفر محمد بن حسن بن علی طوسی شیخ الطائفه که اکنون مردم طوس بنمایندگی از طرف همه ایرانیان کنگره هزاره تولد او را برپا داشته و خاطره اش را در عالم اسلامی زنده ساخته اند از فقهای بزرگ جهان تشیع است که افتخار نیمه دوم قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم هجری بوده است . موضوع این مقال بیان شرح حال فقیه بزرگوار و مطالعه در همهی مصنفات و آثار و جنبه های مختلف حیاتی شیخ نیست زیرا طوسی در کلام و اصول و فقه و تفسیر و ادب مقامی بس بزرگ را وجهی همت خود ساخته از آن جمله اقدامات علمی و عملی است که در راه توحید یا تقریب مذاهب اسلامی مبذول داشته است .

موضوع گفتار - رابطه شیخ طوسی با حقوق تطبیقی است .

حقوق تطبیقی ، اثر تازه ای است که از قرن نوزدهم در اروپا پیدا شده است و روز به روز هم قلمرو آن وسعت میابد و علمای حقوق در موضوع و هدف آن باهم اختلاف دارند . در نظر بعضی موضوع حقوق تطبیقی مسائل بین الملل خصوصی است بدین معنی که حقوق کشورها را باهم مطابقت میدهند و در باره تابع يك کشور که در کشور دیگر زیست کند قوانینی را اجرا مینمایند که در هر دو کشور

متفق علیه باشد و هرگاه دو قانون باهم تعارض داشته باشند بر مبنای اصولی خاص، قانون کشور تابع یا قانون کشور محل اقامت یا قانون دیگری را انتخاب میکنند و مجری میسازند.

عده دیگر از دانشمندان حقوق معتقدند که بمنظور سعی در توحید یا تقریب حقوق ملل باید همه انواع حقوق ملتها مخصوصاً مللی که باهم مشترکات بیشتری دارند مورد مطالعه قرار گیرد و تا آنجا که ممکن است برای این قبیل ملل قوانین مشترک وضع و تدوین شود تا همچنانکه روابط کشورها گسترش مییابد رابطه‌ی افراد ملل گوناگون هم توسعه پذیرد و هر فردی در کشور دوست خود چنان زندگی کند که گوئی در مملکت خویش است.

گروهی دیگر از متخصصان حقوقی میگویند مقصود از حقوق تطبیقی روش تطبیقی است و این روش برای مطالعه در کیفیت ظهور و توسعه مؤسسات حقوقی و تحولاتی که هر کدام را عارض گردیده است سودمند است البته در نظر این عده وحدت حقوقی امکان پذیر نیست چه هر ملتی در محیط جغرافیائی خاص زندگی میکند و با سنتهای مملکت خویش پرورش یافته و نمیتواند از سنن و عادات و عرفی که به آن خو گرفته است تجاوز کند یا حداقل صرف نظر کردن از سنتها و مقتضیات محیطی برای افراد بسیار دشوار است با اینهمه، برخی از شعب حقوق که به تازگی وضع شده است از قبیل حقوق کار و حقوق معنوی تاحدی ممکن است متحدالشکل باشد و بروش واحدی اجرا شود.

در هر حال دانشمندان حقوق امروزه هر دسته از جهتی حقوق تطبیقی را منظور نظر قرار داده و تاحدی وجود و توسعه‌ی آنرا لازم میدانند. برای مامسلمانان این مسئله اهمیت دارد که از صدر اسلام به حقوق تطبیقی توجه کرده ایم منتهی با

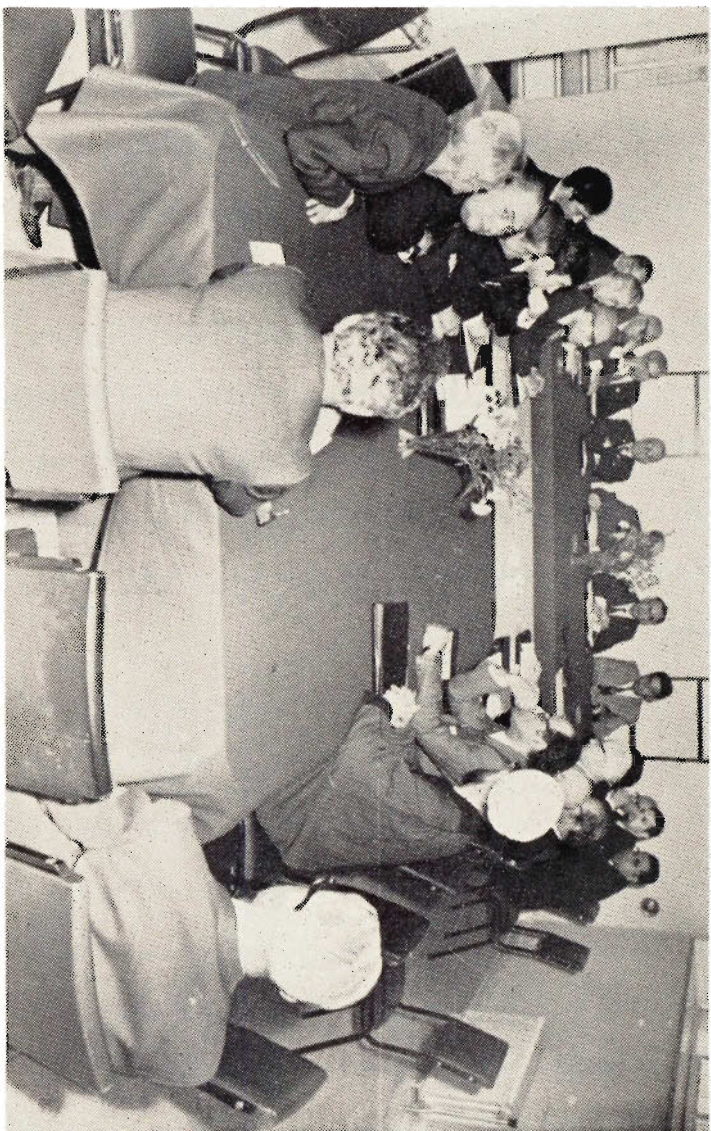
تفاوت‌هایی که توجه به آنها بسیار ضرورت دارد :

اولاً: حقوق تطبیقی ما که آنرا فقه مقارن مینامیم متوجه به درجه بندی کردن قوانین از جهت فائده یا مصلحت نیست بلکه ادعای هر فقیه آنست که حکم الهی را تنها وی و هم عقیده‌هایش یافته‌اند و عقاید دیگران نادرست است و قابل عمل نمیباشد در عین حال بعضی معتقدند که علمای دین باید احکام را از روی اصولی استنباط کنند و هرچند حکم الهی یکی است و هرچند مجتهد ممکن است حکم واقعی را بدست نیاورد و با اصطلاح مخطی باشد چون کوشش خود را بکار برده و بعبارت علمی «استفراغ وسع» کرده دارای پاداش و ثواب است و مقلدین او نیز که به فتوای وی عمل میکنند گناه کار نیستند .

ثانیاً، فقه مقارن، اختصاص به معاملات و حدود و جنایات ندارد بلکه عبادات را نیز شامل است .

ثانیاً، بوسیله‌ی مطالعه‌ی فقه مقارن، ما مواردی را بدست می‌آوریم که فقها نسبت به آن اتفاق نظر دارند و به اصطلاح فقهی یکی از نتایج فقه مقارن «تحصیل موارد اجماع عامه و خاصه، یا اجماع عامه، یا اجماع خاصه» است .

در زمان پیغمبر اکرم اگر صحابه باهم در مسائل شرعی اختلاف داشتند بر محضر نبوی عرضه میکردند و جواب سؤال خود را درمی یافتند و اختلاف بکلی حل میشد، بعد از رحلت پیغمبر بزرگوار شیعیان به روایات ائمه اطهار که از الهام الهی بهره ور بودند و احکام دینی را اباً عن جد از نبی اکرم تلقی کرده بودند در باره مسائل شرعی حکم میدادند، اما بعضی از تابعین که به امامت تن نداده بودند باهم اختلافاتی داشتند که هر گروهی مطابق روش و اصولی خاص درباره آن مسائل فتوی میدادند . بعلاوه بعضی احکام که عنصر محیط یا زمان در آنها مؤثر بود فی المثل



گروه تاریخ و ادب بریاست آقای مجتبی مینوی

در حجاز بنوعی مطرح میشد و در عراق یا خراسان رنگ دیگری بخود میگرفت . در اسلام نخست مکتب فقه جعفری تأسیس شد که ما شیعیان دوازده امامی تابع آن هستیم . امام صادق (ع) با صاحبان آراء مختلف در مسائل کلامی و فقهی مناظره میفرمود و آراء فقهای حجاز و فقهای عراق را به تفصیل بیان میکرد و در باره هر مسأله آنچه صحیح و درست بود اظهار می داشت بنابراین عملاً امام صادق مؤسس فقه مقارن است . هم عصر با مکتب جعفری مکتب فقه حنفی توسط ابوحنیفه نعمان بن ثابت و مکتب مالکی توسط مالک و کمی بعد مکتب شافعی بوسیله محمد بن ادریس و مکتب حنبلی به پیشوائی احمد بن حنبل دایر گردید . میان مکاتب چهارگانه سنت هم از جهت اصول استنباط و هم از جهت احادیثی که سند احکام میبود اختلاف شدید پیدا شد : برخی مکاتب، بیشتر به روایان عراقی تکیه کرده اند، و بعضی دیگر به روایان حجازی بیشتر متکی شده اند . ابوحنیفه قیاس را یکی از اصول استنباط قرارداد و شافعی در ابطال قیاس کتاب نوشت .

در برخی مکاتب به عرف و مصالح مرسله و ذرایع (وسایل) توجه شد . شعله اختلاف تا حدی بالا گرفت که بعضی از پیشوایان، نسبت به يك مسأله اقوال مختلف اظهار داشتند و در بسیاری موارد پیروان يك مکتب، نظر دیگری برخلاف نظر پیشوای خود اعلام کردند . البته چون مؤسسين این مکاتب، اهل استنباط بودند خود بخود در فتاوی با یکدیگر اختلاف نظر پیدا میکردند، وعده ای معتقد بودند که پیروی مکتب تنها قبول روش و اصول مؤسسين مکتب است و هیچ گونه مجتهد ملزم نیست که نظر مجتهدین قبلی یا مؤسس را قبول کند .

شیعیان دوازده امامی تا غیبت امام به نص عمل می کردند چه باب علم مفتوح بود پس از سد باب علم، به اجتهاد و استنباط پرداختند، و از آن زمان اختلاف فتاوی پیش آمد و فقه مقارن که ناظر به اختلافات مجتهدین شیعه باشد هم عنوانی پیدا کرد،

اما پیش از غیبت امام حتی یکی دو قرن پس از آن فقه مقارن یا باختلاف مکاتب چهارگانه توجه داشت و یا نظر فقهای شیعه را اصل می‌گرفت و اختلافات مکاتب دیگر را در آن زمانه نقل میکرد.

تا آنجا که تاریخ فقه نشان میدهد نخستین کسی که مستقلاً در باب فقه مقارن کتاب نوشته عالم قرن چهارم محمد بن احمد بن الجنید اسکافی است و پس از وی مهمترین کتاب درباره فقه مقارن کتاب خلاف است. شیخ طوسی چون در عین حال که از طرف شیعیان عنوان شیخ الطائفه یافته مورد توجه علمای سنت نیز بوده و از هر دو فریق شاگردان بسیاری در محضرش دانش می‌آموخته و از خرمین فضلش خوشه‌ای میان دوخته‌اند، نسبت به فقهای سلف خود سعه‌ی مشرب دارد باین معنی که او همه احادیث اهل سنت را مردود نمیداند و برخی از احادیث منقول شیعه حتی عده‌ای از احادیثی را که در کتاب کافی نقل شده است نمیپذیرد، وی معتقد است که راوی سنی ممکن است موثق باشد چنان که ممکن است بعضی از روایات منتسب به شیعه صادر از «اهل غلو» یا افراد بی‌اطلاع بوده باشد و لذا باید مردود شناخته شود.

کتاب خلاف شیخ :

کتاب «خلاف» را شیخ طوسی قدس الله سره بعد از کتاب «تهذیب الاحکام» و کتاب «استبصار» و کتاب «مبسوط» بخواشش تلامیذ خود مدون ساخته، و بنای وی بر آن بوده که آراء همه‌ی فقهاء مذاهب مخالف را گرد آورد و اگر در مسأله‌ای میان فقیهان شیعه اختلاف می‌باشد یاد آور گردد و در پایان هر مسأله، نظر صحیح را اظهار کند. دلائلی که شیخ، بر هر مسأله اقامه کرده از ظاهر قرآن مجید و سنت نبوی مبتنی بر روایات خاصه است، بعلاوه به «دلیل خطاب» و «فحوای خطاب» و اصل «استصحاب» نیز تمسک جسته، و اگر در مسئله‌ای اجماع علمای عامه یا اجماع علمای خاصه حاصل

بوده نقل اجماع کرده است.

شیخ، سعی دارد که تزییقاتی را که «مالکی‌ها» یا فقهای دیگر بر مبنای قیاس یا مصلحت مرسله بوجود آورده‌اند، با تمسک به «اصل اباحه» یا عمومات قرآن و سنت رد کند، چنانکه بیع چیزی را که وقت عقد مشهود نباشد فقهای ما با ذکر جنس و وصف، با «خیار تخلف وصف» که بنام «خیار رؤیت» نیز نامیده میشود پذیرفته‌اند در صورتیکه مالک چنین بیعی را جایز نمیداند و ابوحنیفه بیع اشیاء غایب را حتی بدون ذکر جنس و وصف روا میداند. شیخ، علیه‌الرحمه بظاهر «احل الله السبع» تمسک جسته، و بیع شیء غایب را که عرفاً بیع نامیده میشود حلال شناخته، و جهل به جنس یا وصف مبیع را بر مقتضای حدیث «لاغرر» مبطل عقد شناخته است. همچنین ابوحنیفه سلم در حیوان را جایز نشمرده، و شرط جواز سلم را وجود نوع مبیع در زمان عقد یا در فاصله‌ی عقد و زمان تحویل میداند در صورتیکه در نظر ما شیعیان شرط سلم آنست که مبیع هنگام تحویل و در پایان موعده موجود باشد. در این مورد هم شیخ طوسی نظر خود را مبتنی بر عموماتی ساخته است که از ظاهر کریمه قرآنی استفاده میشود. در باب «حجر» ابوحنیفه معتقد است که اگر شخص پس از سفه بالغ شود حکم حجر، درباره او جریان نمییابد، و اگر کسی هنگام بلوغ، سفیه باشد به محض آنکه به سن ۲۵ سالگی برسد حجر از او برداشته میشود و در تصرفات مالی خویش آزاد میگردد. مبنای نظر ابوحنیفه اینست که منع سفیه از تصرف در مالی که از آن اوست، محروم کردن وی از حقوق انسانی است و بنابراین فقط باید به مورد نص محدود گردد و صغیران و کسانی که در حال بلوغ سفیه بوده‌اند تا زمان استکمال عقل که در نظری رسیدن به سن ۲۵ سالگی است محجور باشند. اما شیخ اعلی الله مقامه بظاهر آیات قرآنی «ولا تؤتوا السفهاء اموالکم» (آیه ۴ از سوره نساء)

و آیه «فان آنستم منهم رشداً فادفعوا اليهم اموالهم» (آیه از سوره نساء) و آیه «فان كان الذى عليه الحق سفيهاً او ضعيفاً او لا يستطيع ان يمل هو فليملل وليه بالعدل» (آیه ۲۴۸ از سوره بقره) استناد جسته و سفيه را اعم از آنکه ابتلاى وى به سفه پيش از بلوغ يا بعد از بلوغ باشد محجور شناخته است ، و در هر مورد احاديثى در تأييد نظر خود نقل کرده .

مالکيان مباشرت زن را در ازدواج جايز نميشناسند و اعم از آنکه زن، دوشيزه يا بيوه باشد اذن ولى را شرط صحت عقد ميدانند ، و همچنين زن را از تصرف در مال خود اگر شوهر نداشته باشد، ممنوع ميشناسند و در صورت داشتن شوهر مشروط به اذن زوج ميدانند.

ابو حنيفه مباشرت زن را در امر ازدواج جايز ميشناسد منتهى اگر باغير كفو مزاجت کند ولى، حق اعتراض دارد . ما شيعیان ازدواج زن را حق خود او ميشناسيم و تنها در مورد دوشيزگان مداخله اذن ولى را مستحب ميدانيم و همهی تصرفات زنان را در اموال خود روا ميدانيم.

شیخ طوسی این مسئله را عنوان کرده و دلایلی که در کتاب «خلاف» اظهار داشته مبتنی بر انتساب امر نکاح بخود زنان در قرآن مجید است و احادیثی نیز مؤید ظاهر قرآن است. خلاصه آنکه «خلاف» مشتمل بر ۷۸ کتاب ، زمینه‌ی آماده‌ای برای فقه مقارن به وجود آورد که فقهای دیگر رضوان الله عليهم باین شیوه تأسی کردند و در کتاب «تذکره الاحکام» و کتاب «مختلف الشیعه» علامه حلی حق فقه مقارن را ادا فرموده است.

بعقیده این ناچیز، ما باید از فقه مقارن یعنی از کتاب «خلاف شیخ» و دو کتاب علامه حلی و کتبی که در این موضوع تدوین یافته است دو نتیجه بدست آوریم: نتیجه نخست آنکه سندهای اثبات احکام را از نظر محتوی (علاوه بر تحقیق در حال روات) مورد بررسی دقیق قرار دهیم و نظرات و فتواهائی را که با روح قرآن مجید و اصولی که از احادیث نبوی استنباط میشود منطبق است بیکدیگر نزدیک سازیم یا کار را تا ایجاد وحدت نظر تعقیب کنیم تا اساس وحدت ملل اسلامی تقویت شود و مخصوصاً عبادات بیک نحو انجام یابد. تشتت در نحوه عبادات گرچه از جهت وجود قصد قربت موجب نزدیکی بخداست اما از جهت اجتماعی وسیله تضعیف میشود. و تعصبهای خشک بوجود میآورد. نتیجه دیگر آنکه همچنانکه در حقوق غیر دینی رشته‌ای بنام حقوق بین الملل خصوصی جهت رفع تعارض قوانین وضع گردیده باید فقه مقارن نیز به چنین نتایجی خاصه در باب معاملات توفیق یابد.

در خاتمه ناگفته نگذارم که تفسیقات مذهبی اگر مسلماً ناشی از قرآن و سنت نباشد بهیچ وجه روانیست و مخصوصاً در این عصر موجب تجری میشود و تجری مردم را به گنهکاری و بی دینی وامیدارد. در این کنگره‌ی مذهبی بنام کسیکه همه‌ی رهبران مذاهب اسلامی به ارجمندی مقامش معترفند تصمیماتی اتخاذ کنیم که تفسیقات بی جهت، بوجود نیاید و آزادیهای واقعی دینی را بشناسانیم و حدود و حقوق حقیقی اسلام را بهمه معرفی کنیم تا همه‌ی تشنگان اصلاحات، بدین حنیف

اسلام روی آورند و نسل جوان فعلی و نسل آینده دچار بی دینی و لابیگری
نشود.^۱

۱- تا آنجا که ما اطلاع داریم این آمادگی واقتراح همیشه از طرف دانشمندان حتی عوام شیعه مطرح بوده است ولی این آقایان اهل تسنن و عامه هستند که بیاندیشند، امروز روز هارون الرشید و خلفای جور نیست که جامعه شیعه و پیروان مکتب اهل بیت راجز و مسلمانان بشمار نیاورد و باهمه گرفتاری که امروز جامعه تسنن دارد، حاضر نباشد دست برادران شیعه خود را بفشارد و به گفته آقای خزاعلی درممالك خود برای شیعه و علوم شیعه تضيیقاتی بوجود نیاورد (د)

جلوه گاه شیخ طوسی

آن نور پاك بين كه ز هر در در آمده
گاهی به غره دره تاج نجف شده
طوری كه قذف علم الهی بقلب اوست
طاووس مرغزار بهشتی ز طوس او
و آن خصم او بشومی و زشتی طویس وار
در شاهراه دین كه در آن بیم رهن است
آن برج را كه مطلع شمس امامت است
(تبیان) حكم دین بحلال و حرام حق
ازوی نقاوه سخن مصطفی (ص) بعقل
(فهرست) هر ورق ز كتاب وجود او
در راحت ازوی اند همه رهروان علم،
(مصباح) شامگاه دعایش ز نور صدق
هر جا (خلاف) گفته حق رفته غیر را

مهر دگر ز مشرق دیگر بر آمده
گاهی به لمعه از درزورا در آمده
در طود علم زان شجر اخضر آمده
شهبال بر گشوده بزیب و فر آمده
هر چند رفته تاهمه سو، منكر آمده
با پای جهد از همه عالم سر آمده
آئینه وار جلوه، همین اختر آمده
در خامه مبین وی مضمر آمده
(تهذیب) نقل یافته در دفتر آمده
خود در بیان فضل کتابی بر آمده
كان عدہ را به (عدۀ) خود رهبر آمده
شمعی فراره همه تا كوثر آمده
آنجا وفاق گفته وی داور آمده

هر کس نه مردمحنت علم از بدایت است
 این نکته در بصیرت او بس بچشم عقل
 وی را خرد مجدد دیگر از آن شمرد
 در انتصار مذهب حق نقد مال و حال
 خواهوش مانده اند سخن گستران علم
 زانروی شیخ طائفه اش خواند روزگار
 آیین جعفری بقوام از قیام او است
 بعد از هزار سال بیانش بعقل و نقل
 وز دست پسر هنر بهر انگشتی از کمال
 و اکنون بیاس حرمت او در جهان علم
 وز هر کران چوصیت کمالش گروه فضل
 ما را ز نقشبندی اخلاف او بچشم
 یارب که مزد خدمت اصحاب علم را
 و این مخلصان دانش و دین را بیاس جهد
 راه طلب بمعبر جنت گشاده باد

این کار تا (نهایت) از او در خور آمده
 کزوی هر آنکه آمده مستبصر آمده
 کو را بعلم دین خرد دیگر آمده
 برباد داده در کف غارتگر آمده
 هر جا که او بعلم سخن گستر آمده
 کز روزگار و هر چه در او برتر آمده
 شاید اگر به کنیه ابو جعفر آمده
 امروز همچنان همه را یاور آمده
 مفتاح گنج مردم دانشور آمده
 اینجا ز عالمان جهان محضر آمده
 از باخت بر آمده تا خاور آمده
 اینک بجای مخبر وی منظر آمده
 بینم که در حساب و شمر بی مر آمده
 رضوان ز حیدر، اجرز پیغمبر آمده
 آنرا که پای سعی در این معبر آمده

وز شرق آفتاب رضا نور علم و شرع

چون نور آفتاب بهر کشور آمده

٦

فلسفه و کلام

(عقاید و مذاهب)

- * مکتب کلامی شیخ الطائفه
- * اصول فلسفی مورد استفاده در علم کلام
- * تحقیق عقاید و علوم شیعی
- * قاعده لطف از نظر شیخ طوسی
- * مقدمه‌ای بر تلخیص الشافی شیخ طوسی
- * کتاب المقالات والفرق
- * نکاتی از فهرست شیخ طوسی مربوط
به تاریخ اولیه امامت
- * شیخ طوسی و کتاب غیبت
- * مصادر و مآخذ شرح حال شیخ طوسی
- * روش طوسی در تفسیر قرآن

مکتب کلامی شیخ الطائفة الطوسی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين.
هر فرقه وگروهی که اساس تمدن ومذهب خود را بر پایه استدلال استوار
نمایند، از زورگوئی و خرافات اجتناب کنند، دین و قانون زندگی آنان در نظر
دانشمندان محبوب ومحترم شمرده میشود و در دفاع از ملت وكشور، وحفظ جان و
ناموس ومال خود بینا وكوشا وكامروا میباشند.

العلم للمصدر مثل الشمس في الفلك و العقل للمرء مثل التاج للملك
استدلال عقلی چون سلسله بهم پیوسته ایست که هیچ چیزی آنرا نگسلاند ،
واگردانه ای از آن سست ویا ناپدید گردد آن سلسله از هم گسیخته وكاخ دلاویز
مقصود منهدم میگردد.

بنابراین علم کلام (اصول عقاید) مهمتر دانشی است که بر هر مسلمان فرزانه ای
لازم است آنرا تحصیل نماید^۱ و در دفاع از مقدسات دین اسلام كوشا باشد چنانکه

۱- در اصول فن مناظره نگاشته ایم ؛ علم اصول عقاید از علم بفروع وسایر فنون
شریفتراست بده دلیل :

خدایتعالی میفرماید: ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن. علم کلام عبارتست از مسائل و مباحثی که از وجود خدایتعالی و صفات علیا و افعال شایسته وزیای او از قبیل خلقت عالم، ارسال رسل، انزال کتب، تکلیف و تکمیل عباد، وعدو وعید یوم المعاد، و نیز در علم کلام از کفر و ایمان، از قدرت و استطاعت، جبر و اختیار، تکفیر و احباط، ثواب و عقاب، امامت و رجعت و شفاعت



(۱) موضوع علم عقاید ذات و صفات آفرید گاراست، و موضوع علم فقه افعال مکلفین، پس موضوع علم اصول بچند رتبه بر موضوع علم فروع تقدم دارد.

(۲) تمام علوم دینی بعلم عقاید نیازمندند، زیرا تا بدلیل عقلی اثبات صانع، و توحید و نبوت عامه و خاصه صورت نگیرد نمیتوان قرآن را برای تفسیر و سنت را برای حدیث، اصول و جماعات را برای فقه اثبات نمود، ولی علم عقاید بهیچ علمی نیازمند نیست، پس اصول اشرف از فروع است.

(۳) علم توحید قابل نسخ و تغییر نیست، ولی علم باحکام چه در یک دین یا در چند دین قابل نسخ و تغییر است و هر ثابتی اشرف است از متزلزل پس علم توحید اشرف است از علم احکام.

(۴) علم عقاید میتواند بتنهایی موجب نجات شود، بخلاف علم فروع که تا عمل از باب امثال شارع مقدس و خالص برای خدا نباشد، نجات بخش نخواهد بود.

(۵) ادله لم اصول مفید یقین میباشد، و بیشتر دلیلهای علم فروع افاده ظن مینمایند، و هر علمی که دلایلش یقینی باشد اشرف است از علمی که دلایلش ظنی است، پس علم اصول اشرف است از علم فروع.

(۶) دانشمندان بوسیله تلاوت آیات توحید از قبیل «شهد الله انه لا اله الا هو، الله نور السموات والارض، الله لا اله الا هو» الحی القیوم، ایمانشان قویتر و به حقتعالی مقربتر میشوند نه بتلاوت آیات بیع و نکاح و طلاق و حیض و طهارة مگر از باب امثال و توجه باتفاق آنها.

(۷) ضد علم عقاید کفر و بدعت است که از جمیع معاصی زشت تر میباشد ولی ضد علم فروع



و نظیر اینها بحث میشود .

مسلمانان در آغاز براهنمائی قرآن مجید و رسول اکرم (ص) بطور تدریس و تعلیم مبانی و احکام دین مقدس اسلام را بیکدیگر میآموختند و چنانچه در مسأله‌ای اختلاف داشتند به پیامبر عظیم الشان رجوع مینمودند. ولی پس از رحلت پیغمبر اسلام آراء و اقوال گوناگونی پدید آمد، و مناظره و احتجاج رونق گرفت، آنچنانکه حضرت رسول بامشرکان و یهود و نصاری و سایر مخالفان جدل مینمود و علمای یهود و نصاری را محکوم میفرمود. حضرت امیر مؤمنان و ائمه اطهار و پیروان آنان نیز با فرقه‌های مخالف و مردم معاند احتجاج و بحث میکردند و با استدلال صحیح و جدل احسن مردم را بایمان دعوت نموده و حقایق را روشن می ساختند و سخنوران هر قوم و ملتی را مغلوب و منکوب مینمودند . انمودگی از روش دعوت ایشان را در کتاب نهج البلاغه ، علل الشرایع ، احتجاج طبرسی ، معانی الاخبار،



این زشتی و رسوائی را ندارد، و بحکم تعرف الاشیاء باضدادها ثابت میشود علم اصول اشرف است از علم فروع.

(۸) آیات توحید و نبوت و معاد در قرآن بیشتر یادآوری شده ، و هرچیزیکه در کلام

حکیم بیشتر ذکر شود اهمیتش بیشتر میباشد، پس علم اصول اشرف است .

(۹) مناظره و بحث انبیاء با معاندین در اصول عقاید بوده است ، و هرگز از ایشان بموافقت در فروع تنها اکتفا نکرده اند، و هرچه را حکیم بیشتر توجه کند اشرف است ، پس عقاید اشرف از فروع است .

(۱۰) خدایتعالی اولوالعلم و دانشون فی العلم را از جمیع طبقات اعز و اشرف قرار داده، و

ایشان کسانی هستند که بریگانگی حق و نبوت حضرت رسالت اقرار نموده اند، نه تنها بفروع و احکام عالم باشند. پس علم عقاید در نظر خدایتعالی از علم بفروع اشرف و اعز است.

احتجاجات بحار الانوار کافی، تهذیب، استبصار میتوان یافت.

علمای اعلام و محققان عظام نیز هریک بنوبه خود در حفظ حدود اسلام، و اثبات عقاید و احکام سعی بلیغ و کوشش بیدریغ نمودند، مجالس بحث و مناظره با فرق مؤتلف و مختلف فراهم آوردند تا علم کلام و فن مناظره را بوسیله روح فطری و اسباب نظری و قواعد منطقی انشا و تدوین کردند، چنانکه ابوحنیفه و اصل بن عطای معتزلی متوفای (۱۳۱) هجری با استاد خود حسن بصری راجع بمرتکب کبیره و منزله بین المنزلتین مناظراتی داشته و در مسئله قضا و قدر، و حدوث کلام الله و اثبات عدل و لطف و قاعده اصلح کتابها نگاشته است، از قبیل: کتاب الخطب فی التوحید، طبقات اهل العلم والجهل، منزله بین المنزلتین و شانزده کتاب دیگر.

ابو جعفر محمد بن علی بن نعمان کوفی (مؤمن الطاق) در باب امامت حضرت صادق (ع) با جناب زید بن علی بن الحسین (ع) و ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی (امام اعظم سنیان) مناظراتی کرده و آنانرا ملزم نموده و کتاب الاحتجاج فی امامه علی (ع) و الامامة و الجمل، و الرد علی المعتزله، و مجالس ابی حنیفه، و افعّل لا تفعل را تألیف نموده و پیوسته از حریم تشیع دفاع کرده است.

ابو محمد یا ابوالحکم «هشام بن حکم» که از بزرگان اصحاب حضرت صادق علیه السلام بوده، و در کوفه میزیسته با یحیی بن خالد برمکی مراد داشته و در مجالس مناظراتی که بدستور این دستور (برمکی) در بغداد تشکیل می یافته شرکت مینموده، و با فرقه های معاندی که برخلاف امامیه (معتزلان، خوارج) بودند در موضوعات ادبی، کلامی، خصوصاً مبحث امامت عامه و خاصه احتجاج کرده، مخالفین را اقناع و الزام مینمود.

رواست که جناب هشام را سرسلسله متکلمان شیعه و بزرگتر طرفدار امام

علیه السلام و مذهب امامیه بشمار آورد چنانکه حضرت صادق (ع) وی را گرامی میداشته و عبارت : یا هشام کلم الناس انی احب ان اری مثلکم فی الشیعه میستوده است. تألیفات او عبارتند از: کتاب الامامه ، الدلالة علی حدوث الاشیاء ، الرد علی الزنادقه ، الرد علی اصحاب الطبايع ، کتاب المیزان.

چندتن دیگر از متکلمان شیعه را میتوان از طبقه نخستین و پیش آهنگان این سلسله شمرد . مانند ابومالك محمد بن نعمان حضرمی از اصحاب حضرت صادق (ع) و محمد بن ابی عمیر از اصحاب امام کاظم (ع) و ابوالحسن علی بن منصور از شاگردان هشام و مؤلف کتاب التذییر فی التوحید و الامامه ، و ابو جعفر محمد بن خلیل سکا از شاگردان هشام بن حکم ، عالم جلیل ابو محمد یونس بن عبدالرحمن از اصحاب حضرت کاظم و حضرت رضا ، و ابو جعفر حداد نیشابوری و ابو عیسی و راق و ابن راوندی ، و سعد بن عبدالله اشعری قمی صاحب المقالات و الفرق و کتاب الامامه ، و ابوالاحوص داود بن سعید مصری معاصر حسن بن موسی نوبختی و ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ، ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی.

چند نفر دیگر از متکلمان شیعه که پس از نامبردگان مذهب حقه امامیه و دین مقدس اسلام را ترویج نموده اند ابوالحسین علی بن عبدالله بن وصیف الناشی مؤلف کتاب الامامه ، و ابو الجیش مظفر بن محمد خراسانی که از غلامان ابو سهل نوبختی و مؤلف کتاب فی الامامه و کتاب فی المثالبه ، و کتاب النقص العثمانيه للجاحظ و استاد شیخ مفید بوده ، و ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان تلکبری (شیخ مفید) که دارای مقامات منیع و درجات رفیع ، و مناظرات بلیغ از قبیل افصاح فی الامامه و ارشاد فی الفضائل و مجالس المناظره و الامامی میباشد ، و ابو القاسم علی بن حسین موسوی ملقب به علم الهدی و سید مرتضی که ریاست مطلقه شیعیان و نقابت قبیله

هاشمیان را عهده‌دار و استاد شیخ الطائفه و مؤلف کتاب الشافی بوده است . مرحوم علامه تهرانی (شیخ آقا بزرگه) در جلد دوم کتاب الذریعه صدود و جلد بنام کتاب الامامه .

سبب تنظیم و ترتیب مسائل کلامی

هنگامیکه دین اسلام توسعه یافت و مسلمانان با مردم مصر و روم و ایران و دانشمندان یهودی و نصرانی و مجوسی و زردشتی جهان روبرو شدند و از آداب و آثار آنان اطلاع حاصل نمودند، بر منابع علمی هر گروهی دست یافتند، از قرن دوم هجری بترجمه برخی از کتب یونانی و سریانی و پهلوی پرداختند با آیات قرآنی و احادیث نبوی قواعد عقلی، اخلاقی، منطقی را منطبق ساختند، و آنها را بسبک استدلال و رنگ فلسفه در آوردند، لذا در اصول عقاید (عدل و صفات دیگر واجب الوجود، رؤیت و تجرد خدایتعالی، امامت و شفاعت) اختلافاتی یافت شد، و بدینوسیله دو مکتب اعتزال و اشعری بوجود آمد، چون معتزلان طرفدار قواعد عقلی و فلسفی بودند و اشاعره بظاهر آیات و روایات توجه مینمودند، میان آن دو فاصله و شکافی حاصل گردید بطوریکه هر یک دیگری را طعن میزدند .

معتزلان که تقدم زمانی و افراد برجسته‌ای داشتند از قبیل واصل بن عطاء بن عمرو بن عبید، جاحظ، نظام، بشر بن عمرو، ابو هذیل علاف، ابوالحسین بصری، قاضی ابوبکر باقلانی، قاضی عبدالجبار معتزلی، ابوعلی جبائی، ابوهاشم معتزلی دو شهر بزرگ اسلامی (بصره و بغداد) را وطن گرفتند، و بتبلیغ مذهب خویش پرداختند، بطوریکه بدربار خلفای عباسی راه یافتند و قلوب درباریان را مسخر خویش ساختند، تا آنجائیکه دو خلیفه مقتدر عباسی (منصور دوانیقی و مأمون الرشید) باعتزال تمایل داشتند، و بزرگان آن مذهب را برسمیت شناختند .

متکلمان شیعه در این هنگام احساس مسئولیت بیشتری کرده بادستور امام علیه السلام با دو فرقه معتزلان و اشعریان که مسلک افراط و تفریط را می‌پیمودند،

بمنظره و احتجاج حضوری و کتبی پرداختند و در فن (علم کلام) و هر رشته آن خصوصاً مسئله امامت کتابها و رسائلی ساختند و بایان لاجبر و لا تفویض بل امر بین-الامرین هر دو گروه را مغلوب نمودند و با توضیح: القدرية مجوس هذه الامه هر دو فرقه را سرکوب کردند .

ناگفته نماند که شیعیان در چند مسئله (عدل، لطف، ایجاد اصلح، مخلوقیت قرآن، وجوب نصب امام) با معتزلان همقدم و همراه بودند ولی در بیشتر مباحث (علم و عصمت امام و نصب امام از جانب حقتعالی و رسول اکرم، نفی واسطه بین الوجود والعدم، نفی منزله بین المنزلتین و نظیر اینها) اختلاف دارند، چنانکه ابن راوندی در آغاز بر مذهب اعتزال بوده سپس عللی مستبصر گردید و بمذهب اهل بیت گروید، و کتابی در اثبات امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام بنام «کتاب الامامه» و کتاب دیگری در رد جاحظ و قاضی عبدالجبار بنام «فضیح معتزله» بایان رسانید که ابوالحسین خیاط شاگرد عبدالجبار آنرا جواب گفته و کتابی بنام «انتصار» بر رد آن نوشته است .

چون معتزلان دیدند ابن راوندی با آنکه در آغاز از آنان بوده، اکنون از آنها اجتناب نموده و با ایشان در افتاده و ریشه عقایدشان را بر باد داده، بدشمنی وی برخاستند و نام او را بزشتی بر زبان راندند و بگرفتن رشوه و بکار بستن خدعه، و وضع درس در احادیث متهمش ساختند، از هیچگونه ناروایی بر او مضایقه نداشتند. چنانکه گویند: ابن راوندی از شیعیان که حزبی سیاسی و مخالفان اسلام و پیروان کیش مانی و زردشت میباشند مبلغ سی دینار گرفت و کتاب امامت را تألیف نمود .

قاضی عبدالجبار در اثبات عقاید معتزلان و دفع اشکالات وارده بر آنان بر آمده

کتاب بزرگی بنام «المغنی فی ابواب التوحید والعدل» تألیف کرده و قسمت مهمی از آنرا بمسئله امامت و چگونگی نصب امام اختصاص داد و آنچه را پیشوایان معتزلان مانند جاحظ نظام و ابو هذیل علاف و جبائیان گفته بودند اثبات نمود.

در این هنگام ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان ملقب بشیخ مفید و مشرف بمنصب (اخ السدید) از دست جد و جهد دامن سعی و کوشش را بکمرزد باهمت عالی و اشتیاق کافی باعلی بن عیسی رمانی و قاضی ابوبکر باقلانی، و قاضی عبدالجبار معتزلی مناظراتی نمود و آنانرا رسوا و مفتضح ساخت و در حدود دویست جلد کتاب در اثبات مذاهب اثناعشریه ورد مخالفین پرداخت.

پس از وی شاگردان خیر و جانشینان بصیروی مخصوصاً صاحب الجلاله والریاسه و مالک المقام والنقابه السید الجلیل والعالم النبیل علم الهدی سید مرتضی قد علم ساخته کتاب شافی را بررد اشکالات قاضی عبدالجبار نگاشته، و در چند مورد در این کتاب بعبارات کتاب الامامه ابن راوندی استشهاد کرده چنانکه در لزوم عصمت امام، و مخصوص بودن امامت هر یک از ائمه کرام و حجت بودن مشخص و فعل و قول امام علیه السلام در تمام امور شرعی و عقلی بکتاب ابن راوندی و جملات آن استدلال نموده و از مؤلف آن بتمام معنا دفاع کرده گوید: چون معتزلان ابن راوندی را به بی سوادی نسبت میداند وی کتابی آکنده از تحقیق و آمیخته با استدلال ترتیب داد تا دشمنان مقام علمی و نیروی فکری وی را بشناسند و از مخالفت با اوسرباز زنند، ولی چون مخالفان از جواب استدلالی و برهان منطقی عاجز ماندند بستم و طعن وی پرداختند.

پیدایش مکتب کلامی شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی

اگر چه متکلمان شیعه در عصر تقیه و استیلای خلفای اموی بمنظره و علم

کلام رغبت نداشتند ولی از زمان حضرت صادق علیه السلام برای رد مخالفین و دفاع از مقدسات دین و اثبات عقاید حق مسلمین باحتجاج و آداب البحث پرداختند، و پس از ترجمه کتب و حکمت یونانی اصول و مواضع جدل را شناختند و خود را بتعلیمات قرآن و دستورات ائمه اطهار مجهز ساختند .

چون آنان تفسیر قرآن مجید و توضیح روایات شریف را از منابع علم و حکمت و از خاندان وحی و نبوت استفاده مینمودند در هر مجلس و مبحثی و در هر عصر و زمانی گوی سبقت را از دیگران ربودند، و باب تحقیق را بروی مؤمنان گشودند و بزبان و قلم اشکالات مخالفین را رد و اعتراضات معاندین را نقض نموده بطور کافی جواب گفتند، چنانکه کتاب شافی سید مرتضی (علم الهدی) در نقض و رد کتاب المغنی قاضی عبدالجبار خود شاهی زنده و مدرکی پاینده بر صدق ادعای ماست، ولی چون کتاب شافی علم الهدی بهر يك از مطالب کتاب المغنی توجه داشته و نارواهای آنرا بطور مستوفی رد کرده و در هر مورد بحث و گفتگو و تحقیق پرداخته کتابی بزرگ و طولانی و پر عمق شده بطوریکه از حوصله مطالعه مردم متعارف فزونتر مینمود، و افراد کم استعداد از کسب فیوضات آن مهجور مانده بودند.

شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی الله سره القدوسی که بزرگتر شاگرد سید مرتضی و خلیفه و جانشین علم الهدی است از باب ترویج مذهب حق و حقیقت و ارائه طریق نجات و موفقیت، و از نظر احترام استاد و شکرانعام و ارشاد، و خدمت مرید بمراد کتاب جمل العلم والعمل سید مرتضی را شرح و کتاب شافی علم الهدی را تلخیص نموده و در دسترس عموم طلاب دینی و معارف اسلامی قرار داد .

کتاب تلخیص الشافی تا کنون دو نوبت بچاپ رسیده و زینت بخش جهان دانش گردیده و مدرک کتب کلامی پس از شیخ الطائفه و مرجع دانشمندان این طایفه

قرار گرفته است .

شیخ طوسی که دارای صفات حمیده و خصال پسندیده بوده، بنای حمله و جنجال و تعبیرات رکیک نداشته چنانکه در هیچ يك از تألیفاتش بررد اشاعره و طعن و لعن و اهانت بآنان نپرداخته، ولی در تفسیر تبیان و تلخیص الشافی برای دفاع از عقاید حقه شیعه و اثبات درستی مذهب اثنا عشریه بر خوارج و غلاه، و عیدیه، مرجئه، قدریه تاخته، و سخنان آنانرا ناشایست و نا روا شناخته است .

میتوان این متانت قلم و طمأنینه بیان و استقامت رأی شیخ را رمز موفقیت و محبوبیت وی شمرد ، بخلاف عادت برخی از نابخردان که جز منفی بافی کاری و جز مردم آزاری رفتاری ندارند ، و بجای دفاع از حق و حقیقت و سلوک مسالک انسانیت ، جدل بغیر احسن را شعار خود ساخته و ببدگوئی اعلا و ادنای جمیع پرداخته اند .

چون برخی از ظاهرینان میگفتند : احتجاج و جدال در امر دینی بوانیست شیخ طوسی در مقام رد اشکال و پاسخ شبهه برآمد و بآیه ۸۳ سوره انعام و آیه ۳۲ و ۳۳ سوره تمسك بسته گوید: احتجاج و مناظره در مباحث اعتقادی و مسائل دینی رواست و حرام شمردن آن خلاف صریح قرآنست.

در تفسیر حضرت عسکری مسطور است که روزی نزد حضرت صادق علیه السلام بحث از جدال و مناظره بمیان آمد، برخی گفتند : حضرت رسول و ائمه اطهار از جدال نهی فرموده اند، حضرت صادق فرمود: جدال بطور مطلق ممنوع نیست بلکه جدال بغیر احسن نهی شده است .

مگر نشنیده اید که حق تعالی میفرماید : ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتي هي احسن و فرموده است : ادع الی سبیل ربك بالحكمة والموعظه الحسنة و جادلهم بالتي هي احسن

یعنی باختلاف طبقات واستعداد افراد آنها بسوی حقتعالی و کارهای نیک بخوان و دعوت نما بواسطه برهان واستدلال یا بوسیله پند و اندرز یا بروش مناظره نیکو.

حضرت صادق (ع) میفرماید: جدال بروش نیکو (استدلال بمسلمات و مشهودات و مقبولات) را پیشوایان دین و ائمه طاهرین مربوط بدین و مقرون بآداب سیدالمرسلین دانسته اند، ولی جدال بغیر احسن را خدایتعالی بر ما و شیعیان ما حرام فرموده است، و چگونه میشود تمام اصناف جدل حرام باشد با آنکه در قرآن مجید میفرماید: «وقالوا لن یدخل الجنة الامن کان هوداً اونصارى، تلك امانهم قل ها- تو ابرهانکم ان کنتم صادقین، بلی من اسلم وجهه وهو محسن فله اجره عندربه ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون».

حضرت فرمود: جدل غیر احسن آنستکه با کسیکه طرفدار باطل است مجادله نمائی، و او مطلب باطلی اظهار کند و تو آن مطلب را بادللی که خدایتعالی بیان فرموده نقض و منع نمائی یا گفتاروی یایکی از مقدمات درست سخنش را انکار کنی بجهت اینکه مبدا بواسطه پذیرفتن آن مغلوب گردی، اینطور مجادله که موجب تجری طرف و باعث حیرت و سرگردانی ضعیفا و شیعه بلکه سبب اضطراب و تزلزل فکری افراد میگردد بر شیعیان ما حرام است.

اصول فلسفی مورد استفاده در علم کلام

وظیفه‌ای که بر عهده این بنده محول گردیده، تذکر دادن مجملی از خصایص و نکته‌هایی از مطالب کلامی عالم جلیل‌القدر ابود جعفر بن محمد حسن طوسی است که از بنیان‌گذاران بزرگ فرهنگ و معارف اسلامی و شیعی و از مفاخر پر عظمت مذهبی و ملی ایران است.

البته گزاردن این تکلیف در این فرصت کم غیر مقدور است و فقط به نکته‌های اصلی بسیار کمی با کمال اختصار اشاره می‌توان کرد.

باید یادآوری شود که علم کلام را پیشوای معتزله «واصل بن عطا» پدید آورد و این علم در آغاز با کمال سستی و بی‌پایگی بر اساس تقلید و تعصبهای کورکورانه و مجادلات لفظی پوچ بوجود آمد. لکن بعدها سیر تکاملی خود را پیموده جنبه تحقیقی بخود گرفت و شخصیت‌های برجسته شیعه که اصول کلامی را از معتزله فرا گرفتند بر تحقیقات و استحکامش افزودند.

بعد از ترجمه کتب فلسفی در عصر مأمون شیخ معتزله «ابوالهذیل علاف» و دیگران مانند «معمر» و «نظام» و افراد دیگر که دانشمندان معروف آنان بودند عقاید دینی را بامبانی فلسفی ثابت کردند و تفاوتی که با فلاسفه دیگر داشتند آن بود که به

فلسفه‌های حسی و مادی قدیم دست یافتند و با فرا گزرفتن بسیاری از قوانین علم طبیعی در صدد برآمدند که از طریق استدلالات تجربی و مشاهدات عینی برونوی و درونی حقایق ایمانی و اصول دین را ثابت کنند و همین امر سبب شد که فلاسفه عقلی مسلک آنها را دور از تحقیق خواندند و روش استدلال آنها را تمثیلی و کم اعتبار دانستند اما باید گفت روش آنان به استقرائی و تجربی از روش تمثیلی نزدیکتر بود هرچند که بعضی از ایشان اصطلاحات تمثیلی را بکار برده باشند.

شیخ طوسی و علم کلام

شیخ طوسی علاوه بر آنکه در علم لغت و تفسیر و رجال و حدیث و فقه اصول فقه که رشته اختصاصی او بود سرآمد گردید. در اصول فلسفی و کلامی نیز زبردستی کامل داشت. نکته اینجاست که مطالب بسیار دقیق علمی و فلسفی که در کتب اهل تحقیق از فلاسفه اسلامی و غیر اسلامی در مورد خصایص ذاتی امور ارادی و قوانین مربوط به فعل و انفعالات طبیعی بعدها آشکار گردید. ملاحظه میشود که شیخ طوسی از همان مسائل استفاده کرده است.

اصول فلسفی مورد استفاده در علم کلام

معتزله برای اثبات مقاصد خود به چند اصل کلی استناد جستند و شیخ طوسی آن اصول را به نحو کاملتری بیان کرده و برای اثبات مقاصد خود آورده است و دو اصل که از همه کلی‌تر و مهم‌تر است اینک ذکر میشود :

اصل اول - آنست که قدرت و اراده خاصیت‌های ذاتی معینی دارند که فقط در موجود زنده و ادراک‌کننده یافت میشود و قوانین علیت به طبیعت اجسام بی جان اختصاص دارد .

شیخ طوسی برای توضیح این مقصود چهار خاصیت ذاتی برای فعالیت‌های

ارادی آورده است که در طبیعت هیچیک از آنها نیست بلکه اضداد آن خاصیتها در طبیعت موجود است و از آن خاصیتها این قوانین بوجود آمده‌اند .

۱- قانون اول آنستکه اثر طبیعت همیشه همزمان با وجود موضوع است زیرا وجود معلول با وجود علت در يك زمان آغاز می‌گردد. برخلاف نتایج اعمال ارادی که اولاً باید شخص انجام دهنده وجود داشته باشد و کاری انجام بدهد و بعد از آن نتیجه عمل تحقق خواهد یافت بنابر این ، وجود نتیجه عمل ارادی با وجود شخص انجام دهنده در یکزمان آغاز نمی‌شوند. بعلاوه نتیجه کار ارادی بعد از انجام یافتن کار از وجود انجام دهنده بی نیاز خواهد گردید .

۲- قانون دیگر آنستکه طبیعت همیشه قرین با جبر است یعنی صادر شدن اثر از علت طبیعی حتمی و معین و مسلم است، برخلاف کارهایی که بوسیله قدرت انجام می‌شود که امکان فعل و ترك هر دو با آن همراه است .

۳- تفاوت دیگر آنکه از هر طبیعتی فقط يك نوع از اثر ظاهر میشود و از هر فرد علتی فقط يك فرد از معلول بوجود می‌آید و تغییر یافتن آن ممکن نیست، مثلاً هیچگاه ممکن نیست از آتش سردی و از یخ گرمی پدید آید، برخلاف قدرت که کارهای متضاد ممکن است از آن حاصل شود و شخص قادر میتواند به جای يك کار ضدش را اختیار کند .

۴- اثر طبیعت همیشه یکنواخت است و بدون شدت و ضعف و تندی و کندی واقع میشود و تاوقتی تغییری در مبدأ صدور اثر حاصل نشود یعنی ضمیمه‌ای پیدا نکند یا از آن نکاهد در نحوه صادر شدن اثر تغییری روی نخواهد داد، برخلاف کار ارادی که تندی و کندی و شدت و ضعف کار به میل و اراده شخص بستگی دارد .

شیخ طوسی هر کدام از این قوانین را وسیله برای اثبات حکم معینی قرار داده است.

۱- اثبات وجود خالق :

وجود خالق جهان و صفات و خصایص ذاتی او را از قانون خبر ثابت میکند و چنین توضیح داده که اختلافات و تفاوت‌های وقایع طبیعت و گوناگون بودن موجودات از آن حکایت میکند که برای جهان سازنده‌ای موجود است که غیر اجسام است. زیرا تنوع کار و گوناگون بودن نتایج عمل دلیل است بر آنکه مبداء اصلی، اجسام را عالمانه و حکیمانه ساخته و هر کاری را به تناسب مورد خود انجام داده است. بنابراین طبیعت و امور مربوط به آن مبداء وجود اشیاء نیستند. زیرا خاصیت ذاتی طبیعت یکنواخت بودن اثر است.

شیخ طوسی در اینجا هفت عقیده از مذاهب مادی و فلسفی قدیم را که منکر وجود خدا بوده‌اند و اکنون نیز پیروانی دارند به تفصیل ذکر کرده و یکایک آن عقاید را با استفاده از قوانین ثابت در علوم طبیعت که هنوز هم پایه‌های اساسی علمند باطل کرده است.

۲- حدوث عالم :

نتیجه دیگری که شیخ طوسی از قانون اول گرفته حدوث عالم است. شیخ میگوید وجود خالق عالم که با اصل چهارم ثابت گردید و معلوم شد که باید زنده و توانا و دور از قوانین علیت باشد وجودش بلا آغاز است. اما همه چیز از او آغاز وجودی دارد زیرا جهان با اراده ساخته شده است و نتیجه عمل ارادی بعد از انجام دادن عمل حاصل خواهد شد و عمل بعد از وجود انجام دهنده آغاز می‌گردد و از اینجا عقاید کسانی را که وجود ماده و جسم و زمان را قدیم می‌دانند باطل کرده است.

۳- انکار واسطه ما بین خالق و مخلوق :

نتیجه دیگری که از اصل اختلافات امور ارادی با طبیعی گرفته شده انکار

لزوم واسطه ما بین خالق و مخلوق است و شیخ طوسی از قانون سوم ابن اصل، وجود وسایط آفرینش را هرچه باشد باطل کرد، برخلاف فلاسفه عقلی که به استناد قاعده «الواحد لا یصدر منه الا الواحد» که مربوط به قوانین علیت است وجود عقول مجرد را ثابت کردند تا واسطه ایجاد موجودات بسیار باشند.

شیخ طوسی از آنجا که در امور ارادی منکر قوانین علیت بود و خلقت جهان را ارادی می دانست وجود هرگونه چیزی را که واسطه ایجاد گردد و خداوند آنرا علت متوسط قرار داده باشد با بیانی مبسوط باطل کرده است.

خواجه نصیرالدین طوسی نیز در چند جا و مخصوصاً در دو مورد از کتاب «تجریده الاعتقاد» و «رساله فصول نصیری» کارهای ارادی را از دایره قوانین علیت خارج کرده و وجود وسایط را منکر شده است. زیرا لزوم و جدت اثر مربوط به قوانین علیت و منحصر در طبیعت است. اما موجود زنده و ادراک کننده که دارای قدرت است کارهای بسیار می تواند انجام دهد و سازنده دانا و توانا که دور از جبر است هرچه را بخواهد می تواند بیافریند.

۴- انکار جبر از عمل خالق متعال :

شیخ طوسی با استفاده از قانون دوم علیت جبر را از مقام خالقیت برداشت. زیرا جبر مربوط به طبیعت است و جسم بیجان ممکن نیست اثر خود را جا بگذارد و اثر با مؤثر همیشه همراه است. لکن موجود زنده و توانا هیچگونه جبری در کارش نیست و می تواند کار معینی را انجام بدهد یا ندهد و جبر دینی که مربوط به علیت اراده های از لیه نسبت به حوادث عالم است در مورد اقسام جبر بیان خواهد شد.

اصل دوم : مبادی فعالیت های ادراکی

از نکته های دقیق کار «معتزله» این بود که بعد از آنکه خصایص اصلی فعالیت های

ادراکی را از آثار طبیعی فرق گذاشتند مبادی فعالیت‌های ادراکی را نیز متفاوت یافتند و رویهم‌رفته منشاء افعال و آثار را چهار قسم کردند که هر یک از آنها اختصاص به قسم خاصی از کارهای ارادی و آثار غیر ارادی دارد بدین‌قرار که ذکر میشود :

۱- جبر علی : که مبداء آثار طبیعی است و آن عبارت است از رابطه مخصوصی است که ما بین بعضی از حالات جسم با حالات دیگرش موجود است که موجب قطعی شدن وجود آن اثر می‌شود و احکامش ذکر شد و گفته شد که اختصاص به امور طبیعی و کارهای غیر ارادی دارد که مشمول قانون علیت هستند .

۲- جبر دینی :

و آن برطبق عقیده جبریه است که کلیه حوادث جسمانی و فعالیت‌های مردم را به اراده‌های ازلیه نسبت می‌دهند و می‌گویند وقوع حوادث قطعی و مسلم است زیرا اراده‌های خدائی که از ازل بوده‌اند اقتضاء آن حوادث را دارند و تحقق آن امور جبری و حتمی است و هیچ‌گونه تغییری در جریان امور ممکن نیست حاصل شود و شاید اصل این عقیده از روایان قدیم یونان گرفته شده باشد و آن نیز قسمی از همان جبر علمی است .

۳ جبر خلقی :

که ملکه عملی به شایسته کاری و حب فضیلت است یا عکس آن و ملاک حکمت عملی همان رغبت به شایسته کاری و عشق به فضیلت است .

۴- مبادی اعمال فکورانه که اصلاً با جبر علی سازگار نیست. زیرا مرجع عمل فکورانه محاسبه نفع و ضرر یا صلاح بینی است، و در زمینه قدرت تحقق خواهد یافت و مرجع اعمال فکورانه و اغراض یا دواعی می‌نامند و قوانین چهارگانه مربوط به آن ذکر شد که از هیچ جهت با جبر علی سازگار نیست .

شیخ طوسی براساس مبانی معتزله در مورد کارهای الهی و جنبه علیت و جبر را باطل کرد و در فصل مخصوصی ثابت کرد که انجام هیچ کاری بر خدا حتمی نیست. همیشه انجام دادن هر کاری یا ترکش برایش میسر است.

معتزله اراده‌های ازلیه و جبر علیت را از کارهای الهی و ایجاد حوادث برداشتند و جبر خلقی را که اراده خیر یا رغبت به شایسته کاری و فضیلت است به جای اراده‌های ازلیه گذاشتند و شیخ طوسی در فصل خاصی از کتاب خود بر همین مبنا ثابت کرده است که انجام دادن ظلم و ستم برای خدا ممکن است و بر آن قدرت دارد و با این بیان جبر علی یا اقتضاء و ضرورت را از کارهای خداوند که ارادی است باطل کرد اما در فصل بعد از آن ثابت می‌کند که ممکن نیست کار زشت و ظلم و ستم از خدا سر بزنند بنابراین جبر خلقی را که رغبت به فضیلت است به جای جبر علی قبول کرد و عدل را که از اصول کلی معتزله و عدلیه است براساس خلقی ثابت کرده است.

حدود جبر علی

شیخ طوسی بر اساس مبانی معتزله جبر دینی را در مورد حوادث جسمانی انکار کرد و ثابت کرد که اعمال انسانی مربوط به قدرت خود انسان است و مجبور نیست. اثرهای اجسام نیز از طبیعت خود جسم صادر میشود و سکون و حرکت کار جسم است نه کار خدا. خداوند انسان را صاحب قدرت و جسم رازی اثر آفرید و انسان با قدرت خدا داده کارها را به میل خود انجام می‌دهد و مسئول کار خود است. بنا براین جبر علی اختصاص به طبیعت و کارهای غیر ادراکی دارد.

معتزله و مذهب ذری

معتزله برای فرار از قانون علیت به مذهب «ذری» گرویدند و قدرت الهی

را شامل همه چیز قرار دادند. توضیح قضیه آنستکه فلاسفه قانون علیت و جبر را در طبیعت پذیرفتند و گفتند خداوند صورتهای نوعیه را که ممیز ذاتی و جوهری اجسام معین است در جسم آفرید تا علت صدور اثرهای مخصوص باشد و بواسطه صورتهای نوعیه مخصوصی است که از هر جسمی اثر معینی صادر میشود.

بنابراین صادر شدن گرمی از آتش و سردی از یخ و خاصیتهای سایر اجسام قطعی و مسلم است و هیچ يك از آنها مربوط به خدا نیست بلکه لازمه وجودی طبیعتها و اجسام مخصوص هستند. معتزله با آنکه همین عقیده را داشتند نمیخواستند دست خدا را از کار طبیعت کوتاه کنند و چون لازمه این عقیده آن است که وقتی علت تحقق یافت نسبت به آثار خود بی نیاز از خالق باشند. زیرا اثر لازمه وجود آنها است و نیز جبر و حتمی بودن اثر را منافی با حریت اراده و قدرت می دانستند از اینجهت راهی می جستند که ریشه جبر و علیت را از جابر کنند تا طبیعت را در صدور اثر همیشه نیازمند بوجود خالق قرار دهند. بهمین ملاحظه مذهب ذری و انکار صور نوعیه را اختیار کردند.

اتمیان قدیم از قبیل ذیمقراطیس می گفتند ذرات جسم تا از هم جدا باشند دارای هیچ خاصیتی نیستند و حتی وزن و سنگینی و سبکی را خاصیت کیفیت اجتماع اجزاء قرار میدادند و هنگامی که اجزاء بهم پیوستند حرکات مخصوص آنها که گاهی در حال نزدیک شدن بیکدیگر و گاهی در حال تفرق هستند سبکی و سنگینی اثرهای مخصوص را ظاهر می کنند.

متکلمین اسلامی نیز تألیف یعنی فراهم شدن ذرات با یکدیگر را مبداء آثار جسم قرار دادند و آنرا کار خدا دانستند و گفتند اکوان که عبارت از حرکت و سکون اجتماع و افتراق ذرات است عمل دائمی خداوند است و بقدرت خود حرکت و

سکون و اجتماع و افتراق را که نتیجه حرکت است می آفریند و همیشه نسبت‌های ما بین ذرات و اوضاع داخلی اجسام را که منشاء علیت و اثر است تغییر می‌دهد، بنابراین این علیت ثابت در طبیعت موجود نیست و منشأ علیت که اوضاع و حرکات ذرات است با اراده الهی در تغییر دائمی هستند و با این بیان قدرت الهی را شامل همه چیز دانستند. شیخ طوسی در جاهای مختلف از کتاب خود بهمین مطالب اشاره کرده و همین عقیده را داشته و گفته است که قدرت الهی شامل جواهر و اعراض موجودات است.

انکار تأثیر اوضاع فلکی در حوادث جهانی

مسأله دیگری که معتزله برای تعمیم قدرت الهی آوردند انکار علیت و سببیت اوضاع فلکی نسبت به حوادث جسمانی بود که فلاسفه آنرا واسطه ما بین حادث و قدیم و سبب تحقق حوادث این جهانی میدانستند.

فارابی تأثیر غیر طبیعی اوضاع فلکی را به شدت مورد انکار قرار داده بود و شیخ طوسی نیز زنده بودن ستارگان و تأثیر اقترانات و نسبت‌های مابین آنها را در حوادث عالم باطل کرد و ثابت نمود که ستارگان از جنس سنگها و اجسام بیجان هستند و این عقیده پیشرفت علمی بزرگی در دوران قدیم اسلامی بوده است. نکته‌های بزرگ کلامی و علمی دیگر در نوشته‌های شیخ طوسی بسیار است که باید به هنگام فرصت کافی عرضه شوند.

تحقیق عقایل و علوم شیعی

اهمیت و ثمرات آن

...^۱ باشد که به موازات شیوه علمی متداول در سنت موجود روحانیت رسم و تعریفی برای تحقیق علمی یافت اگر از معنی اصطلاحی خاصی کلمه اجتهاد با اختلاف تعبیری که از صدر اسلام تا کنون از آن دیده میشود و در کتب اصول فقه آمده صرف نظر کنیم و هدف اجتهاد را از لحاظ روشن و شیوه علمی یعنی روش و شیوه علمی که حتی در کتب ادبی هم دیده می شود در نظر بیاوریم می توانیم بطور خلاصه بگوئیم اجتهاد از این نظر که شیوه علمی است (تأکید می کنم) از این نظر که شیوه علمی است عبارتست از «رد و ارجاع علمی مسائل به ادله و اصول اولی آنها» و به عبارت دیگر استنباط مسائل از ادله و اصول اولیه آنها مسائل هر چه باشد. اصول و ادله اولیه آنها هم هر چه باشد. که تمام اینها در هر حال در تحت شرایط و بر اساس، مقدمات و مبانی خاصی باید انجام بگیرد، تا علمیت آن از این

۱- نطق آقای فلاطوری را دانشگاه مشهد از روی نوار استخراج نموده و برای ما فرستاده اند. و لذا قسمت اول آن که شنیده نمی شده حذف و قسمت آخر هم چنانکه میخوانید بواسطه کمی وقت ناگفته مانده است. (د)

نظر محفوظ بماند .

در مقابل و بموازات این شیوه علمی و اجتهادی که بر روش منطق ارسطوئی استوار است می توان تحقیق علمی را اینطور توضیح کرد که آن عبارتست از ارجاع افکار عقاید، حوادث و بطور کلی تمام مسائل و امور نظری و عملی، فردی و جمعی بعلل و وقوعی و وجودی آنها و ایجاد نظامی علمی بین آنها، متکی بر اصول و قوانین خاص بطوریکه محقق برخلاف مبلغ بارد و اثبات یاق و بطلان امور نامبرده کاری نداشته در جستجوی چرایی آنها است، اما این جستجو و پیدا نمودن علل و وقوعی و وجودی و ارجاعی علمی این امور بآن علل فقط می تواند و باید در تحت شرایط و قوانین و اصول خاصی صورت گیرد. بعد از دکارت فیلسوف فرانسوی، برای تحقیق علوم طبیعی شیوهئی مبتنی بر اصول و قوانین تجربی خاصی بوجود آمده، با هگل فیلسوف آلمانی امکان استفاده آنها در علوم معنوی روشن گشت. در قرن ۱۹ بابکار بردن آنها در علوم معنوی، سعی شد که تقریباً نظر یقینی را که در علوم طبیعی بر اساس تجربه و شیوه های تجربی امکان پذیر شده در علوم معنوی هم تحقق بدهند .

شیوه تجربی در علوم معنوی، در حد خود يك نوع شیوه تجربی علمی خاصی در علوم معنوی بوجود آمد. البته با حفظ اینکه معنی و نوع و شرایط تجربه باختلاف علوم مختلف می باشد، این شیوه تا آن حد که مربوط به پژوهش مسائل از منته متقدم بوده بنام شیوه تاریخی معروف گشته ولی بشرط اینکه کلمه تاریخ در این جا بمعنای وقایع نگاری و یا عینی فن خاص تاریخ تصور نگردد بلکه بمعنی شیوه تحقیقی مذکور مبنی بر اصول و ملاکات و مبانی خاص فهمیده شود .

اکنون این سؤال مطرح است که بطور عام تحقیقات در باره اسلام و بخصوص تحقیقات عقاید و علوم شیعی تا چه اندازه از این شیوه بهره مند بوده است.

کتبی که از اواخر قرن ۱۹ بعد درباره اسلام در کشورهای غربی انتشار یافته نشانه اعمال این شیوه در اسلام شناسی است، ولی با توجه باین نکته که این تحقیقات شرق شناسان با تمام اهمیتی که دارد بیشتر متوجه علل ظاهری از قبیل علل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی قضایا و این قبیل علل بوده و از علل و عوامل باطنی نظیر علل اعتقادی و فکری به معنای وسیع آن یعنی عواملی که در فعل و انفعالات روحی و معنوی و تحرك و جنبش روح و عقاید و علوم بطور قاطع مؤثر بوده کمتر سخن بمیان می آید.

* * *

در مورد تحقیقات قلبی که در باره عقاید شیعی صورت گرفته این نقیصه از این رو بمراتب بزرگتر و سهمگین تر می شود که علاوه بر جهات مذکور پایه تحقیقات آنان اغلب بر اساس منابع اهل تسنن بوده و یا لااقل در تحت تأثیر طرز دید آنان شیوه و منابع آنرا نگریسته اند. البته حرفی که جناب آقای کمره ای فرمودند بنده هم تصدیق می کنم اگر این جاهم تسنن می گویم این يك واقعیت تاریخی است آنچه که ما دلمان می خواهد و واقعاً هم بوده است اسلامی روی شیعه و سنی و دنبال آن می گردیم ولی در این نمی شود تردید داشت که در طول تاریخ يك همچنین تفرقه ئی بوجود آمده است.

(در این جا آقای کمره ئی بیاناتی ایراد نمودند . . . دال بر اینکه این نامگذاری های اهل سنت و شیعه يك نوع کلاه سیاسی بوده است که توسط عباسیان سرمسلمین گذاشته شده . . .

اگر محض امتحان تمام کتب و مقالاتی را که در ۲۵ سال اخیر بزبانهای مختلف غربی در باره اسلام و ممالك اسلامی منتشر شده از نظر بگذرانیم و شماره کنیم

این جانب اینکار را بر اساس مجله معروف Abstractn islamica که تمام کتب نشر شده در باره اسلام را حاوی است از ۱۹۴۳ یعنی از ۲۷ سال پیش بعد انجام داده‌ام ، حالا اگر اینها را شماره کنیم به سادگی به این نکته برمی‌خوریم که از بین هر صد نوشته‌ئی که درباره اسلام دیده می‌شود فقط ۲ عدد بغیر اهل سنت و جماعت مربوط است .

از این مقدار اندک نیز نازه از بین هر هفت نوشته يك كتاب يا يك مقاله به شیعه‌ائنی‌عشری اختصاص یافته است ! یعنی تقریباً از هر سیصد و پنجاه کتاب و مقاله يك عدد به شیعه ۱۲ امامی ارتباط دارد ، بسیار کمتر از نوشته‌هائیکه در باره شیعیان زیدی و اسماعیلی مشاهده می‌شود . علت این قلت هر چه باشد نتیجه آن قضاوت‌های ذیل در باره شیعه می‌باشد . که الان مختصراً خدمت عرض می‌شود :

* * *

« شیعه فرقه‌ئی سیاسی بیش نیست ، شیعه پیرو معتزله است ، شیعه فکر توارث سلطنتی قدیم ایران را در باره فرزندان پیغمبر اجرا نموده و بجای توارث قدرت سلطنت توارث نیروی معنوی امامت را قائل گشته ، شیعه معتقد به تحریف قرآن است ، شیعه امامان خود را همدیف و برابر پیغمبر می‌داند ، شیعه در تحت تأثیر فکر مسیحیت قائل به قربانی شدن فرد مقدس منظور امام سوم علیه السلام برای نجات دادن امت از گناهان خود می‌باشد ، و بالاخره شیعه يك نوع فرقه صوفی منش تخیلاتی است ! این قضاوت‌ها هنوز هم رایج است و حتی در دائره المعارف اسلامی نظائری از آن مشاهده می‌شود . برای محقق صادق و بی غرض امکان انکار وجود علل و عواملی که به قضاوت‌های فوق منجر گشته نیست ، و بلکه به عکس درست بهمین دلیل و برای اینکه بتواند نشان دهد که این نوع عقاید ویژه طبقه و قشر خاصی از

شیعیان بوده و در فوق آن طبقاتی عالی‌تر با افکار علمی دقیق وجود دارد ، لزوم تحقیق صحیحی را مبتنی براساس و اصول آزمایش شده و همه جانبه‌ئی احساس می‌کنیم . باین دو دلیل یعنی یکی لزوم تمیز اصول اولی دین و ضمایم دیگری تشخیص و تیقن قشرهای مختلف فکری و اعتقادی نیز دلایل دیگری که ضمناً اهمیت چنین پژوهشی را نشان می‌دهند اضافه می‌گردد .

۱- در بین منابع شیعه‌اثنی عشری بخصوص جوامع اخبار متأخر ، مبالغ زیادی از آراء و عقاید فرق دیگر شیعه که از میان رفته‌اند وجود دارد . تحقیق علمی بما امکان تحلیل این افکار و آراء و عقاید و تعقیب هر دسته‌ئی از آنها را چون خط قرمزی تا وصول به سرمنشأ شان نشان می‌دهد . بدین وسیله اولاً ماهیت آن مکاتب از بین رفته مشخص می‌گردد و ثانیاً اختلاف امتیاز آنان با شیعه‌اثنی عشری روشن‌تر گشته بطور غیر مستقیم به شناخت اصول بسیط و بی‌پیرایه ایشان کمک می‌کند .

۲- بر خلاف اهل تسنن ، شیعیان اثنی عشری بخصوص از قرن چهارم بعد سنت فلسفی را حفظ نموده بمقتضای اوضاع و افکار علمی و ایمانی و شرقی و اسلامی در پیشبرد فلسفه یونانی کوشیده بر آن نیز اموری افزودند ، بدون اینکه همچون فرقه اسماعیلیه آنرا از واقعیت فلسفی خود منحرف ساخته و بصورت‌های تخیلی درآوردند .

بموازات پیشرفت و سیر فلسفی در علوم معنوی ، آنان نیز هم از نظر اصطلاحات و هم شیوه تفکر علمی پیشرفت‌هائی مشاهده می‌شود که می‌توان قدم به قدم آنرا تعقیب نموده و نشان داد . بطوریکه قضاوت‌های دانشمندانی مثل « کریمر گلدساوزنتال » راجع به جمود و عدم تحرك علوم اسلامی ، در مورد بیشتر علوم شیعی صادق نیست .

۳- تحقیق در باره پیدایش و سیر علوم شیعی نه تنها طبقات ، مدارج و

قشرهای مختلف علمی و فکری و اعتقادی این فرقه را روشن می‌سازد بلکه امکان مقایسه‌ای با فرق دیگر بدست داده بخصوص به شناخت اسلام و اهل تسنن از دریچه دیگر و بالتیجه کلمه اسلام شناسی کمک می‌کند و موجب وصول به نقطه نظرها و اساسهای علمی و فکری دیگری غیر از آنچه رایج است می‌گردد.

۴- هرگاه موقعی در يك زمانی و مکانی توفیق تحقق به این آرزو حاصل گردد که پایه يك نوع نقد تحقیقی علمی نسبت به تمام منابع و مآخذ کلیه فرق اسلامی ریخته شود برای چنین منظوری مسلماً تحقیق علمی در باره شیعه هم از نظر مفاد و هم از نظر صور فکری تصورات و ملاکات زیادی بست می‌دهد.

۵- گرچه افکار و علوم شیعی بر اساس و بنیان فکری دیگری، سیر دیگری غیر از سیر نظیر آن در مغرب زمین نموده ولی باز در هر بخشی از بخشهای علوم مشابه جلوات علمی زیادی موازی یا حتی نظیر افکار غربی مشاهده می‌گردد.

استخراج این نتایج مقایسه‌آن با نتایج علمی و فکری غربی، بحث از اساس و علل پیدایش هر يك، از طرقی به علوم غربی ملاک علمی مقایسه تازه‌ئی می‌دهد و از طرف دیگر به مسلمانان امکان بیشتری برای آشنائی به طرز فکر غربی و حتی نقاط پیوندی با آن می‌بخشد.

۶- فحص و کشف تمام این حقایق بر اساس تحقیق صحیح علمی و نیز مشخص نمودن پاره‌ئی از اصول و مبادی بکه شیعیان بعنوان اصول عقلی استخراج و یا پایه‌گذاری کرده‌اند می‌تواند زمینه برای جنبشی حیاتی از درون خود اسلام و بدون دخالت عواملی که با روح فکری و علمی اسلامی مغایرت دارد آماده سازد تا از طرفی نیروی اصیل اسلامی حیات مجدد یابد از طرفی دیگر خواسته‌های دینی انسان‌های بی‌علاقه مناسب زمان و پیشرفت بشر جوابی قانع کننده بدست آورد.

* * *

پس از ذکر اجمال این دلایل شاید طرح يك مسئله در سنت شرق و غرب و بیان حل آن از طرف دانشمندان غربی و شرقی لااقل بتواند عملاً پاره‌ئی از ادله مزبور را روشن سازد

منظور طرح يك مسئله حقوقی و اخلاقی مبتلا به می باشد . یعنی تنافی وظایف و یا عبارت دیگر تنافی مواردی که در آن وظیفه‌ئی در مقابل وظیفه دیگر و بمثال مکتب اخلاقی ارزشها خیلی مختصراً عرض خواهم کرد در حالیکه ارزش اخلاقی متعارضاً در مقابل ارزش اخلاقی دیگری واقع شده باشد. برای روشن شدن محل نزاع در مسئله مورد نظر قبلاً توجه دادن به فرق بین فضیلت و وظیفه و ارزش اخلاقی ضروری است .

هرگاه وقوع عملی اخلاقی از عامل بطور تصادفی نبوده معلول اراده‌ئی باشد که برای ایجاد نوع چنین عمل تربیت شده است ، در این صورت آن حالت ارادی را ما به لسان امروز فضیلت می گوئیم و بلسان اسلامی آن حالت نفسانی را نیز فضیلت می گویند .

این طرز دید اخلاقی مکاتب یونانی و مکاتب اخلاقی اسلامی است . در چنین فضائل مثلاً فضیلت شجاعت عفت تامادامیکه صفت نفسانی به حساب می آیند تنافی و تراحمی نیست و از بحث ما خارج است. اما خود عمل از لحاظ لزوم صدور یا ترك آن از انسان وظیفه نام دارد .

در بین مکاتب اخلاقی اروپائی قول به وظایف اخلاقی منتسب به « کانت » می باشد . تراحم و تعارض در بین وظایف متصور و مورد بحث است . در جنب

فضیلت و وظیفه يك جلوه اخلاقی دیگری هم که «ارزش» نام دارد و آن نفس امر اخلاقی من حیث هویعنی صرف نظر از حالت نفسانی و صرف نظر از لزوم انجام یا ترك آن را «ارزش» میگویند. مانند بدی، شجاعت، عفت و غیره. این طرز دید اخلاقی و این نامگذاری به پایه گذاران مکتب ارزشها «مارك چل» و «نیکلای ها فمن» منتسب می باشد. در بین این ارزشها نیز تضاد متصور و مورد نزاع است.

پس از بیان این مقدمه اصل مسئله باین صورت مطرح است که هرگاه در موردی دو وظیفه یاد و ارزش اخلاقی یا حقوقی بطوری در مقابل یکدیگر قرار گرفته باشند که عامل فقط قادر به انجام یکی از آنها بوده و ناگزیر بترك دیگری است در چنین صورتی عامل مذکور بعلت ترك وظیفه دوم یا زیرپانهادن ارزش دوم که ناگزیر است، معقول محسوب می شود و باید مورد ملامت و احياناً مجازات واقع گردد، یاراه حلی برای آن متصور است.

یونانیان و حتی علمای مسیحی از ملل گذشته چنین تضادی را به تضاد امر اخلاقی و غیر اخلاقی یعنی تضاد اعمال ستوده با هواها برگردانیده قائل به تضاد و تراحمی بیان دو امر اخلاقی نبوده اند، و بالاقل راه حلی برای آن پیشنهاد نکرده اند. کمانت در کتاب «متافیزیک اخلاقی» خود این مسئله را مطرح می کند و به این دلیل امکان هر تضاد و حتی دو وظیفه اخلاقی را درست نمی داند به عقیده وی وظیفه عبارت است از يك اصل و قاعده عقلی. و تضاد و تراحم دو قاعده عقلی که در زمان واحد هر دو ضرورت اجرائی داشته باشند متصور نیست. چون عقل دو قاعده عقلی متضاد را در خودش نمی پذیرد. چون در چنین صورتی دیگر يك از آنها نمی توانند قاعده عقلی باشند بنابراین تراحمی که بین وظایف مشاهده می شود در واقع ناشی از تعارض بین ادله آنها است کمانت پس از تفحص عقلی می گوید: خواهیم دید که دلیل یکی از

آن دو وظیفه درمقابل دلیل دیگر قدرت کافی برای ایجاد وظیفه ندارد . یعنی برای خلق قاعده عملی ندارد و ازاین رواصلا آن دلیل ، دلیل نیست .

قول به طبقه بندی (ادله و ظایف) و حل مشکل را کانت اینطور پیشنهاد می کند که : هرگاه دو دلیل از این ادله متعارض یکدیگر گردند ، عقل عملی نمی گوید که باید تکلیف قوی تر قدرت خود را حفظ کند بلکه می گوید دلیل قوی تر است که میدان را نگاه می دارد .

بنابراین نتیجه این راه حل اینست که اصلا دو وظیفه متوجه عامل نگشته تا اینکه بترك یکی مقصرواقع گردد ولی این راه حل فقط باطرز اندیشه کانت و نظام فکری وی تناسب دارد که تمام وظایف را چون قواعدی به عقل عملی برمی گرداند و از نظر وی ایجاد دو قاعده متضاد در نظام کلی وظایف امکان ندارد . ولی این حل در مورد مکاتبی که وظایف را بصورت قاعده ناشی از عقل عملی نمی بینند و یا لااقل مقعی برتر از نیروی فرد مثل اجتماع یا نیروی مقننه الهی و بشری قائلند ، مورد استعمال ندارد .

« نیکلای هافمن » یکی از پایه گذاران (مکتب ارزشهای اخلاقی) تضاد و تراحم ارزش اخلاقی را با ارزش اخلاقی دیگر جزء مشکلات متافیزیکی اخلاق بحساب می آورد ، و برای حل آن ارزش ها از لحاظ قوت و ضعف به مدارجی درجه بندی می کند . او می گوید : در چنین موردی باید فرد عامل بر طبق حسی که از ارزش های اخلاقی دارد ارزش قوی تر را انجام دهد و از ارزش ضعیف تر چشم به پوشد ، ولی بلافاصله اعتراف می کند که در چنین صورتی فرد عامل يك ارزش اخلاقی را ولو ارزش ضعیف تر پایمال نموده و اخلاقاً مقصر محسوب می شود ، و این امر که انسان در چنین حالتی در هر حال تقصیر کار خواهد بود می گوید بمنزله سرنوشت انسان

است . این راه البته مبنی بر فکر و اندیشه مسیحیت است .

در مورد گناه فطری که خواه ناخواه انسان گناهکار است منتهی براساس ۱۰۰۰۰۰ در این وقت آیه الله کمره ئی بادر نظر گرفتن وقت گفتند خوبست برای ادای فریضه یوم الجمعة آماده شویم و ناطق تنها دودقیقه مهلت خواستند تا نتیجه کلی بحث را اعلام نمایند).

من می خواستم در مقابل این ادله ئی که « کانت » و علمای اروپائی آورده اند طرز بیانی را که ما از علمای اسلام بخصوص از مجتهدان شیعی وبخصوص از شیخ مرتضی اعلی الله مقامه میشود از آن استفاده کرده ، در حل این مشکل ، عرض کنم ولی سروته آن را هم آورده و می گویم : با این دلایل که تاکنون ذکر شد دانشگاه « کلن » در آلمان از چندین سال قبل به این طرف با پشتیبانی مقامات مسئول دانشگاه (مرکز تحقیقات علوم و عقاید شیعی) در آلمان تأسیس کرده و تاکنون بالغ بر ۸۰۰۰ جلد کتاب شیعی از فقهی ، اصولی ، کلامی و غیره هر چه هست در مؤسسه ئی که قبل از آن حتی يك کتاب شیعی هم وجود نداشت جمع آوری کرده است : از یکسال پیش که این جانب توفیق گزارش این امر را در کنگره خاورشناسان آلمان حاصل نمودم تاکنون مرتباً از طرف دانشگاه های دیگر مکاتباتی با دانشگاه می شود مبنی بر سئوالاتی در امور شیعی و یادانشجویان و کسانی از آنجا می آیند با این کتب کار می کنند و الان کتب و رساله های متعددی در امور شیعی در جریان است .

قاعده لطف از نظر شیخ طوسی

میتوان گفت دانشمندان و متکلمین اسلامی تا پیش از زمان خواجه نصیرالدین طوسی تفکیک و تنظیم کامل در باره قاعده لطف و قواعد مشابه آن انجام نداده‌اند، بلکه برای بدست آوردن مطالب کافی بایستی مباحث گوناگونی را که مطرح کرده‌اند بررسی نموده. بهر حال درباره رابطه تکلیفی خداوند با بندگانش میتوان سه قاعده مهم را در نظر گرفت که گذشتگان اهمیت بسزائی درباره آنها ابراز کرده‌اند. ضمناً قاعده دیگری بنام «قاعده صلاح» نیز در آثار آنها دیده می‌شود که بنظر ما میتوان در یکی از قواعد سه‌گانه بررسی شود. قواعد سه‌گانه بقرار ذیل است:

۱- قاعده عدل.

۲- قاعده لطف.

۳- قاعده اصلح.

ما برای توضیح قاعده لطف از نظر شیخ طوسی مجبوریم دو قاعده دیگر را

بطور اختصار مورد بحث قرار بدهیم^۱

قاعده لطف

در باره قاعده لطف مباحث زیادی میان متفکرین اسلام صورت گرفته و تاریخ بس طولانی داشته است . این قاعده هم بنابگفته خود شیخ طوسی در میان امامیه مطرح بوده است . وهم بانظر به آثار پیش از شیخ روشن می شود که قاعده لطف حتی پیش از تولد شیخ مورد بحث بوده است . برای اطلاع از تاریخ اجمالی و نظریات مختلف در باره قاعده مزبور عبارات ذیل را از علی بن اسماعیل اشعری متوفای سال ۳۳۰ هجری که تقریباً ۵۵ سال پیش از ولادت شیخ بوده است نقل می کنیم . اشعری چهار نظریه معروف در قاعده لطف را چنین نقل میکند :

« نظریه اول - از بشر بن المعتمر است و میگوید : برای خداوند لطفی است که اگر در باره کسی که میداند ایمان نخواهد آورد روا بدارد ، آن شخص ایمان خواهد آورد ، ولی برای خدا اعمال این لطف واجب نیست . و اگر خدا چنین لطفی را روا بدارد و آن اشخاص ایمان بیاورند ، شایسته پاداش همان ایمان خواهند بود که اگر بدون جریان قاعده لطف متصف بایمان می شدند . و برای خدا لزومی ندارد که اصلح (شایسته ترین طرق را) برای آنها انتخاب کند ، زیرا شایستگی نهایی ندارد ، توانائی خداوند به اعطای شایستگی بی نهایت میباشد، تنها لطفی

۱- در ص ۸۹ از کتاب تلخیص الشافی چاپ نجف در یکی از مباحث میگوید ، اگر روش ما درباره قاعده لطف چنین باشد سوال مزبور از بین میرود ، و اما کسانی از اصحاب ما که روش دیگری در بعضی از احکام « قاعده لطف » درند ممکن است بگویند

۲- از معتزلی های معروف متوفای ۲۱۰ ه در بغداد

۱- نویسنده دانشمند پیرامون قاعده عدل و اصلح و همچنین در توضیح قاعده « لطف » به تفصیل بحث کرده اند و جادارد که جداگانه نیز چاپ شود . در اینجا فقط آنچه مربوط به شیخ و همعصران او و هدف ماست آورده میشود (د)

که دربارهٔ بندگان میکند آن است که وسائل روش دینی را برای آنان آماده بسازد و موانع را در راه تکالیفی که بآنان مقرر فرموده است برطرف نماید . و این کار (لطف) را هم دربارهٔ آنها انجام داده است .

نظریهٔ دوم - از جعفر بن حرب است . او میگوید : خداوند دارای لطفی است که اگر دربارهٔ کفار روا ندارد همهٔ آنها با اختیار ایمان می‌آورند ، ولی آن پاداش را سزاوار نخواهند بود که بدون لطف شایستهٔ آن می‌گشتند . و « اصلح » همان است که خداوند دربارهٔ بندگان عمل کرده است ، زیرا خداوند عالی‌ترین و شریف‌ترین منزلت‌ها و بهترین و زیاده‌ترین پاداش‌ها را به بندگان تثبیت فرموده است . ولی میگویند جعفر بن حرب از این نظریهٔ خود برآی اکثریت هم مکتبانش عدول کرده است .

نظریهٔ سوم - اکثریت متعزله میگویند : خداوند بآن لطف قدرت ندارد که اگر آن را عملی میکرد همهٔ کسانی را که میدانند ایمان نخواهند آورد ایمان می‌آوردند . و برای او آن لطف نیست که اگر روا میداشت همه ایمان می‌آوردند تا گفته شود توانائی آن را دارد یا ندارد . خداوند دربارهٔ همهٔ بندگان شایسته‌ترین (اصلح) روش را که مربوط به دین آنها بوده و نهایت انگیزگی را دارا باشد انجام داده است ، و از چیزی که در انجام تکلیف مورد احتیاجشان باشد مضایقه نکرده است « و بطور کلی هر چیزی که در متمکن ساختن آنها برای عمل به تکلیف و استحقاق پاداش موعود مؤثر باشد خداوند برای آنان هموار ساخته است ».

نظریهٔ چهارم - از محمد بن عبدالوهاب الجبائی است ، او میگوید : خداوند آن لطف را ندارد که اگر دربارهٔ کسی که میدانند ایمان نخواهد آورد روا میداشت او ایمان می‌آورد . خداوند آنچه که دربارهٔ دین بندگان شایسته‌ترین راه است

تعیین و هموار ساخته است . و اگر در علم خداوندی لطفی بود که با اجرای آن همه ایمان میآوردند و صالح می‌گشتند، اگر از چنین لطفی مضایقه میکرد در حقیقت فساد آنها را خواسته است، ولی او آن توانائی را دارد که دربارهٔ بندگان کاری کند که موجب افزایش اطاعت و استحقاق پاداش بیشتری برای آنها باشد اما انجام چنین کاری برای او لازم نیست ، چنانکه ترك این کار هم باعث آن نمیشود که دعوت خداوندی بندگان خود را بسوی ایمان بیهوده باشد .^۱

قاضی عبدالجبار که یکی از رؤسای متعزله است میگوید :

«هنگامیکه ما این اصول را شناختیم و توانستیم هرگونه قبح و زشتی را از کارهای خداوندی نفی کنیم ، اثبات کردیم که خداوند آنچه را که بر او لازم است انجام میدهد ، و آنچه را که نیکو و مقتضای احسان است عمل میکند « اکنون » میتوانیم درك کنیم که در مجموعهٔ مسائل مزبوره آنچه که مربوط به تکالیف مقرره بوسیلهٔ پیامبران است وجود دارد ، زیرا چون خداوند میداند که صلاح بندگان در امور است که آنان بوسیلهٔ عقول خودشان نمیتوانند آنها را درك کنند ناچار بایستی کسانی را در میان آنها برانگیزد که امور مزبوره را بآنها بفهمانند . این کار که خداوند انجام میدهد از باب برطرف کردن موانع از ایمان و عمل به دستورات اوست . این اصل جزء « قاعدهٔ » عدل است^۲ و نیز میگوید : « زیرا هنگامیکه خدا میداند که صلاح بندگان یکی از امور مربوط است و خود بندگان آن را از ره عقل نمیتوانند درك کنند ناچار است که کسی را برانگیزد که آن امور را برای بندگان بفهماند این مطلب مطابق قانون عدل است ، هنگامیکه بعثت انبیا و ابلاغ قوانین مشمول قاعده عدل بوده باشد و عده و تهدید نیز مشمول (قانون عدل) خواهد

۱- مقالات الاسلامین ج ۱/ ص ۲۸۷ و ۲۸۸- ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری .

۲- المحيط یا التکلیف - قاضی عبدالجبار ص ۲۲

بود. و همچنین هنگامیکه واجب شد خداوند مصالح ما را بیان کند بایستی قاعده «منزله بیش منزلتین» را نیز ابلاغ فرماید، زیرا ابلاغ مزبور مربوط به «لطف و صلاح» است.^۱ با ملاحظه عقاید اشاعره که از شهرستانی نقل کردیم روشن میشود که دو گروه معتزله و اشاعره در مسائل «عدل» و «لطف» چه اندازه بایکدیگر اختلاف دارند.

برای تکمیل نظریات دو گروه مزبور عبارتی چند از ابن باقلانی که از مشاهیر اشاعره است نقل می‌کنیم: «اگر کسی بگوید: آیا در توانائی خداوندی لطفی وجود دارد که اگر در باره همه آنان که میدانند کافر از دنیا خواهند رفت جاری کند ایمان می‌آورند؟

گفته میشود: نبی، خداوند به چنین لطفی توانائی دارد.

اگر بگوید: شما باین لطف چگونه اعتراف می‌کنید؟

گفته میشود: زیرا خداوند توانائی دارد که آنها را بایمان آوردن وادار بسازد، چنانکه می‌بینیم امثال آنها را بایمان آوردن توانا ساخته است، و گروه دیگر را به ضد ایمان کفر و گمراهی توانا بسازد. اگر در آنها قدرت به ایمان ایجاد کند لزوماً ایمان خواهند آورد.^۲

سپس ابن باقلانی بآیاتی اشاره میکند و چنین نتیجه میگیرد که خداوند میتواند لطفی در باره بندگانش اجرا کند که همگی ایمان بیاورند. دوباره در فصل بعدی به آیه «ولو شاء ربك لامن من في الارض كلهم جميعا» استدلال کرده مدعی خود را اثبات میکند. سپس میگوید: اگر کسی بگوید: آیه مزبوره دلالت بر اینکه اگر خداوند

۱- مدرك مزبور

۲- التمهيد ص ۳۳۹ و ۳۴۰ تأليف ابوبكر محمد بن طيب باقلاني (۳۳۸-۴۰۳)

با مشیت خود آنان را بایمان و ادا کند ایمان آنها از روی کراهت خواهد بود. در جواب این اعتراض میگوید: بنابتوهم شما اگر خداوند مطابق آن آیه که میگوید: «ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض» معیشت مردم را افزایش بدهد گمراهی و تعدی آنان نیز از روی کراهت خواهد بود... پس از بیان اعتراضات و پاسخها بالاخره بدون اخذ نتیجه روشنی سخن خود را پایان میدهد و روشن نمیکند که آیا برای خداوند لازم است که مردم را درباره هدایت مشمول لطف بسازد یا نه؟ در فصل هدایت و ضلالت هم بیان جریان امور هدایت را نموده و چیز دیگری نمیگوید.

این بود حاصل عقائد معتزله و اشاعره درباره «قاعده لطف» که ضمناً قاعده صلاح و «اصلاح» را هم متذکر شده اند. ما مجموع عقائد آنها را در چند شماره خلاصه می کنیم:

عقائد اشاعره

- ۱- قانون عدل بهیچ وجه برای خداوند حتم و لازم نیست.
- ۲- قاعده لطف خدا درباره بندگان ضروری نیست اگرچه ممکن است مطابق تفضل و احسان خود رفتار نماید.
- ۳- قاعده صلاح و اصلاح هم مانند بندگان دوقاعده فوق برای خدا لازم المراجعة نیست.
- ۴- خداوند بهیچ وجه ستمکار نیست.

۵- برانگیختن پیامبران به خدا واجب نیست، اما اگر آنها را برای هدایت مردم برانگیخت واجب است که آنان را با معجزات تأیید نماید. ولی ضمناً نمیگویند

خداوند نمیتواند عدل و لطفی داشته باشد ، بلکه میگویند برای او واجب نیست .

عقائد معتزله

۱- مطابق چهار نظریه که از مقالات الاسلامیین نقل کردیم اختلاف زیادی میان آنها و نظریات اشعریین دیده نمیشود .

۲- قاضی عبدالجبار حاکمیت عقل را قبول میکند .

۳- انجام اموری را برای خدا لازم میدانند .

۴- برانگیختن پیامبران برای او لازم است .

۵- قاعده « عدل » بمفهوم وسیع آن وجود دارد و برای خدا لازم است که در تمام امور باعدالت رفتار کند .

۶- لطف و صلاح واقعیت دارد و برای خدا لازم است که صلاح بندگان را مراعات کرده درباره آنها لطف داشته باشد .

قاعده اصلح

بعضی از معتزلی عقیده خداوند بایستی آنچه را که درباره بندگان شایسته تراست انجام بدهد^۱ این مسئله نیز مورد اختلاف است گروهی میگویند : چون مفهوم اصلح بینهایت است و خداوند برای ایجاد اصلح توانائی بی نهایت دارد در صورتیکه نوع انسانی متحمل اصلح بینهایت نیست ، لذا این مفهوم مانند لطف و عدل نیست که برای خداوند لازم باشد .

در کلمات شیخ طوسی این مطالب باصراحت برگذار نشده است (در کتابهای تلخیص الشافی ، الغیبه ، عدة الاصول ، تبیان) خواه نصیر طوسی میگوید : « گاهی اصلح بعلت وجود انگیزه و نبودن مانع برای خدا واجب است . »^۲ ملاعلی قوشچی

۱- شرح تجرید - ملاعلی قوشچی - مبحث لطف و اصلح

۲- مدرک مزبور

در شرح این مطلب مفاسدی را متذکر میشود که اگر اصلح برای خدا لازم باشد مفاسد مزبور بوجود خواهد آمد. ما این بحث را در مطلب هشتم متذکر خواهیم شد.

تعریف لطف و نظر شیخ طوسی درباره آن

شیخ طوسی قاعده لطف را بطور کلی پذیرفته و مسائل اساسی زیادی را به همین قاعده مبتنی میسازد. بانظر به تعریف قاعده لطف و علت لزوم آن به خداوند که ذیلا متذکر خواهیم گشت روشن میشود که مدلول این قاعده بسیار وسیع و گسترده منظور شده و میتوان گفت: شامل آماده کردن هر گونه مقدمه برای هر گونه تقرب انسان با طاعت و دوری از معصیت میباشد.

ما اولاً قاعده لطف را از نظر شیخ طوسی تعریف کرده سپس با استدلال بلزوم آن می پردازیم. آنچه که از مجموع سخنان شیخ طوسی در پنج کتاب مهم او (عهده، تلخیص شافی، غیبه، تمهید) بدست میاید بقرار ذیل است:

۱- «لطف چیزی است که مکلف را به انجام واجب بر میانگیزد و از قبح بر کنار میکند.»^۱

۲- «آنچه که بلزوم ریاست (امامت) دلالت میکند این است که ریاست لطفی در واجبات عقلانی است بنا باین واجب است، مانند معرفت که هیچ مکلفی از وجوب آن بر کنار نیست.»^۲

۳- «آنچه که دلالت بوجوب امامت میکند قاعده ثابت شده «لطف» است. امامت لطفی است در تکلیف عقلی بطوری که بدون امامت تکلیف مزبور انجام نمیشود، بنا بر این امامت مانند سایر الطاف در معارف و غیر معارف امت که تکلیف

۱- التبیان ج ۶ جزء ۱۳ ص ۱۹۹ - شیخ طوسی تفسیر سوره یوسف آیه ۱۰۰ «ان ربی

لطیف لما یحشاء اندهو العلیم الحکیم»

۲- النبیة ص ۴ ابو جعفر محمد بن حسن الطوسی ص ۴

بآنها بدون الطاف شایسته نیست .^۱

۴- «آنچه که دلالت عقلانی به امکان نسخ میکند مطابق اصل ثابت شده‌ای است که میگوید : «عبادات شرعیه تابع مصالح و الطاف در واجبات عقلیه میباشد.»^۲ از مجموع بیانات فوق این تعریف اجمالاً بدست می‌آید که «لطف» عبارتست از آماده کردن هرگونه مقتضیات و دور ساختن هرگونه موانع از سر راه تکلیفی که عقول سلیم بشری آن را دریافته و خود را به عمل بآن ملزم می‌بیند . و همین تعریف با حذف بعضی از مناقشات لفظی مورد اتفاق اکثر امامیه و معتزله و مورد انکار اشاعره میباشد . میتوانیم این مطلب را با تعریف مشهور که اکثریت قریب باتفاق متکلمین آن را درباره «لطف» پذیرفته‌اند تأیید کنیم . علامه قاعده لطف را بدون نقل خلاف بقرار ذیل تعریف کرده است :

«لطف عبارت است از هر چیزی که مکلف بوسیله آن بانجام اطاعت نزدیکتر و از ارتکاب معصیت دورتر میشود . ولی در حدود اجبار و تمکین «مقصود از تمکین اینست که لطف نبایستی انسان را مانند آلت ناخود آگاه نموده و فعالیت ارادی دو را سلب نماید .»^۳

همین تعریف را ملا علی قوشچی نیز بیان میکند :

«لطف آنست که بنده را به انجام اطاعت نزدیک و از ارتکاب معصیت دور میکند.»^۴

تقسیم سه گانه لطف

خواجه نصیرالدین طوسی تقسیم محققانه‌ای در «لطف» صورت داده است که از شیخ طوسی در کتاب تمهید در باب لطف نیز دیده میشود «اگر لطف مربوط

۱- تلخیص الشافی ص ۶۹ چاپ نجف - شیخ طوسی ۲- عده الاصول - باب نسخ - شیخ طوسی

۳- کشف المراد - علامه (شرح تجرید خواجه نصیر) ص ۲۰۱ ۴- شرح تجرید ص ۶۲ ملاعلی قوشچی.



در خانه یکی از گروه ها

به کارهای خدا باشد، واجب است که آن کار را انجام بدهد. «مانند هموار ساختن فعالیت‌های عقلانی مکلف و ارسال پیامبران و تأیید آنها با معجزات» و اگر لطف مربوط به کار خود مکلف باشد واجب است که مکلف را بآن کار آگاه بسازد «مانند اینکه احتیاج به آموزش داشته باشد بایستی او را باین احتیاج متوجه بسازد» و اگر لطف مربوط به کار شخص ثالث بوده باشد، بایستی مکلف را باین مسئله آگاه بسازد که فلان وسیله انجام تکلیف را شخص ثالث مفروض میتواند ایجاد کند «مانند تعلیم». «^۱

دلیل لزوم لطف بر خداوند

اختلاف نظر مهمی در تعیین دلیل قاعده لطف میان متکلمین دیده نمیشود، از جملات گذشته این اختلات جزئی در دلیل لطف احساس میشود که معتزله «لطف» را از عدل خداوندی بهره برداری میکنند در صورتیکه امامیه آنرا باصل مستقلى که عموم فیض و لطف خداوندی است مستند میدانند. اگر دقت کافی در روش امامیه و معتزله انجام بدهیم باین نتیجه میرسیم که همه آنان قاعده لطف را به دلیل عقلی مستند میدانند. این دلیل عقلی بطور اجمال بدینقرار است :

«خداوند انسان‌ها را بانجام تکالیف معینی مأمور ساخته و از ارتکاب عده‌ای از امور که معصیت نامیده میشود نهی کرده است. این تکالیف که به اوامر و نواهی تقسیم میشوند بیهوده و بدون غرض نمیباشند، و میدانیم که خداوند مسنگنی تر از آن است که از اطاعت اوامر و نواهی سودی برای خود منظور کند یا ضرری از خود دفع نماید، این هدف و غایت «رضوان الله» یعنی به ثمر رسیدن شخصیت انسانی در حرکت به سوی ابدیت است که مربوط به خود انسان است. پس خداوند رشد و تکامل انسانها را میخواهد.

این غرض و غایت بدون ایجاد و تسهیل مقدمات مربوطه امکان پذیر نیست لذا این نتیجه بدست میآید که بایستی هر گونه وسیله‌ای که موجب هموار شدن راه عمل به قوانین و دستورات است خداوند از راه لطف مهیا بسازد، تا غرضی که از تکلیف‌بندگان منظور کرده است نقض نشود و تحصیل گردد، چنانکه صدور دستورات الهی از آن نظر عقلانی که میگوید: انسان مهمل نیست و برای تکامل به عرصه هستی قدم گذاشته است واجب و لازم می‌باشد.

نتایجی که شیخ طوسی از قاعده لطف گرفته است

۱- نظر بدلیل فوق تمام معارف الهی را که بشر تا حد امکان بایستی فرا بگیرد منشأ بیان و ابلاغش همان قاعده لطف است.

۲- تکالیف و دستورات بمقتضای لطف برای تکامل شخصیت انسانها لازم است.

۳- وجوب نصب پیشوا و امام مشمول قاعده لطف است.

۴- حجیت اجماع که یکی از مدارك حقوق و فقه اسلامی است قاعده لطف است. زیرا قاعده لطف است که اقتضا میکند خداوند از وقوع اهل حل و عقد «که کلامشان مسموع است» در خطا جلوگیری کند، این جلوگیری یا با بروز اختلاف صورت می‌گیرد و یا با وجود اتفاق که امام یکی از آنها خواهد بود.

مقدمه‌ای بر تلخیص الشافی شیخ طوسی

پس از درگذشت پیغمبر اسلام اختلافات گوناگونی میان مسلمانان پدیدار گشت که مهمترین آنها اختلاف در اصول دین و اختلاف در مسئله امامت بود. اختلاف در اصول از آنجا پیدا شد که مردم درباره صفات خداوند و عدالت و کلام او و همچنین قضا و قدر همداستان نبودند و اختلاف در مسئله امامت از آنجا ناشی گشت که برخی امامت را به اتفاق و اختیار امت و برخی دیگر بانص و تعیین صاحب شریعت اثبات میکردند.

بهمان اندازه که علوم اسلامی در نتیجه ترجمه آثار عقلی یونانی و سریانی و پهلوی عربی و همچنین کوشش دانشمندان در توسعه علوم مربوط به قرآن و حدیث افزون گشت، دامنه بحث در این مسائل وسیع تر گردید. اختلاف در اصول موجب پیداشدن مکتبهای مختلف کلامی مانند اشعری و معتزلی گشت و از اختلاف در امامت فرقه‌های مختلف مذهب شیعه و سنی بوجود آمد.

دانشمندان اشعری بیشتر توجه به قرآن و حدیث و علوم نقلی داشتند، در حالیکه معتزله با استفاده از علوم یونانی بافکار اسلامی رنگ فلسفه داده بودند،

چنانکه این معنی در میان اهل علم شهرت یافته بود که هیچ معتزلی نمیتوان یافت که از فلسفه بی اطلاع باشد.

مذهب سنی تمایل به فکر اشعری پیدا کرد، درحالیکه شیعه با افکار معتزلی بیشتر سازگار بود و از این جهت است که در بسیاری از مسائل شیعه و معتزله باهم هم آهنگ هستند و حتی دانشمندان اهل سنت خود تصریح کرده اند براینکه شیعه در بیشتر از مسائل اصولی موافق با معتزله است و فقط در برخی از مسائل با آن مکتب اختلاف دارد و آن هم مربوط به مسئله امامت است و این مسئله بفروع بیشتر نزدیک است تا باصول. و حتی در همین مسئله «امامت» برخی از معتزلیان موافقت خود را با شیعه اظهار کرده و علی را بردیگریاران پیغمبر مقدم داشته اند. و شکی نیست که بیشتر آنان صریحاً امامت علی را افکار کرده اند و همین موجب گردیده که تمایل شیعه باعتزال مورد طعن قرار گیرد.

دانشمندان بزرگ اعتزال از طرفی آراء و افکار هواخواهان عثمان را ذکر میکردند و از طرفی دیگر بذکر مقالات پیروان علی میپرداختند باین مناسبت مسئله امامت از مسائلی بود که بسیار مورد توجه هر دو گروه یعنی شیعه و معتزله قرار گرفته بود زیرا این دو گروه بودند که میتوانند که آنچه که در این مسئله منقول است رنگ عقی بآن بدهند.

اگر نظری به فهرست ابن ندیم بیفکنیم می بینیم از طرفی دانشمندان معتزلی همچون «بشر بن معتمر» و «ضرار بن عمر» در مسئله امامت کتاب تألیف کرده اند و از طرفی دیگر بزرگان شیعه همچون هشام بن حکم و محمد بن نعمان معروف به (مؤمن الطاق) کتابی بنام امامت داشته اند. بزرگان شیعه ناچار بودند در کتاب امامت خود مسئله امامت را بروش مورد اعتقاد خود اثبات کنند و در ضمن کتابهای امامت مخالفان خود را نیز نقض نمایند مثلاً «ابو عبد الله بن مملک اصفهانی» که از متکلمان شیعه بود

با ابوعلی جبائی دانشمند معتزلی مباحثاتی بر سر مسأله امامت داشت و بدین مناسبت خود کتابی بنام «امامت» نوشت و کتاب امامت ابوعلی جبائی را نقض کرد. این رد و ایرادات دانشمندان شیعی و معتزلی گاه از حد متعارف تجاوز میکرد. چنانکه دوتن چند بار يكديگر را نقض میکردند. مثال کامل این مطلب را میتوان در ابو جعفر ابن قبه رازی متکلم شیعی و ابوالقاسم کعبی بلخی دانشمند معتزلی جست.

ابوالحسن سوسنگردی میگوید: من پس از زیارت حضرت رضا در طوس نزد ابوالقاسم بلخی به بلخ رفتم و کتاب «الانصاف فی الامامیه» ابن قبه را باو نشان دادم او کتابی بنام «المسترشد فی الامامه» را در رد آن نوشت سپس آنرا به «ری» نزد ابن قبه آوردم او کتابی بنام «المستثبت فی الامامه» نوشت و المسترشد را نقض کرد، من آن را نزد ابوالقاسم آوردم او ردی بر آن بنام «نقض المستثبت» نوشت و چون به ری برگشتم ابن قبه در گذشته بود.

* * *

از میان متکلمان معتزله جاحظ بیش از دیگران مسأله امامت را مورد بحث قرار داد. او در کتابها و مقالاتش از جمله کتاب «العثمانیه» خرده گیریهای بر شیعه در این مسأله نمود. جاحظ در کتاب دیگر خود که بعنوان «فضيلة المعتزله» نوشت شیعه را بسیار مورد انتقاد قرار داد. در این میان یکی از متکلمان بزرگ معتزله که بعلمی از آنان کناره گیری کرده بود معروف به «ابن راوندی» در صدد دفاع از مسأله امامت برآمد.

او هم خود کتابی در امامت نوشت و هم در کتابی تحت عنوان «فضیح المعتزله» به رد گفتار جاحظ پرداخت. از کتاب جاحظ و ابن راوندی اثری در دست نیست ولی دانشمند دیگری از میان معتزلیان بنام ابوالحسن خیاط کتابی بنام «الانتصار»

نوشت و در آن از جاحظ دفاع کرد و به رد گفتار راوندی پرداخت. از این کتاب میتوان دریافت که جاحظ و ابن راوندی چه مطالبی در کتابهای خود مطرح ساخته بودند . ابن راوندی می‌گوید: جاحظ هر نوع حق و باطلی را در کتاب خود گرد کرده و به شیعه نسبت داده و با این رفتار خودنه تنها بطعن شیعه بلکه به طعن اسلام پرداخته است . و نیز گوید مطالبی که اهل اعتزال از جمله جاحظ در آثار خود نوشته‌اند اثری در دل‌های عوام باقی گذاشته و موجب پایمالی حق شیعیان شده و از جهت آنکه بیشتر از شیعیان از علم و کلام خود را بر کنار می‌دارند خطاهای فاحش مقالات اهل اعتزال بلامعارض مانده است .

خیاط می‌گوید که ابن راوندی «امامت» را تألیف کرد و در آن به طعن مهاجر و انصار پرداخت و اظهار کرد که پیغمبر شخص معینی را با اسم و نسب خاصی جانشین خود گردانید و فرمان داد که او را پیشوای خود قرار دهند و پیرو او باشند و کسی را بر او مقدم ندارند و او را نافرمانی نکنند ، سپس همه بجز عده خیلی محدود پنج یاشش تن اجماع کردند بر اینکه آن شخص را از مقامی که پیغمبر تعیین کرده بود بر کنار دارند و دیگری را بر جای او بنشانند و در نتیجه فرمان رسول خدا استخفاف ورزیدند و به عمد او را نافرمانی کردند .

و باز ابن راوندی اظهار داشت پیروان علی معتقد بودند که مسلمانان از آن جهت با ابوبکر پس از وفات رسول بیعت کردند که در میان آنان افراد فراوانی بودند که در نهان کفر می‌ورزیدند و علی را دشمن می‌داشتند . زیرا او بستگان و خویشان آنان را در غزوه‌ها بقتل رسانیده بود .

ابن راوندی چنانکه اشاره شد خود از بزرگان متکلمان اهل اعتزال بوده که از آنان دوری جسته است و بهمین جهت اهل اعتزال از او بزشتی یاد می‌کنند و حتی

می‌گویند همین کتاب «امامت» را در برابر گرفتن سی دینار نوشته است ولی آنچه مسلم است ابن راوندی باتسلط خود بر مبانی کلامی توانسته بود که در برابر احتجاجات و استدالات متکلمان معتزلی بر علیه شیعه ایستادگی کند و این امر سخت بر آنان گران آمده بود تا اینکه قاضی عبدالجبار همدانی متوفی ۴۱۵ در دائرة المعارف کلامی خود که موسوم به «المغنی فی ابواب التوحید والعدل» است قست مهمی را اختصاص به مسأله امامت داد تا آنچه را که پیشوایان او مانند جاحظ و جبائی گفته بودند استوار سازد .

کتاب مغنی در بیست مجلد بوسیله قاضی عبدالجبار در مسجد رامهرمز املا شده است . در این کتاب مسائل مختلف علم کلام مورد بحث و تحلیل قرار گرفته و افکار و عقاید فرق اسلامی در آن نقد شده است .

کتاب مغنی بسیار زود در میان دانشمندان اسلامی شهرت پیدا کرد چنانکه ابوالعلاء معری شاعر نابینای عرب که سخت از مباحثات و مجادلات مذهبی بیزار بود باین کتاب و کتاب دیگر قاضی اشاره کرده است :

لولا التنافس فی الدنيا لما وضعت کتب التناظر لالمغنی ولا العمد

آخرین جزء کتاب مغنی جزء بیستم اختصاص به مسأله امامت داده شده و در آن این مسأله بطور تفصیل مورد بحث و نقد قرار گرفته است . همین فراوانی مطالب و وسعت دامنه بحث در کتاب مغنی موجب گردید متکلمان اهل سنت در مسأله امامت دیگر خود را زحمت ندهند و باجمال برگزار کنند و تفصیل را به کتاب قاضی عبدالجبار ارجاع دهند و با احتمال قوی آنجا که جوینی می‌گوید قاضی و پیشوایان دیگر ما کتابهایی مبسوط در امامت تألیف کرده‌اند که مستبصر را اقناع می‌کند نظر به قسمت امامت کتاب مغنی داشته است .

همدانی در این کتاب مباحث مختلف را مطرح ساخته و در هر یک احتجاجات

امامیه را که از آنها تعبیر به شبهات می‌کند نقل کرده و آنها را پاسخ داده است. او نخست سخن از وجوب امامت را بمیان می‌آورد و آن را عقلی می‌داند نه سمعی و در مورد نص بر امامت گوید که از راه عقل و سمع ثابت نمی‌شود و درباره اینکه چه شخصی شایستگی امامت دارد او معتقد است که امام باید عادل باشد و امامت فاسق روا نیست.

او سپس درباره امامت ابوبکر و عمر و عثمان سخن می‌راند و مطاعنی را که در باره هر یک از طرف مخالفان وارد شده نقل و رد میکند. او از خوارج و غلاة و همچنین از امامت علی و حسن و اقاویل زیدیه نیز در این کتاب بحث می‌کند و بسیاری از وقایع تاریخی و مسائل کلامی را بمناسبت یادآور می‌گردد.

قاضی عبدالجبار همدانی در بیشتر موارد منقولات خود را به شیوخ خود یعنی پیشوایان معتزله منسوب می‌دارد و از میان آنان جاحظ و ابوعبدالله جعل و ابو علی جبائی و ابوهاشم جبائی و ابوالقاسم بلخی بیشتر بچشم می‌خورد و در موارد نقل مقالات فرق شیعه از گفته ابومحمد حسن بن موسی نوبختی استشهاد می‌جوید.

شکی نیست که فصل امامت از کتاب مغنی بر شیعیان بسیار گران آمده و آنان در دفاع از خود بر آمده‌اند. دانشمندای بنام محمد بن احمد بن علی بن الولید که از متکلمان زیدیه بوده رساله‌ای در رد کتاب مغنی نوشته و آنرا «الجواب الحاسم المغنی لتشبه المغنی» نامیده و بیشتر توجه این دانشمند مواردی بوده است که قاضی عبدالجبار در آن با زیدیه مخالفت ورزیده است.

ولی مهمترین جوابی که به قسمت امامت کتاب مغنی داده شده جواب سید مرتضی علم‌الهدی است. سید مرتضی از بزرگان شیعه و از بنیان‌گذاران کلام و اصول فقه شیعه است. او و برادرش سید رضی همچون دو ستاره‌ای در تاریخ تشیع

درخشنده‌گی دارند و بی‌جهت نبوده که ابوالعلاء معری در مرثیه پدرشان گفت:

ابقیت فینا کو کبین سنا هما فی الصبح والظلماء لیس بخاف
ساوی الرضی المرتضی وتقاسها خطط العلی بتناصف و تصاف

سید مرتضی در سال ۳۵۵ هجری بدنیآ آمد و شعر و ادب و بلاغت را نزد ابوعبدالله مرزبانی و فقه و کلام و تفسیر را نزد شیخ مفید از بزرگان شیعه آموخت و در سال ۴۳۶ دیده از جهان بریست در حالیکه آثار بسیار ارزندای از خود بجا گذاشت. کتاب شافی از مهمترین آثار سید است. در رد بخش امامت کتاب «المغنی» قاضی عبدالجبار مییاشد.

مؤلف در آغاز بدرخواست یکی از کسانی که کتاب قاضی را مورد مطالعه قرار داده اشاره میکند و سپس به نقل گفته‌های مؤلف مغنی کرده و یک‌بیک را پاسخ داده است. بحث در باره مسائلی که در کتاب شافی مطرح شده از حوصله این مقاله خارج است، آنچه که مسلم است این است که کتاب شافی از مبسوط‌ترین کتابهایی است که مسأله امامت در آن بعنوان یک مسأله نظری مورد بحث و تحلیل استدلال قرار گرفته است.

گذشته از مباحثی که مربوط با امامت است بسیاری از مطالب دیگر که بتاریخ و رجال مرتبط است از کتاب شافی استفاده می‌گردد، برای نمونه میتوان چهره‌ای را که سید مرتضی از ابن راوندی نشان میدهد مثال آورد. ابن راوندی در میان مسلمانان بعنوان یک زندیق و ملحد شناخته شده است.

معتزلیان سخت بر او تاخته‌اند. زیرا او از زمره آنان بوده و سپس از آنان کناره‌گیری کرده و بدفاع از تشیع پرداخته است. در اینجا مجال آن نیست تا در باره اخباری که در باره ابن راوندی نقل شده بحث کنیم و جویندگان را به مقدمه کتاب «الانتصار» از پنیرگ که در سال ۱۹۳۵ در قاهره چاپ شده و مقاله «ریتر»

که در مجله Der Islam در سال ۱۹۳۱ و همچنین مقاله «کراوس» که در مجله Rivista Degli Studi Orientali در سال ۳۴ - ۱۹۳۳ منتشر شده حواله می‌دهیم.

سید مرتضی در موارد مختلف از کتاب خود به کتاب الامامه ابن راوندی استشهاد جسته، از جمله در مسأله عصمت ائمه و منصوص بودن آنان و نیز در مسأله حجت بودن امام در همه امور شرعی و عقلی و نیز در برابر آنان که گفته‌اند که ابن راوندی برای نخستین بار ادعای وجود نص بر امامت حضرت علی بن ابی طالب (ع) را کرده می‌گوید: او بدون دلیل ادعا نکرده و مخالفان خود را مجبور به پذیرفتن آن ننموده است و علت این اتهام را بدین بیان توجیه می‌کند که چون مخالفان شیعه کلامی در نصرت نص پیش از ابن راوندی نیافتند لذا او را متهم کردند که مبدأ ادعای نص است در حالیکه تصنیف و جمع مطلبی هیچگاه دلیل بر آغاز قول در آن نمی‌شود.

سید مرتضی ابن راوندی را از اتهامات معتزله مبری می‌دارد و در برابر آنان از او دفاع می‌کند مثلاً آنجا که قاضی عبدالجبار از شیخ خود ابوعلی جبائی نقل می‌کند که گفته است: بیشتر کسانی که مذهب شیعه را یاری کرده‌اند منظورشان طعن در دین و اسلام بوده است و تشیع را فقط وسیله‌ای برای این هدف قرار داده‌اند زیرا اگر با اظهار کفر والحاد می‌خواستند منظور خود را عملی سازند کسی از آنان نمی‌پذیرفت لذا این طریقه را نردبانی برای رسیدن به مقصود ساختند مانند هشام بن الحکم و طبقه او و مانند ابو عیسی و راق و ابو حفص حداد و ابن راوندی. سید مرتضی چنین بمدافعه می‌پردازد:

«ابن راوندی این کتبی را که اسباب بدنامی او شد بمقصد معارضه بامعتزله

و زور آزمائی با ایشان ساخته چه معتزله از آمیزش با او اظهار نفرت کردند و او را بقصور فهم و غفلت متهم نمودند و این جمله او را بر آن داشت که این کتب را منتشر نماید تا عجز معتزله را در نقض آنها آشکار سازد و انتقام خود را از آن فرقه بگیرد و الا ابن راوندی از این تألیفات علناً تبری می‌جسته و نسبت تألیف آنها را بخود انکار می‌کرده و بدیگری منسوب میداشته است، و شکی نیست که او در این عمل خطا کار بوده خواه بآنها اعتقاد داشته و خواه معتقد نبوده است.

کاری که ابن راوندی در این راه کرده نظیر عمل جاحظ یا نزدیک بآن است، و اگر کسی کتب عثمانیه و مروانیه و امامیه و رافضیه و زیدیه را که همه تألیف جاحظ است جمع آوری کند، می‌بیند که مؤلف آنها بر اثر اظهار آراء متضاد و رنگ برنگ سخن گفتن بچه درجه عظیمی از شک و الحاد و قلت تفکر در دین رسیده است.

هیچکس نمیتواند مدعی شود که جاحظ به محتویات این کتب عقیده نداشته و بگوید که چون او مقالات مردم و احتجاجات ایشان را نقل کرده بر او در این عمل جرمی وارد نیست چه اگر با این قبیل گفته‌ها بتوان مخالفین را قانع کرد نظیر آن را در حق ابن راوندی نیز میتوان گفت در صورتی که ابن راوندی در کتبی که نام او را پیش مردم زشت کرده هیچ‌گاه نمیگوید که من به این مذاهبی که حکایت کرده‌ام معتقدم و بصحت آنها ایمان دارم.

بلکه میگوید دهریه یا موحدین یا براهمه یا مؤمنین باصل رسالت چنین و چنان میگویند. اگر میشود گفت که بر جاحظ در دشنام گفتن بصحابه و ائمه و شهادت دادن بگمراهی و خروج ایشان از دین گناهی نیست و کلام او در این موارد بمنزله نقل قول و حکایت است بهمین ترتیب ابن راوندی هم مجرم نیست و بنابر قرینه فوق تهمتهائی که بر او وارد ساخته اند زائل میشود.

این تنها سید مرتضی نیست که ابن راوندی را از اتهامات معتزله تبرئه میکند بلکه ابو منصور ماتریدی سمرقندی پیشوای فرقه ماتریدیه در کتاب معروف کلامی خود «التوحید» در آنجا که به اثبات نبوت و رد منکران آن پرداخته از گفته‌های ابن راوندی استمداد جسته است.

نگارنده در مقاله «منابع تازه در باره ابن راوندی» که پیش از این از آن یاد شد فقراتی از کتاب «التوحید» را که از ابن راوندی بررد منکران نبوت نقل شده بفارسی آورده است.

پیشوایان معتزله در برابر رد و جواب شدید سید مرتضی بر کتاب مغنی خاموش بنشستند بلکه بدفاع از قاضی به نقض ورد گفتار رسید پرداختند چنانکه ابوالحسن صری شاگرد قاضی عبدالجبار کتابی نوشت و آن را بنام «نقض الشافی فی الامامه» موسوم ساخت.

و ابویعلی سلار بن عبدالعزیز در نقض بر آن کتابی بعنوان «النقض علی النقض» نوشت.

آنچه مسلم است آنکه کتاب سید مرتضی نه تنها نزد شیعه بلکه پیش سنیان نیز موقعیتی عظیم پیدا نمود. ابن الحدید دانشمند سنی معتزلی قرن هفتم و شارح (نهج البلاغه) در ذیل گفته حضرت علی (ع) «انه قد کان علی الامه والاحداث احداثا» که اشاره به عثمان است فصل مشبعی از کتاب المغنی و کتاب الشافی در مورد اتهاماتی که مردم بر علیه عثمان اقامه کرده‌اند نقل کرده است.

قسمت مهم از این فصل یازده طعنی است که دشمنان عثمان بر او وارد ساخته‌اند و قاضی عبدالجبار آن مطاعن را پاسخ داده و سپس سید مرتضی بر پاسخهای قاضی اعتراض نموده است.

باتوجه بمطالب فوق اهمیت مسأله امامت در کلام اسلامی روشن گشت و نیز آشکار گردید که کتاب مغنی قاضی عبدالجبار و شافی سید مرتضی هر يك از مهمترین و مبسوطترین کتاب احتجاج و مناظره در مسأله فوق بوده است .

همین اهمیت موجب گردید که شیخ طوسی کتاب شافی را خلاصه‌تر و ساده‌تر سازد تا بیشتر مورد استفاده شیعیان قرار گیرد . شیخ طوسی که از شاگردان سید مرتضی بود کتاب کلامی دیگر استاد خود را نیز که موسوم به «جمل العلم والعمل» است شرح کرده که نسخه منحصر بفردی از آن بشماره ۶۵۳۰ در آستان قدس رضوی موجود است .

تلخیص الشافی شیخ طوسی يك بار در سال ۱۳۰۱ قمری همراه با کتاب «الشافی» در تهران چاپ سنگی شده بود و اخیراً نیز چاپ مرغوبی از آن در چهار مجلد بوسیله سید حسین بحر العلوم صورت گرفته و در سال ۱۳۸۳ در نجف اشرف چاپ شده است .

شیخ طوسی در آغاز کتاب می‌گوید : من کتاب شریف سید مرتضی را مشتمل بر مسائل مهم امامت و محتوی ادله مورد اعتماد اصحابمان دیده‌ام . او در این کتاب به ذروه علیا و غایت قصوی رسیده و هر کس در این موضوع چیزی نوشته از او اخذ و اقتباس کرده و بساحت او فرود آمده است علاوه بر این در این کتاب شبهه‌های قدیم و جدید مخالفان استیفاء شده و سستی آنها آشکار گردیده است ، ولی او در این کتاب روش آنان که کتابهای دشمنان را نقض میکنند در پیش گرفته و مانند مصنفاتی که ادله را جداگانه مرتب می‌سازند و پرسشهای دشمن را استیفاء میکنند و سپس پاسخ میدهند رفتار ننموده است .

بدین جهت است که این کتاب فقط مورد استفاده آنان که در علم مبرز هستند قرار میگیرد و مبتدیان چنان که در خود این کتاب است از آن بهره‌ور نمیگردند . و

چون جماعتی از اصحاب مشتاق بودند که این کتاب تلخیص شود و مکررات آن ساقط گردد من عزم بر تلخیص آن گرفتم و در آغاز آن کیفیت اختلاف مردم را در امامت یاد کردم و در برخی از موارد احتجاجاتی افزون بر آنچه که در کتاب بود آوردم . نگارنده در این گفتار مجال آن را ندارد که به بحث در باره مطالب کتاب شافی و تلخیص الشافی بپردازد زیرا آن رشته سری دراز دارد و منظور از این مختصر این بود که روشن سازد که مسأله امامت چه گونه در میان ارباب علم کلام مطرح می گشته و کتاب سید مرتضی چه اهمیتی داشته است و نتیجه این گفتار آنکه شیخ طوسی که با تلخیص کتاب شافی آن اثر مهم را قابل استفاده برای مبتدیان و مستکملان ساخته، نه تنها خدمت بزرگی به شیعه کرده است بلکه يك مسأله مهم کلامی را به آخرین درجه بحث و نظر رسانیده است .

منابع و مشخصات آنها

- ۱- شهرستانی ، الملل والنحل ، ج ۱ ص ۲۴ (قاهره ، ۱۳۶۸)
- ۲- بزودی ، اصول الدین ، ص ۲۴۰ (قاهره ، ۱۳۸۳)
- ۳- جلال الدین دوانی ، شرح عقائد عضدیه ، ص ۷ (قاهره ، ۱۳۲۲)
- ۴- جاحظ ، العثمانیه ، ص ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ، (قاهره ، ۱۳۷۴)
- ۵- بغدادی ، الفرق ، ص ۱۶۴ (چاپ محمد محی الدین عبدالحمید بدون تاریخ)
- ۶- جاحظ ، الحيوان ، ج ۱ ص ۱۱ (قاهره ۱۳۵۶-۱۳۶۴)
- ۷- ابن ندیم ، فهرست (ترجمه فارسی چاپ دون تهران ۱۳۴۶)
- ۸- ابن ندیم ، فهرست ص ۳۲۸ و ۳۲۹
- ۹- ابن ندیم ، فهرست ص ۳۳۲
- ۱۰- نجاشی ، کتاب الرجال ، ص ۱۹۱ (تهران ، مرکز نشر کتاب ، بدون تاریخ)

- ۱۱- خیاط ، الانتصار ، ص ۷۸ (بیروت ، ۱۹۵۷)
- ۱۲- مأخذ پیشین ، ص ۱۳
- ۱۳- مأخذ پیشین ، ص ۱۲
- ۱۴- مأخذ پیشین ، ص ۷۵
- ۱۵- ابن المرتضی ، المعتزله ، ص ۹۲ (بیروت ، ۱۹۶۱)
- ۱۶- مأخذ پیشین ، ص ۹۸
- ۱۷- ابو العلاء ، لزوم مالایلزم، بنقل از تعریف القدماء بابی العلاء ص ۱۱۶ ،
(قاهره ۱۳۸۴)
- ۱۸- الارشاد ، ص ۴۱۱۰ (قاهره ، ۱۳۶۹)
- ۱۹- نقل از مقدمه امالی المرتضی، ص (۶ قاهره، ۱۳۷۳)
- ۲۰- نگارنده نیز در مجله یغما شماره ۱۱ و ۱۲/۱۳۳۷ و شماره ۱/۱۳۳۸ مقالاتی تحت عنوان «ابن راوندی» نوشته و پس از آن منابع تازه‌ای که در باره او گرد آورده بصورت مقاله‌ای تحت عنوان «منابع تازه در باره ابن راوندی» در مجله دانشکده ادبیات سال ۱۴ شماره ۱ منتشر ساخته است .
- ۲۱- الشافی ، ص ۱۳۱ (چاپ سنگی تهران ، ۱۳۰۱)
- ۲۲- الشافی ، ص ۶۵
- ۲۳- الشافی ، ص ۱۰۴
- ۲۴- الشافی ، ص ۹۸
- ۲۵- کتاب المغنی ، ج ۲ قسمت ۱، ص ۳۷ (قاهره ، الدارالمصریه للتألیف والترجمه) و کتاب الشافی ، ص ۱۲
- ۲۶- چون ترجمه این قسمت در کتاب خاندان نوبختی عباس اقبال (تهران ۱۳۱۱) آورده شده بود عیناً از آنجا نقل گردید.

- ۲۷- و نیز رجوع شود به کتاب التوحید (نسخه خطی کتابخانه کمبریج ، شماره ۳۶۵۱ اضافات) صفحه‌های ۲۰۵ ، ۲۰۳ ، ۲۰۱ ، ۱۹۸ ، ۱۹۱ ، ۱۹۰ .
- ۲۸- طبقات المعترله ، ص ۱۱۹
- ۲۹- ادب المرتضی ، ص ۱۳۶ بنقل از ریاض العلماء ، ص ۲۷۹ (نقل از مقدمه الذریعه شیخ طوسی)
- ۳۰- شرح نهج البلاغه ، ج ۲ ص ۳۳۳ - ۳۲۲ و ج ۳ ص ۶۹ - ۱ (قاهره ۱۹۶۴ - ۱۹۵۹).

دکتر محمد جواد مشکور - تهران

استاد دانشگاه

کتاب «المقالات و الفرق»

تصنیف سعد بن عبدالله ابی خلف اشعری

جناب آقای رئیس ! آقایان !

من میخواهم در این محفل علم و ادب یکی از قدیمترین نسخ عربی را در
باره مذاهب اسلامی معرفی کنم .

عنوان این نسخه «کتاب المقالات و الفرق تصنیف سعد بن عبدالله ابی خلف
الاشعری القمی» متوفی در سال ۲۹۹ یا ۳۰۰ یا ۳۰۱ هجری است . این کتاب که
اقدام کتب در فرق شیعه میباشد قدیمترین کتابهای فرق اسلام نیز به شمار میرود که
تاکنون به طبع رسیده است .

سعد بن عبدالله

مؤلف آن سعد بن عبدالله ابی خلف اشعری از بزرگان محدثان شیعه و از
شیوخ روایت محمد بن جعفر بن قولویه و از رجال حدیث شیخ الطایفه ابو جعفر
محمد بن حسن طوسی و از اصحاب حضرت امام حسن عسکری امام یازدهم شیعه

امامیه اثنا عشریه بوده است.^۱

نام وی در «رجال» شیخ طوسی و کتاب «الفهرست»^۲ وی و «رجال» نجاشی^۳ و «کمال الدین و تمام النعمه» شیخ صدوق آمده است. علامه حلی در رجال خود وی را مکنی به ابوالقاسم میدانند و مینویسد که وفات سعدبن عبدالله در روز چهارشنبه بیست و هفتم شوال سال ۳۰۰ هجری در ولایت رستمدر طبرستان (از نواحی آمل) واقع شده است.^۴

داستان ملاقات او را با حضرت امام حسن عسکری، شیخ صدوق ابن بابویه در «کتاب کمال الدین و تمام النعمه» به روایت محمدبن علی بن محمد حاتم النوفلی المعروف بالکرمانی آورده است.^۵ در کتب رجال اصل و نسب سعدبن عبدالله را از اشعریان^۶ عرب که ازیمن به شهر قم مهاجرت کرده اند دانسته اند.

۱ - رجال الطوسی طبع نجف ۱۹۶۱ م، ص ۴۳۱ و ۴۷۵

۲ - الفهرست شیخ طوسی نجف ۱۹۳۷ م، ص ۷۵

۳ - رجال نجاشی طبع بمبئی سال ۱۳۱۷ هـ، ص ۱۲۶

۴ - رجال علامه طبع تهران ص ۳۹، این ناحیه امروز بنام «رستمدر محله» معروف

است و از قراء آمل مازندران بشمار میرود.

۵ - کمال الدین و تمام النعمه طبع تهران ص ۲۵۱ - ۲۵۷. در رجال تقی الدین الحسن

ابن علی بن داود الحلّی (طبع دانشگاه، ۱۳۴۲) در باره سعدبن عبدالله چنین آمده است: «سعدبن عبدالله بن ابی خلف الاشعری القمی ابوالقاسم (جش) شیخ الطایفه و فقیهها و وجیهها سمع من حدیث العامه شیئاً کثیراً، لقی مولانا ابامحمد العسکری و بعض اصحابنا یضعف لقاء له و یقال حکایتة موضوعه. عاصره. ولم اعلم انه روی عنه. مات سنة ثلاثاً و قیل قبلها بسنه و قیل بعدها بسنه فی ولایة رستم». و نیز رجوع کنید به قاموس الرجال فی تحقیق رواة الشیعه و محدثیهم تألیف الشیخ محمد التقی التستری ج ۴ ص ۳۳۴ - ۳۳۹

۶ - اعیان الشیعه تألیف السید محسن الامین ج ۳۴ ص ۱۸۸ - ۱۹۲

علمای رجال و فهرست بیش از سی و شش کتاب و رساله به وی نسبت داده‌اند که شرح مطالب و موضوعات آنها در کتاب رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی و تنقیح المقال مامقانی^۱ مسطور است. از کتابهای متعدد سعد بن عبدالله چیزی در دست نیست، جز يك کتاب که بر حسب تصادف از حوادث روزگار مصون مانده و به دست ما رسیده است، و شاید از نظر موضوع و تاریخ زمان وی مهمترین کتابش باشد. این کتاب چنانکه نام آن در پیش‌گذشت کتاب «المقالات و الفرق» در فرق شیعه است.

کتابهای فرق الشیعه

باید دانست که از میان مصنفان شیعه در فاصله پنجاه سال پیش از مرگ ابی خلف اشعری و پنجاه سال بعد از او کتابی به این نام نوشته‌اند نام شش تن را میتوان در کتب رجال و فهرست به شرح زیر پیدا کرد:

۱ - ابو عیسی محمد بن هارون وراق (در گذشته در ۲۴۷ هجری) از علمای معروف علم کلام در قرن سوم است که کتابی در فرق شیعه به نام «اختلاف الشیعه» داشته و از متکلمان بزرگ امامیه بشمار میرود^۲.

۲ - ابوالقاسم نصر بن صباح بلخی از غلاة و از شیوخ روایت ابوعمر و محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی صاحب رجال معروف کشی، و ابونصر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی که هر دو از رجال نیمه اول قرن چهارم هجری بودند، کتابی بنام فرق الشیعه داشته است و کشی در رجال خود مکرر از نصر بن صباح و کتاب

۱ - تنقیح المقال فی علم الرجال طبع تهران ج ۱۷، ایضاً منهج المقال میرزا محمد

استرآبادی چاپ تهران ۱۳۰۶ ص ۱۵۹.

۲ - مروج الذهب مسعودی ج ۵ ص ۲۳۶، رجال نجاشی ص ۲۶۳ تنقیح المقال مامقانی ج ۳

فرق الشیعه او یاد میکند^۱.

۳- ابو محمد حسن موسی النوبختی (در گذشته بین سالهای ۳۰۰ و ۳۰۱ هجری) که از اعظم رجال شیعه و علمای علم کلام در قرن سوم است، کتابی به نام «فرق الشیعه» داشته که نسخه آن برای نخستین بار توسط پروفیسور هلموت ریتز^۲ در ۱۹۳۱ در استانبول به طبع رسیده است.^۳

۴- ابوالمظفر محمد بن احمد النعمی است که نجاشی از او کتابی در فرق شیعه به نام «البهجه» روایت کرده است.^۴

۵- ابوطالب الانباری، عبدالله (عبدالله) بن ابی زید احمد بن یعقوب بن نصر الانباری (در گذشته در ۳۵۶ هجری) که قبلاً از فرقه واقفه بود و سپس به امامیه گرائید و نجاشی کتابی بنام فرق الشیعه از وی روایت کرده است.^۵

۶- کتاب «المقالات والفرق» یا «فرق الشیعه» سعد بن عبدالله ابی خلف اشعری. نام این کتاب در رجال نجاشی: «فرق الشیعه»^۶ و در فهرست شیخ طوسی^۷ و معالم العلماء ابن شهر آشوب^۸: «مقالات الامامیه» آمده است.

مرحوم علامه مجلسی که این کتاب در نزد او بوده آنرا «مقالات الامامیه و

۱- دك. رجال شیخ طوسی ص ۵۱۵، رجال کشی طبع بمبئی، رجال نجاشی ص ۳۰۲.

۲- Helmut Ritter .

۳- رجال نجاشی ص ۶۶، الفهرست شیخ طوسی ص ۴۶، خاندان نوبختی ص ۱۳۶-۱۴۰.

۴- رجال نجاشی ۱۲۶.

۵- دك. الفهرست ابن ندیم ص ۲۷۹ الفهرست شیخ طوسی ص ۱۰۳ رجال نجاشی

ص ۱۶۱ با تنقیح المقال ج ۲ ص ۱۶۲-۱۶۴.

۶- رجال نجاشی ص ۱۲۶. ۷- الفهرست شیخ طوسی ۷۶

۸- معالم العلماء ابن شهر آشوب ص ۴۷.

الفرق واسماؤها وصنوفها» خوانده و درمأخذ کتاب بحار الانوار بتفصیل و تصریح بیشتر «کتاب المقالات والفرق واسماؤها و صنوفها تألیف الشیخ الاجل المتقدم سعد بن عبدالله رحمه الله علیه» یاد کرده است.^۱ از این کتاب تا چند سال پیش اثری در دست نبود و گمان میرفت مانند دیگر کتب فرق الشیعه در تصاریف روزگار از میان رفته باشد حتی مرحوم استاد عباس اقبال آشتیانی تصور میکرد کتابی را که بنام «فرق الشیعه نوبختی» خاورشناس آلمانی هلموت ریتز تصحیح کرده و در استانبول بطبع رسانیده است همان فرق الشیعه سعد بن عبدالله ابی خلف اشعری باشد.

بر روی این فرض فصلی را در کتاب خود «خاندان نوبختی» به فرق الشیعه اختصاص داده مقاله مفصلی در رد عقیده علامه فقید مرحوم میرزا فضل الله ضیائی معروف به شیخ الاسلام زنجانی (متوفی در فروردین ۱۳۳۳ شمسی) که فرق الشیعه طبع ریتز را از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی میدانست نوشته است.^۲

با کشف نسخه کتاب مقالات والفرق این شبهات از میان برخاست و معلوم شد که آن کتاب غیر از کتاب فرق الشیعه نوبختی است.

نسخه کتاب المقالات والفرق

این نسخه منحصر به فرد از آن آقای سلطانی بهبهانی نماینده ادوار مجلس شورای ملی است و فعلاً نیز در کتابخانه ایشان در ۱۰۳ ورق محفوظ است. و قطع آن ۱۵×۱۰ و طول و عرض صفحات آن ۶×۱۱ سانتی متر میباشد. از قرائن خط و نوع کاغذ تاریخ کتابت آن بایستی بین قرن نهم و دهم هجری باشد.

عنوان کتاب بخط و متن بر ظهر صفحه اول آن نسخه چنین آمده است: «کتاب المقالات والفرق و اسماءها و صنوفها والقابها» تصنیف سعد بن عبدالله ابی خلف

۱ - بحار الانوار ج ۱ ص ۷-۱۳.

۲ - خاندان نوبختی تهران ۱۳۱۱ ص ۱۴۰-۱۶۱.

الاشعري القمي وهو رحمه الله قد ادرك امامين هما مین الحسن العسكري وابنه صاحب الزمان صلوات الله وسلامه عليهما».

از خط و مهری که بر بالای عنوان کتاب به عربی آمده معلوم میشود که این نسخه مدتی از آن محمد تقی بن محمد معصوم بن محمد تقی قزوینی ، از علمای شیعه امامیه از مردم قزوین بوده است. نص نوشته وی چنین است :

«دخل فی ملکی بعد ما کان لغیری و سیکون لغیری کما کان لغیری محمد تقی بن محمد معصوم بن محمد تقی القزوینی».

سجع مهر وی نیز چنین است: «عبدہ الراجی محمد تقی بن محمد معصوم» احتمال دارد همین نسخه بوده که مرحوم ملا محمد باقر مجلسی (در گذشته در ۱۱۱۱ هـ)^۱ در مآخذ کتاب بحار الانوار از آن استفاده کرده باشد. این نسخه ۱۰۳ ورق دارد که چند برگ از آغاز آن و احتمالا یک برگ از انجام آن ساقط شده است .

نسخه مزبور را نگارنده این مقاله تصحیح کرده و تحت عنوان «کتاب المقالات والفرق تصنیف سعد بن عبد الله ابی خلف الاشعري القمي» با مقدمه و تعلیقات مفصلی بعربی در سال ۱۹۶۳ میلادی (۱۳۴۱ شمسی) در طهران در ۳۰۰ صفحه بقطع وزیری بطبع رسانیده است .

چون وفات مصنف در سال ۳۰۰ یا ۳۰۱ هجری روی داده میتوان آن کتاب را از مؤلفات نیمه دوم قرن سوم هجری و از اقدم کتب فرق اسلامی بشمار آورد.

مقایسه بین دو کتاب فرق الشیعه نوبختی و اشعری

چنانکه اشاره کردیم از میان فرق الشیعه های گمشده و از میان رفته قدیم تنها دو فرق الشیعه نوبختی و اشعری بدست ما رسیده است .

متن این دو کتاب از نظر ابواب و توالی بحث و حتی عبارات تقریباً یکی است و پیداست که یکی از دیگری گرفته شده است. فرقی که دارند آنست که کتاب المقالات والفرق سعد بن عبدالله در بسیاری از موارد اضافاتی بفرق الشیعه نوبختی دارد و روی هم بالغ برسی صفحه زائد بر آن است.

ما این اضافات را با ذکر صفحه به تفصیل در مقدمه‌ای که بر کتاب «المقالات والفرق» به عربی نوشته‌ایم شرح داده‌ایم و اینک به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- در آغاز کتاب المقالات والفرق مقدمه‌ای است در نه سطر که فرق الشیعه نوبختی فاقد آنست متأسفانه از اول کتاب المقالات والفرق چند صفحه‌ای ساقط شده که احتمال میرود قسمتی از آن بقیه همین مقدمه و مطالبی زائد بفرق الشیعه نوبختی بوده باشد.

۲- در فقره ۱۳۱ (صفحه ۶۷ کتاب المقالات چاپی) مطلبی ذکر شده که از نظر تاریخی بسیار مهم است و در هیچ يك از کتب تاریخی نیامده و آن خبر خود کشی عبدالله بن المقفع (در گذشته در ۱۴۲ هـ) مترجم کتاب کليلة و دمنه و دیگر کتب قدیم است. در این فقره سعد بن عبدالله مینویسد «چون سفیان بن معاویه مهلبی^۱ که از طرف ابو جعفر منصور عامل بصره بود، مأمور فرستادن عبدالله بن المقفع برای کشته شدن بنزد منصور شد، عبدالله بن مقفع پیش از آنکه دستگیر شود خود را بکشت. گویند زهر خورد و بمرد و بقولی خویشان را (بدار آویخته) خفه کرد.

خبر انتحار ابن مقفع تنها خبر و قدیمترین خبری است که قریب یکصد و پنجاه سال پس از مرگ وی توسط سعد بن عبدالله ابی خلف اشعری بما رسیده است.

۳- در فقره ۱۱۱ قریب چهار صفحه مطلبی درباره فرقه مخمسه یا پروان

۱- در متن نسخه بسبب اشتباه کاتب یزید بن معاویه مهلبی آمده که ما آنرا در تعلیقات

کتاب المقالات ص ۱۹۸ تصحیح کرده‌ایم.

ابوالخطاب که معتقدان به الوهیت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) بودند آمده که در دیگر کتب فرق از آن فرقه به آن تفصیل ذکر نرفته است .

۴ - عدد فرقه‌های شیعه امامیه پس از وفات حضرت امام حسن عسکری (ع) که در کتاب فرق الشیعه نوبختی سیزده فرقه ذکر شده در کتاب المقالات و الفرق دو فرقه بیشتر ، پانزده فرقه آمده که با کمال تأسف فرقه پانزدهم آن از آخر کتاب ساقط گردیده است. اختلافات فراوان دیگری نیز بین این دو متن وجود دارد که خوانندگان محترم میتوانند به مقدمه اینجانب (صفحه . ک - کد) بر کتاب المقالات و الفرق مراجعه فرمایند.^۱

۱ - کتاب المقالات و الفرق تصنیف سعد بن عبدالله ابی خلف الاشعری القمی صحوقدم له وعلی علیه الدکتور محمدجواد مشکور طهران ۱۹۶۳ م - مؤسسه مطبوعاتی عطائی .

ترجمه . حسینی بدخشانی

نکاتی از فهرست شیخ طوسی مربوط به تاریخ عصر اولیه امامت

تاریخ دوران اولیه اصل امامت چنانکه از بررسی آثاری چون «فرق الشیعه» حسن بن موسی نوبختی^۲ مشهود است. پیچیده و مبهم میباشد. پاره‌ئی از نظریات مقدماتی این جانب در مجلدی از پژوهش‌های عربی و اسلامی تحت عنوان «ارزیابی تشیع عباسیان» بافتخار هامیلتون آ. آرگیت منتشر شد.

در آن مقاله از «فهرست» شیخ طوسی استفاده نشد، حال آنکه مضامین مفیدی

۱ - مقاله پرفسور وات تلخیص شده است. تواریخ آن را نیز که میلادی بود تبدیل به هجری نمودیم. بعلاوه چون ممکن است ایشان چنانکه می‌باید آشنائی بامنطق شیعه در باره امام بعد از حضرت عسکری را نداشته باشند، و اختلافاتی که در این خصوص میان شیعه پدید آمده (مانند اختلافات مذهبی خود مسیحیان) قوه دید ایشان را در باره امام دوازدهم دگرگون سازد، لذا نوشته آقای ابراهیم امینی را بعد از آن آوردیم تا مورد استفاده بیشتر باشد (د).

۲ - فرق الشیعه نوبختی ص ۱۱-۱۶.

را که در «فرق الشیعه» و یا «فهرست ابن‌الدیم» نیست در آن ملاحظه میشود. مطالب اضافی در فهرست دیگر کتب یافت میشود، اما این اثر حاوی پاره‌ای شرح‌حالی‌های جالب و مفصل نیز میباشد. نکاتی چند در تاریخ دوره‌های اولیه اصل امامت بنحوی خاص مورد تأکید واقع شده و بدانگونه تصویری شامل و واضح‌تر از کلیه تطورات این عقیده حاصل میگردد.

بررسی ذیل به هیچ روی شافی نمیتواند باشد، چه مشکل است فهرست شیخ طوسی را با توده اطلاعاتی که او بدست میدهد بدانسان که نکته‌ای مبهم را فروگذار نکرده باشیم مورد استفاده قرار داد، بخصوص که این اثر مهم فاقد فهرست اعلام و مطالب است.

آمیزش با معتزله

از مطالبی که بزودی در مطالعه «فهرست» آشکار میشود همبستگی و آمیزش فراوان بین علمای امامیه و معتزله است.

قبل از تأمل در متون کتب امامیه در این دوره دانستن معنی اصطلاح «معتزله» آنچنانکه در فرق‌الشیعه آمده است بی‌ارزش نخواهد بود. معنی این کلمه قطعاً وسیع‌تر از آن مفهومی است که يك نفر معتزله همچون «الخیاط» آنرا تصدیق کند و شامل بیان «ضرار بن عمر» که مسلماً الخیاط آنرا رد میکند نیز خواهد بود.

براین قول که فرق اسلام در اصل چهاراند: «شیعه - معتزله - مرجئه و خوارج» باید وقع فراوان نهاد. اصطلاح مرجئه در این جا بیک وجه باید نه چنان بکار رود که تنها بمعنی گروهی نسبتاً مجهول‌الحال که بعقیده اشعری در «مقالات الاسلامیین» (تقریباً همزمان با فرق‌الشیعه) بنیان‌گذار بسیاری از فرق مرجئه بودند، بلکه باید شامل آن گروه که عموماً اهل سنت نیز لقب یافته‌اند باشد، مگر در مورد خاص که جزء معتزله محسوب شده باشند.

از یکی دواشاره که نوبختی میکند روشن نیست که او «زیدیه» را جزء کدام گروه قلمداد کرده است. او معمولاً زیدیه را شیعه نمی‌داند چه آنان حقانیت امامت علی (ع) را بعد از پیامبر محترم نشمردند، گرچه او را بعد از نبی برترین کس «افضل» می‌دانستند.

و نیز مسلم نیست که او زیدیه را جزء معتزله آورده باشد گرچه منابع دیگر در فاصله زمانهای مشخص به ارتباط نزدیک بین زیدیه و معتزله تصریح کرده‌اند. این مطلب با مباحثاتی که شیخ طوسی از پاره‌ای علمای امامی فهرست کرده است مناسبت دارد. تا آنجا که از ابوجعفر الاحول (مشهور در نزد اهل تسنن به شیطان‌الطاق^۱ و هشام بن حکم نقل شده که هر کدام کتابی در باره امامان دون مرتبه (ائمة المفضول) برضد معتزله نوشتند. حال این که این معنی معمولاً یکی از اصول زیدیه محسوب می‌شود و میرساند در حالیکه فضل و امتیاز علی مورد تصدیق است ابوبکر خلیفه حقیقی است، مضاف بر این حقیقت که او واقعاً مفضول و علی را بر او رجحان و برتری یا ساده‌تر افضل از او بود.

این بیان را چنین نتیجه‌ای در پی است که اصطلاح معتزله آن چنانکه این دو عالم بکار برده‌اند شامل آن گروه که در غیر این صورت «زیدی» لقب گرفته‌اند می‌شود.

همین دودانشمند در مخالفت با معتزله در باره «طلحه» و دیگر شرکت‌کنندگان در «جنگ جمل» مطالبی برشته تحریر کشیدند و در این آثار با جرئت تمام عقیده‌ای را که بوسیله «نوبختی» به عده‌ای از معتزله نسبت داده شده بود رد کردند. یعنی: آنها می‌دانستند که علی و مخالفانش هر دو نمیتوانند برحق باشند، ولی آنها نمی‌توانند بگویند که حق با کدامین است.

و حتی در دیگر آثار خویش درباره امامت بطور عام و مسئله وصیت مطالبی نوشتند. اما در مورد موضوع اخیر در صراحت و دقت آن بسختی اطمینان توان کرد، این به ظن قوی انتقاد بر عقیده ایست که بوسیله عباسیان حداقل تا زمان مهدی (۱۶۹) باین عنوان که هر امام جانشین خود را اعلام و یا با وصیت بر میگزیند منتشر شده بود. بخصوص که ابو هاشم پسر محمد ابن حنفیه یکی از خانواده عباسی را بعنوان جانشین خود برگزیده بود.

احتمال بسیار کمی میرود که آنان نظری به جانشینی امام جعفر صادق داشته باشند. گرچه آنگونه که بیانش خواهد آمد درازمنه مختلف این امر موضوع اختلاف بود.

هشام بن حکم بر همین سیاق در زمینه‌هایی که مناظرات معتزله در آن، در حدود این دوره بر ما آشکار است، همچون جبر و اختیار، خصوصیات پیدایش و عروض اشیاء و حدوث اشیاء مطالبی را تحریر کرد. این امر باعث تعجب نتواند بود، چه بیان مسعودی چنین دلالت دارد که در مجالس یحیی برمکی او با افرادی چون ابوالهذیل و بشار بن معتمر مجالست داشت.

شیخ طوسی مینویسد: هشام در سال ۱۹۶ هجری به بغداد رفت و تصور می‌رود که در همین سال در گذشته باشد.

عالمی دیگر شیعه علی بن میثم بود که او هم چون هشام از مردم کوفه ولی ساکن بصره بود، وشکی نیست که در بصره وقت او در مناظره و بحث با ابوالهذیل و نظام میگذشت.

گویند او اولین کسی بود که بیانی مذهبی از اصل امامت ارائه داد: «تکلم فیه». بیان اخیر این نظریه را ممکن است قوت دهد که یا هشام بن حکم از (این عالم) جوانتر بود و یا بدلالی منشآت او را نمی‌شد در حکم بیان مذهبی از اصل امامت

محسوب داشت. ضبط نوبختی از عقیده علی بن میثم چنین است: علی مستحق امامت بود. چه او برگزیده ترین (افضل) افراد بعد از نبی بود. کسانی که نتوانستند امامت او را معترف شوند با شتابه دچار شدند.

در چنین عصری زودرس هنوز همبستگی علمای امامیه و معتزله دچار محدودیت نشده بود. بعد ها در قرن نهم فضل بن شاذان (متوفی ۲۶۰ هـ) که رسالات دفاعیه و جدل آمیز فراوانی تألیف کرده و از مضمون آنها برمی آید که با مجامع معتزلی و نظایر آنها در تماس بوده است، بظهور آمد.

عده کثیری از دانشمندان شیعه را شیخ طوسی یاد می کند که کتبی بسیار در موضوع واحد فقهی و مراسم مذهبی همچون طلاق و ازدواج غیر دائم «متعّه» و نماز و حج نوشتند.

و به جرئت میتوان گفت که این کتب در مقام مقایسه با آثار علمائی که بعدها بعنوان اهل سنت شهرت یافتند یکسان بود^۱.

مناظرات دیگر چندی بعد از این با معتزله ظاهر شد. بدین قرار که یکی از امامیه بنام ابن مملک اصفهانی احتجاجاتی با بزرگ معتزله زمان خود یعنی «جبائی» داشت و کتابی نیز در نقد عقاید او نوشت^۲.

موضوع بحث که بوضوح نمیدانیم در کجا اتفاق افتاد امامت بود. مناظره دیگری در این باره بانوشتن رسالاتی چند از راه دور با نوشتن رسالاتی تحقیق یافت.

۱ - با اینکه اهل تسنن اکثریت داشتند و از طرف دستگاه خلافت و سیاست وقتهم تقویت می شدند، در حقیقت مملکت در اختیار آنها بود و آزادی کامل داشتند، ولی شیعه اقلیتی بیش نبود و اکثراً نیز در حال تقیه و ناراحتی بسر می بردند و از آزادی عمل محروم بودند (د).

عالم معتزلی ابوالقاسم بلخی است که غالباً بنام «الکعبی» شهرت دارد و در زمره معتزله بغداد محسوب است. ولی همزمان با جریان این مناظره ساکن بلخ بود. معارض او ابن قبه رازی است که قبلاً جزء معتزله و بعدها بجای آن، طریق امامیه را برگزیده بود^۱. واسطه آن دو در این معارضه یعنی کسی که ناقل رسالات از بلخ به ری و بالعکس بود، سوسنگردی شاگرد ابوسهل نوبختی بود^۲. این دو دانشمند بعنوان امامی شهرت دارند، ولی زندگی آنان در چنان دوره ای میگذشت که عقیده امامیه به دوازده امام در حال نضج گرفتن بصورت نهائی خود و محتملاً بطور قطع تثبیت نشده بود. (آنچنانکه از بیان فرق الشیعه در احوال معاصرش با درگذشت حسن العسکری برمیآید).

فطحیه

از فرق الشیعه اطلاعات فراوانی را می توان در مورد گروهی از امامیه که به «فطحیه» مشهورند فراگرفت ولی «فهرست» شیخ طوسی تصویر واضحتری از احوال آنان ارائه میدهد. وجه تسمیه این کلمه بتقریب و یقین از این جا سرچشمه گرفته که عبدالله فرزند ارشد امام جعفر صادق مشهور به «افطح» بود. چه سربزرگ و پهنی داشت. همزمان بادرگذشت جعفر صادق (۱۴۸) گروهی از یارانش معتقد شدند که بعد از او کسی که وی را بعنوان امام جانشینش میکند عبدالله افطح است. ولی عبدالله عمر چندانی نکرد و او را پسری که جانشینش شود نبود. عده کثیری از پیروان جعفر صادق اعلام نمودند که امامت به پسر دیگر او یعنی «موسی» ملقب به «الکاظم» انتقال یافته است. پس از درگذشت عبدالله یعنی آنگاه که امامت

۱ - فهرست ص ۲۹۷

۲ - فهرست ص ۳۷۱

موسی‌الکاظم عموماً مورد قبول طرفداران علی واقع شد این سؤال پیش آمده که امامت او چگونه بایستی توجیه شود .

اکثریت را اعتقاد بر این قرار گرفت که موسی مستقیماً جانشین پدر شد ولی در عین حال قلیلی تحت لوای عبدالله بن بکیر ابن‌اعین و عمار بن موسی سابطی معتقد شدند که عبدالله حقیقتاً امام بوده و بعد از خود به امامت موسی نص کرده است . شروع کار فطحیه چنین بود .

کمی بعد تر متألهی دیگر یعنی علی بن اسباط قدم بعرضه نهاد. او درباره مسئله مورد نظر با یکی از امامیه بنام «علی بن مهزیار» مکاتباتی برقرار کرد و نامبرده موضوع را با امام‌الجواد در میان نهاد اتفاقاً «علی بن اسباط» مجبور شد دست از عقاید فطحی خود بردارد . در فوت امام رضا گروهی تنها فرزند او جواد را امام دانستند که بقرار معلوم سن چندانی نداشت^۱. گروهی دیگر امامت برادر او احمد را ارجح دانستند . همین گروه ثانوی بایستی بوده باشند که سابقه عبدالله افطح را همچون دست آویزی برای تثبیت موقعیت خود بکار بردند .

بدین ترتیب در این دوره آخر بعد از درگذشت رضا و فوت العسکری آنان که معتقد بامامت افطح گردیدند گروهی معترف به امامت فردی خاص و زنده بودند و نبایستی با غلو کنندگان (غالیه یا غلات) اشتباه شوند .

مخالفت با عقاید قبلی در رجعت مسیح بنظر میرسد حتی بعد از آنکه اکثریت امامیه امامت فرزند عسکری را بعنوان امام دوازدهم و مهدی پذیرفته باشند ادامه داشته است .

واقفه

گروهی دیگر که بمناسبت‌های مختلف شیخ طوسی از آنها یاد میکنند «واقفه» اند که بطور وضوح چون منتظر رجعت «امام کاظم» بودند سزاوار چنین نامی گردیدند. بطور قطع دانشمندترین افراد در میان واقفه التاتاری^۱ است چه عقاید منتشره او در اصول و مبانی عقیدتی واقفه بود که ابوسهل نوبختی آنها را برای رد کردن برگزید. نقل است که او سی کتاب که اکثر در امور فقهی بودند تقریر کرد. او شاگردی داشت بنام حسن بن محمد سماعه که مانند خود او ساکن کوفه بود و بنظر میرسد که زندگی خود را با تعلیم مسائل فقهی پایان برده باشد^۲.

وی در ۸۷۷ میلادی درگذشت ولی «التاتاری» میبایست يك نسل از او مستتر باشد. چه از یاران «موسی کاظم» متوفی ۱۸۳ میلادی بود. دیگر از یاران الکاظم که با فرزندانش عقیده واقفه داشتند، احمد بن محمد بن علی بود^۳. از احوال او اطلاع زیادی جز اینکه اضافه بر نوشتن مطالبی چند در باره روزه فرقه‌ای از ضعفا مشهور به «عجلیه» که عقایدی شبیه به زیدیه داشتند و آنرا مورد انتقاد قرار داده است، نداریم.

او مطالبی درباره «ابوالخطاب» گرد آوری کرد ولی اینکه چه نظری در مورد او که خدمت امام جعفر الصادق را کرده و مورد غضب واقع شده بود، داشته است بخوبی معلوم نیست.

بدین ترتیب مینماید که واقفه گروهی بودند که هم خود را به برقراری نوعی امامت که بجای دوازده مبنایش بر هفت بود معطوف داشته بودند. علاقه آنها

۱- فهرست شیخ طوسی ص ۲۱۹

۲- « ۹۷ «

۳- « ۴۵ «

بامور فقهی حائز اهمیت است و محتملادال بر آنست که آنها در موارد بسیاری به نقطه نظر علما و فقهای اهل تسنن تأسی جستند. عبارت دیگر تأکید باین امر که بعد از «موسی الکاظم» دیگر کسی امام نیست میرساند که آنها امامت «علی الرضا» و بهمین نحو نامزد شدن او بولایت عهدی مأمون در (۲۰۰ هجری) را رد کردند و در فرض زنده بودن آنها تا آنوقت میرساند که آنها تا اندازه‌ئی خواستار وضع بحرانی خود با امویان بودند، البته نه بآن حد که خود را مشغول کشمکش‌های آشکار و خانه برانداز نمایند.

در اثنای خلافت مأمون اصول اعتقادی اسماعیلیه به هفت امام انتشار نیافته و شاید بصورت نهائی خود متجلی نشده بود. حتی اگر این مطلب بر آنها معلوم بود، نمیتوانست دلیلی بر نفی وجود عقیده‌ئی به هفت امام که آخر آنها موسی الکاظم است باشد.

در هر حال چنین مینماید که «التاتاری» واقعه را آنچنان قدرت و تأثیری نبود که تمام پیروان جعفر الصادق را به چنین عقیده‌ئی مؤمن نمایند. در زمان مأمون هیئت حاکمه سعی بسیار در جلب عقاید امامیه بسوی خود مبذول میداشت حال آنکه بعد از متوکل آشکارا به اهل تسنن متکی و سیاست آنان را پذیرفتند.

نتیجه

این منابع ما را به درك صورتی قطعی از اصل اعتقادی امامت در حدود ۹۰۰ میلادی راهنمایی میکند.

در دوره‌های نزدیک به عهد هارون الرشید گرچه افرادی بعنوان امامی زندگی میکردند ولی آنها نمی‌توانستند شکل قطعی اصل «اثنه اثنی عشر» را معتقد باشند. چه این امر تا قبل از ۲۶۰ ه یعنی زمانی که امام یازدهم در گذشته و امام دوازدهم

غایب شده باشد ممکن بود .

لوی ماسینون در اثر عظیم خود در باره حلاج اختلافات نظر درباره رابطه و موقعیت «وکیل» نسبت بامام دوازدهم و نیز فهرست شیخ طوسی را آنطور که نوبختی یاد میکنند مورد بررسی قرار میدهد .

از بیانات او چنین برمیآید که در سازمان یافتن مذهب امامی (آنگونه که امروز ممکن است نامیده شود) نقشی بسیار مهم را خاندان نوبختی برعهده داشتند . در جبهه امور عقلی، آنگونه که مؤلف فرق الشیعه نام میبرد دو عضو برجسته این خاندان یعنی ابوسهل و برادر زاده اش حسن بن موسی بودند . متحماً همین دو دانشمند بودند که در بوجود آمدن اصل اعتقاد به دوازده امام بصورت قطعی آن سهمی بسزا داشتند .

این پدیده فکری در هر حال پدیده‌ئی عملی که عبارت از متحد کردن دسته های پراکنده شیعه باین اصل اعتقادی باشد بهمراه داشت و بدین ترتیب خالق جنبشی گردید که خالی از اهمیت های سیاسی نبود .

بررسی فعلی و اطلاعاتی که شیخ طوسی بدست میدهد ما را قادر میسازد حد اقل چهار گروه مختلف و متباین را از یکدیگر ممتاز نمائیم .

در وهله اول زیدی یازیدیه اند، مشخص ترین اصل عقیدتی ایشان همان قیام به سیف برای امامت بود و در بسیاری موارد چنین مفهوم میشود که آنها تا کسی عیناً قیام نکند امامتش را نمی پذیرفتند و فرع این عقیده البته نپذیرفتن دوازده امام و شاید برسمیت شناختن خلافت ابوبکرو عمر باشد و نیز ممکن است متضمن برسمیت شناختن خلافت بنی عباس تا آنجا که آنها از خاندان هاشم بوده برای خلافت قیام و آن را اشغال کردند بوده باشد ، و نیز ممکن است علت رابطه نزدیک زیدیه و معتزله

بحساب آید. چه برای مدتی گروه ثانوی با هیئت حاکمه همبستگی فراوان داشت. در جهت مخالف این گروه، غلوکنندگان یا غلات آنها منتظر رجعت رهبری مسیحانفس که با ظهور خود هر چیز را بجای خود استوار کند بودند. ولی انتظار ظهوری را در مدت‌های نزدیک نداشتند. بنابراین در عمل سیاست درویشانه‌ئی داشتند. در مرتبه سوم آن گروه واقع میشوند که امامانی مختلف را در اثنای زندگی خود البته نه بعنوان رهبرانی انقلابی معتقد شدند. این نکته بایستی از این حقیقت استنباط گردد که هیئت حاکمه عباسی در غالب موارد بطور جدی آزادی امامان را سلب نکردند چه مسلم اگر حرفی از توطئه چینی در میان آنها به ظهور می‌آمد اخذ چنین تصمیمی قطعی بود. رابعاً در سیری بطنی از گروه سوم عده‌ئی کناره گرفتند برای آنها این مطلب که بجای امام زنده تنها نماینده یا وکیل او را داشته باشند اقناعی‌تر می‌نمود. واقعه که بعد از «موسی‌الکاظم» منتظر امامی دیگر نبودند مسلم چنین عقیده‌ئی داشتند. و در ربع قرن یا قریب به آن بعد از درگذشت «حسن العسکری» این مبنا به صورت قطعی ائمه اثنی عشر پرداخته شد.

امامیه میتواند خود را از مظان درگیر شدن به تهمت‌های انقلابی دور نگهدارند و رهبری واقعی بجای آنکه بدست امام که ممکن بود کودکی کم سن باشد، در دست شایسته‌ترین سیاستمداران فرقه قرار میگرفت.

بررسی کنونی ما تنها يك مرحله گرچه بسیار پراهمیت از تاریخ امامیه است، پژوهش‌های عمیق دیگری لازم است تا نشان دهد که فی‌الحقیقه در ادوار مختلف تاریخی مصلحت‌های سیاسی چگونه ایجاب می‌کرده و ارتباط آن با تعلیمات سیاسی

و مذهبی آنان چگونه بوده است .^۱

۱- ما در این کتاب قسمت عمده نظریات مستروات مستشرق معروف انگلیسی را آوردیم تا اولاً نشان دهیم که اینان چگونه قضایای مذهبی ما را تلقی میکنند و مورد بحث و بررسی قرار می دهند . ثانیاً مقامات روحانی را متوجه سازیم که منابع و مدارك شیعه را در اختیار خاور شناسان بگذارند تا آنها هنگام مطالعه و قضاوت و نتیجه گیری از مباحث اعتقادی شیعه دچار اشتباه و احیاناً غرض ورزی نشوند ، یا کمتر بتوانند سوء نظر خود را اعمال کنند . ثالثاً چون معمولاً آقایان غربی ها و بخصوص مستشرقین آنها در بررسی های اسلامی کتب و منابع اهل تسنن و زیدی ها و فرقه اسمعیلیه را ملاك کار خویش قرار می دهند ، با اینکه در اینجا پرفسور وات یکی دو کتاب شیعه «فرق الشیعه» نوبختی و «فهرست» شیخ طوسی دست یافته و تا حدی بطرز فکر شیعه نزدیک شده است ، مع الوصف هنوز چنانکه می باید استقامت رأی و سلامت فکر نیافته است که شیعه اثنی عشری را چنانکه بوده هستند بشناسد .

ما خود در باره فرق اسلامی : اشاعره ، معتزله ، امامیه ، زیدیه ، واقفه و فطحیه و غیره آشنا تریم و بهتر از اینان نمیتوانیم آنرا تجزیه و تحلیل کنیم زیرا آنها از آثار و افکار ما استفاده میکنند ، ولی خواستم سبك فکر و قضاوت آنها را مستقیماً مورد توجه قرار دهیم تا بدانیم که ایشان درباره معتقدات ما چگونه می اندیشند . خوب است مستروات و سایر همفکران ایشان موضوع « مهدی » موعود را در نوشته بعد و طرز فکر شیعه را در مباحث اعتقادی در سری «شیعه در اسلام» استاد علامه طباطبائی که توسط آقای دکتر سید حسین نصر به انگلیسی ترجمه میشود ، مطالعه کنند (د)

کتاب غیبت شیخ طوسی

و سیر تاریخی مسئله غیبت امام زمان (ع)

یکی از علومی که شیخ طوسی در آنها تبحر داشته و کتابهایی در آن باره نوشته علم کلام است. بویژه موضوع امامت که یکی از مباحث مهم عصر شیخ بوده است. علم کلام، شعب گوناگونی دارد مانند: مسأله خداشناسی، مسأله نبوت، مسأله امامت، و در هر یک از آنها هم از موضوعات مختلفی بحث میشود. ولی ما چون نمیتوانیم تمام شعب علم کلام را بررسی کنیم و نظریه و آثار شیخ را در باره آنها یاد آور شویم، ناچاریم یکی از شعب آنها را اختیار کنیم.

یکی از مسائل بسیار مهم جهان تشیع، مسأله غایب شدن امام دوازدهم امامیه است، مخصوصاً در عصر شیخ کاملاً مورد توجه و بحث و گفتگو بوده است، و بهمین جهت شیخ طوسی علاوه بر آنکه در کتب امامت از آن بحث کرده، کتاب مخصوصی هم در خصوص غیبت نوشته و موضوع را کاملاً بررسی نموده است.

مسأله غیبت امام و کتاب غیبت شیخ را در چند بخش بررسی میکنیم : *

۱ - مسأله غیبت قبل از تولد امام :

موضوع غایب شدن مهدی موعود و قائم آل محمد مطلب تازه‌ای نیست بلکه از زمان پیغمبر اکرم همواره مورد بحث و گفتگو بوده و آنحضرت بمردم خبر میداد که مهدی از اولاد من است، و مدتی از نظر مردم مخفی و غایب میگردد. سپس ظاهر میشود و جهان را اصلاح میکند. و اخباری در این مورد از پیغمبر اکرم صادر شده و بما رسیده است. از باب نمونه : جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا روایت کرده که فرمود : «مهدی موعود از اولاد من است. همنام و هم کنیه من میباشد. از جهت خلقت و اخلاق شبیه‌ترین مردم به من است. مدتی ازدیده‌ها غایب خواهد شد. و در آنوقت مردم در تحیر و گمراهی واقع میشوند. سپس مانند ستاره درخشانی طلوع میکند و دنیا را پر از عدل و داد مینماید. چنانچه از ظلم و ستم پر شده است»^۱.

علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین و سایر ائمه اطهار و خانواده نبوت نیز هریک در زمان خودشان راجع بغایب شدن مهدی موعود صحبت میکردند و از آن خبر میدادند. و اصولاً مسأله مهدی موعود و داستان غایب شدن آنحضرت یکی از مسائل رسمی عصر ائمه اهل بیت بود. موضوع غیبت بطوری در افکار مردم رسوخ داشت که آنرا یکی از علائم رسمی

* نوشته آقای امینی را که بمناسبت کتاب «غیبت» شیخ طوسی، بحثی فشرده راجع به اثبات وجود امام غائب پیشوای دوازدهم شیعه آورده‌اند، همگی در اینجا آوردیم تا بعد از مقاله «مستروات» روشن‌کننده این هدف برای نامبرده، و سایر مستشرقان و آقایان اهل تسنن باشد. خواننده برای اطلاع بیشتر رجوع کند به کتاب مهدی موعود تألیف نویسنده این سطور و کتاب دیگر ما بنام «موعودی که جهان در انتظار اوست» (د).

مهدی میدانستند حتی افراد را که احتمال مهدویت درباره آنها داده میشد و ادار بغیبت مینمودند. ابوالفرج اصفهانی مینویسد: محمد بن عبدالله بن حسن از همان زمان کودکی در حالت غیبت و خفا زندگی می کرد و مهدی نامیده شد^۱. موضوع غایب شدن مهدی موعود چون در بین مردم شایع بوده و اخباری در این خصوص از پیغمبر اکرم و ائمه اهل بیت در دستشان بود، لذا عقیده بغایب بودن بعضی علویان در بین مردم پیدا شد و مطلب را چندان بعید نمی شمردند. وبهین علت، کیسانیه در باره محمد بن حنفیه عقیده مند شدند که در کوه «رضوی» غایب شده و در آنجا بسر میبرد و بعداً ظاهر میشود و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد.

سید محمد حمیری که ابتداء از کیسانیه بود میگوید: من تا مدتی در باره محمد بن حنفیه عقیده داشتم که در حالت غیبت بسر میبرد. تا آنکه خدا منت نهاد و بوسیله جعفر بن محمد هدایت شدم.

بعد از آنکه امامت آنحضرت با دلیل و برهان برایم اثبات شد، روزی بآنجناب عرض کردم: یا بن رسول الله! در موضوع غایب شدن مهدی، احادیثی از پدرانت بما رسیده است و وقوع آنرا حتمی شمرده اند، آن غیبت در باره چه شخصی بوقوع خواهد پیوست؟

امام صادق (ع) پاسخ داد: برای ششم از فرزندان من تحقق پیدا خواهد کرد و اوست امام دوازدهم بعد از رسول خدا. بخدا سوگند اگر روزگار غیبتش باندازه عمر نوح طول بکشد، از دنیا خارج نمیشود تا اینکه ظاهر شود و دنیا را پر از عدل و داد کند. سید حمیری میگوید: وقتی این مطلب را از امام شنیدم حق برایم آشکار شد و از عقیده سابقم برگشتم و این اشعار را سرودم:

و ما کان قولی فی ابی خولة مبطلاً معاندة منی لنسل المطیب

ولكن روينا عن وصى محمد
بأن ولى الله يفقد لا يرى
فتقسم اموال الفقيد كانما
فيمكث حيناً ثم ينبع نبعة
يسير بنصر الله من بيت ربه
يسير الى اعدائه بلوائه
فلما روى ان ابن خولة غائب
وقلنا هو المهدى والقائم الذى
فان قلت: لا، فالحق قولك والذى
و اشهد ربه ان قولك حجة
بأن ولى الامر و القائم الذى
له غيبة لابد من ان يغيبا
فيمكث حيناً ثم يظهر حينه

و ما كان فيما قال بالمتكذب
سنين كفعل الخائف المترقب
تغيبه بين الصفح المنصب
كنبعة جدى من الافق كوكب
على سؤدد منه و امر مسبب
فيقتلهم قتلا كحمران مغضب
صرفنا اليه قولنا لم نكذب
يعيش به من عدله كل مجذب
امرت فحتم غير ما متعصب
على الناس طراً من مطيع ومذنب
تطلع نفسى نحوه يتطرب
فصلى عليه الله من متغيب
فيملك من فى شرقها و المغرب^۱

و بواسطه همین اخبار غیبت بود که گروهی از جارودیه، محمد بن عبدالله بن حسن را غائب پنداشتند. و واقفیه، موسی بن جعفر را زنده و غایب میدانند و گروهی از اسماعیلیه، اسماعیل را غایب میدانند. و گروهی عقیده مند شدند که امام حسن عسکری زنده و غایب است. منشأ پیدایش امثال این عقائد وجود اخبار غیبت بود گرچه علل و عوامل دیگری نیز در پیدایش آن عقاید بی دخالت نبوده است. مثلاً کثی در مورد پیدایش عقیده واقفیه و زنده و غایب بودن موسی بن جعفر (ع) چنین نوشته است :

« در آن هنگامیکه موسی بن جعفر (ع) در زندان هارون بسر میبرد مبلغ سی هزار دینار پول نزد دونفر از وکلای آنحضرت در کوفه جمع شد . و یکی از آن دونفر حنان سراج بود . پس با آن پولها خانه‌هایی خریدند و تجارت کردند و گندم و جو خریدند و بدین وسیله سودها نصیبشان شد . وقتی موسی بن جعفر وفات کرد و خبر بآنان رسید از ترس آنکه پولها از آنها گرفته شود مرگ موسی بن جعفر را انکار نمودند و در بین مردم شایع ساختند که موسی بن جعفر قائم و مهدی است و غایب شده است .

گروهی از جهال و نادانان فریب خوردند ، و در جهالت بودند تا هنگامیکه مرگ آن دونفر وکیل فرا رسید وصیت نمودند آن اموال را بورثه موسی بن جعفر بدهند . در آن هنگام فریب و خدعه آنان برای مردم آشکار شد^۱ .

یونس بن عبدالرحمان میگوید: « هنگامیکه موسی بن جعفر وفات نمود پیش وکلای آنحضرت اموالی موجود بود . و بدین جهت مرگش را انکار نمودند . از جمله هفتاد هزار دینار نزد زیاد قندی و سی هزار دینار نزد علی بن ابی حمزه موجود بود . اما چون من بامامت حضرت رضا معتقد بودم مردم را بسوی آنحضرت دعوت مینمودم . زیاد قندی و علی بن ابی حمزه روزی مرا احضار نموده گفتند : تو مردم را بسوی ابوالحسن رضا دعوت نکن ، اگر ثروت میخواهی ما ده هزار دینار بتو میدهیم . من در پاسخشان گفتم : من برای انجام وظیفه مردم را بسوی حضرت رضا دعوت میکنم . زیرا برای ما روایت شده که وقتی بدعت در بین مردم پیدا شد ، شخص عالم باید علوم خودش را اظهار کند و با بدعتها مخالفت نماید و الا خدا نور ایمان را از وی سلب میکند . و من از جهاد خودم دست بردار نیستم . پس بمن دشنام

دادند و دشمن شدند.^۱

بهر حال ، گرچه در این موارد و امثالش ، جلب منافع مادی و سود طلبی علت شد که مرگ موسی بن جعفر را انکار نمایند و در بین مردم شایع سازند که آنحضرت غایت شده است . لیکن اخبار غیبت ، راه سوءاستفاده را برایشان هموار ساخته بود و افراد سودطلب توانستند از آن عقیده دینی که از مصدر وحی سرچشمه میگرفت سوءاستفاده نمایند ، و بادعای اینکه موسی بن جعفر مهدی و قائم است غایب شدن را برای وی اثبات نمودند . و مردم هم فریشان را خوردند و آن عقیده باطل را پذیرفتند .

۲ - کتابهای غیبت قبل از تولد امام عصر :

قبل از آنکه امام زمان بدینا بیاید اخبار غیبت ، از پیغمبر اکرم و ائمه اطهار صادر شده و در کتب ثبت میشد . حتی کتابهایی در خصوص غیبت تألیف میشد . مخصوصاً از زمان موسی بن جعفر به بعد ، کتابهایی در غیبت نوشته شد و احادیث غیبت در آنها ثبت گشت ، از باب نمونه :

۱ - علی بن حسن بن محمد طائی طاطری یکی از اصحاب موسی بن جعفر است.

کتابی در غیبت نوشته و مورد وثوقی بوده است.^۲

۲ - علی بن عمر اعرج کوفی از اصحاب موسی بن جعفر بوده و کتابی در غیبت

نوشته است.^۳

۳ - ابراهیم بن صالح انماطی کوفی از اصحاب موسی بن جعفر بوده و کتابی

۱ - رجال کشفی ص ۴۱۶ .

۲ - رجال نجاشی ص ۱۹۳ - رجال شیخ طوسی ص ۳۵۷ - فهرست شیخ طوسی ص ۱۱۸ .

۳ - رجال نجاشی ص ۱۹۴ .

در غیبت تألیف نموده است.^۱

۴ - حسن بن علی بن ابی حمزه در عصر حضرت رضا زندگی میکرده و کتابی

در غیبت تألیف نموده است.^۲

۵ - عباس بن هشام ناشری اسدی کتابی در غیبت نوشته است . مرد جلیل القدر

و موثق بوده در سال دویست و بیست هجری وفات نمود . شیخ طوسی او را از

اصحاب حضرت رضا می‌شمارد.^۳

۶ - فضل بن شاذان نیشابوری کتابی در احوال قائل آل محمد و غیبت او

نوشته است . نجاشی او را توثیق نموده مینویسد : از فقها و متکلمین امامیه است و

احتیاجی به تعریف ندارد و یکصد و هشتاد کتاب نوشته که از جمله آنها کتاب

غیبت است. شیخ طوسی در رجال خود او را از جمله اصحاب امام هادی و امام حسن

عسکری شمرده است . و در پاورقی فهرست شیخ مینویسد : فضل بن شاذان در سال

۲۶۰ وفات نمود . شیخ آقابزرگ تهرانی در کتاب «الذریعة» مینویسد: کتاب غیبت

فضل بن شاذان نزد سید محمد بن محمد میرلوحی که همعصر مجلسی بوده موجود

بوده است.^۴

۷ - ابراهیم بن اسحاق احمری نهاوندی نیز کتابی در غیبت نوشته است. قاسم بن

محمد همدانی در سال دویست و شصت و نه از او حدیث شنیده است.^۵

۱ - رجال نجاشی ص ۲۸ - فهرست شیخ ص ۷۵ - قاموس الرجال ج ۳ ص ۱۹۳ .

۲ - رجال نجاشی ص ۲۸ - فهرست شیخ ص ۷۵ - قاموس الرجال ج ۳ ص ۱۹۳ .

۳ - رجال نجاشی ص ۲۱۵ - رجال شیخ ص ۳۸۴ - فهرست شیخ ص ۱۴۷ .

۴ - رجال نجاشی ص ۲۳۵ - رجال شیخ ص ۴۲۰ و ۴۳۴ - فهرست شیخ ص ۱۵۰ .

الذریعه ج ۱۶ .

۵ - رجال نجاشی ص ۱۵ - فهرست شیخ ص ۲۹ .

طبرسی مینویسد: «اخبار غیبت ولی عصر قبل از تولد خودش و پدر و جدش صادر شده و محدثین شیعه آنها را در اصول و کتابهاییکه در عصر امام باقر و صادق علیهما السلام تألیف شده ضبط نموده اند. یکی از محدثین موثق، حسن بن محبوب است که در حدود صد سال قبل از زمان غیبت، کتاب «مشیخه» را تألیف نموده و اخبار غیبت را در آن ثبت کرده است. از جمله آنها این حدیث است:

ابوبصیر میگوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: حضرت ابو جعفر علیه السلام میفرمود: قائم آل محمد دو غیبت دارد، یکی طولانی، دیگری کوتاه. حضرت صادق فرمود: آری یکی از آن دو غیبت از دیگری طولانی تر میشود - طبرسی بعد از نقل این حدیث مینویسد: شما ملاحظه کنید که با پیش آمدن دو غیبت برای فرزند امام حسن عسکری چگونه صدق این احادیث ظاهر گشت!^۱

هریک از ائمه داستان غیبت مهدی موعود را بر مردم تذکر میدادند. و اصولاً خفای ولادت و غیبت را از علائم مهدی می شمردند. حضرت سجاد میفرمود: «ولادت قائم ما بر مردم پوشیده میماند بطوریکه خواهند گفت: اصلاً متولد نشده است»^۲.

گاهی میشد که شخصی در باره یکی از ائمه احتمال مهدویت میداد آنحضرت در پاسخ میفرمود: «من مهدی نیستم زیرا خفای ولادت یکی از علائم مهدی است در صورتیکه من چنین نیستم» از باب نمونه: عبدالله بن عطا میگوید: خدمت امام باقر عرض کردم: با اینکه شیعیان شما زیادند پس چرا خروج نمیکنید؟ آنحضرت در پاسخ فرمود: ای عبدالله سخنان بیهوده را بگوش خودت راه مده، بخدا سوگند من مهدی موعود نیستم. مراقب کسی باشید که ولادتش بر مردم مخفی بماند. اوست صاحب الامر^۳.

۱ - کتاب اعلام الوری تألیف طبرسی چاپ تهران ص ۴۱۶.

۲ - بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۳۵.

۳ - بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۴.

مسهودی نوشته است: «امام هادی بامردم، کم معاشرت میکرد و جز با خواص اصحاب با کسی تماس نمیگرفت. وقتی امام حسن عسکری بجایش نشست، در اکثر اوقات از پشت پرده با مردم سخن میگفت تا شیعیان برای غایب شدن امام دوازدهم آماده و مأنوس گردند»^۱.

۳ - غیبت، بعد از وفات امام حسن عسکری (ع)

وقتی نوبت امامت، بامام حسن عسکری رسید رسماً بمردم ابلاغ کرد که فرزند من مهدی موعود است و از نظر شما غایب خواهد شد^۲.

امام حسن عسکری در سال ۲۶۰ هجری رحلت نمود. چون در بین مردم شایع بود که آنحضرت را فرزندی است که در پنهانی نگاهداری شده و اوست مهدی موعود روایات، معتمد عباسی دستور داد خانه آنجناب را تفتیش و کنترل نمایند و فرزندش را دستگیر کنند. اما از وجود فرزند اثری ندیدند. پس گروهی از زنان قابله را مأموریت داد تا تمام کنیزان آن حضرت را معاینه کنند و اگر آبستنی در بینشان دیده شد بازداشت نمایند. زنان قابله بیکی از کنیزان بدگمان شده مراتب را گزارش دادند. خلیفه آن کنیز را در حجره ای بازداشت نمود. و تحریر خادم را مراقب او گردانید. و تا از حملش مأیوس نشد آزادش نکرد. بخانه امام حسن تنها اکتفا نکرد بلکه وقتی از دفن جنازه فارغ شد دستور داد تمام خانه های شهر را با کمال دقت تفتیش کنند^۳.

۱ - اثبات الوصیه ص ۲۲۹.

۲ - بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۶۰ - اثبات الهداة ج ۶ ص ۳۱۱.

۳ - اصول کافی - ارشاد مفید - اعلام الوری - کشف النعمه.

بعد از وفات امام حسن عسکری جزعه معدودی از ثقات اصحاب و خواص دوستانش کسی از فرزندش اطلاعی نداشت و بدین جهت پیروانش به چندین گروه منشعب شدند. حسن بن موسی نوبختی که در زمان غیبت صغری میزیسته مینویسد: «بعد از وفات امام حسن عسکری پیروانش به چهارده فرقه تقسیم شدند: گروهی از آنان اخبار غیبت را بامام حسن عسکری علیه السلام تطبیق نموده گفتند: امام حسن نمرده بلکه غایب شده و اوست مهدی موعود و قائم آل محمد. و دو غیبت خواهد داشت و این غیبت، غیبت اول اوست. بعداً ظاهر میشود و باز غایب خواهد شد. گروهی گفتند: امام حسن مرده ولی بعد از مرگ زنده شده و غایب است. گروهی گفتند: حسن بن علی دارای فرزندی است بنام محمد که چند سال قبل از وفاتش تولد یافته و از ترس دشمنان غایب شده و اوست قائم و مهدی موعود. گروهی گفتند: امام حسن دارای فرزندیست که هشت ماه بعد از وفاتش تولد یافت و پدرش دستور داد که نام او را محمد بگذارند. و اکنون غایب است. گروه دیگری گفتند: ما میدانیم که امام حسن دارای فرزندی بوده و اوست قائم و مهدی موعود و در حالت غیبت زندگی میکند، ولی نامش معلوم نیست و پیروانش حق ندارند در باره نام و مکانش صحبت کنند و باید منتظر ظهورش باشند. گروه دیگری گفتند: امام حسن عسکری فرزندی داشته بنام علی که او را خواص اصحابش دیده اند و اوست امام غایب».

نویجی سایر فرقه های امامیه را ذکر میکنند که ذکر آنها اینجا لزومی ندارد^۱.

۴ - کتابهای غیبت بعد از امام حسن عسکری (ع)

بعد از وفات امام حسن عسکری و در زمان غیبت صغری نیز کتابهایی در پیرامون

۱ - طالبین تحقیق میتوانند بکتاب فرق الشیعه نوبختی و کتاب ملل و نحل شهرستانی و کتاب المقالات والفرق تألیف سعد بن عبدالله اشعری قمی مراجعه نمایند.

غیبت امام زمان تألیف شد از باب نمونه :

۱ - حسن بن حمزه بن عبدالله بن محمد بن حسن بن حسین بن علی سجاد کتابی در غیبت تألیف نمود . او از بزرگان و فقهای امامیه بوده . و در سال ۳۵۸ وفات نموده است^۱.

۲ - عبدالله بن جعفر بن حسن حمیری کتابی در غیبت نوشته . از بزرگان و شخصیت‌های بزرگ قم بوده و در سال دویست و نود و چند هجری بکوفه رفت و اهل کوفه از وی استماع حدیث نمودند^۲.

۳ - حسن بن محمد بن یحیی معروف به ابن اخی‌ظاهر نیز کتابی در غیبت ولی عصر نگاشته ، و در سال ۳۵۸ وفات نموده است^۳.

۴ - محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی معروف به ابن ابی‌زینب کتابی در غیبت تألیف نموده است . نجاشی در باره‌اش مینویسد : « محمد بن ابراهیم از بزرگان اصحاب و جلیل‌القدر و صحیح‌العقیده و کثیرالحدیث است . دارای کتابهایی است که یکی از آنها غیبت است^۴. کتاب مذکور به‌چاپ رسیده و در دسترس میباشد . مؤلف کتاب در اوائل غیبت صغری متولد شده و چنانکه از خود کتاب معلوم میشود در موقع تألیف کتاب هشتاد و چند سال از عمر شریف حضرت صاحب‌الامر می‌گذشته است^۵. نعمانی از اصحاب مخصوص محمد بن یعقوب کلینی بوده که در سال وفات آخرین نایب امام زمان یعنی علی بن محمد سمري (۳۲۹) وفات نموده است .

۱ - رجال نجاشی ص ۵۱ .

۲ - رجال نجاشی ص ۱۶۲ .

۳ - نجاشی ص ۵۱ .

۴ - رجال نجاشی ص ۲۹۷ .

۵ - غیبت نعمانی ص ۸۰ .

نعمانی بطوریکه از کتابش معلوم میشود تا اواسط قرن چهارم هجری زنده بوده زیرا محمد بن ابی الحسن شجاعی میگوید: نعمانی در سال ۳۴۲ کتاب غیبت را برای من قرائت نمود.^۱

- ۵- محمد بن قاسم بغدادی نیز کتابی در غیبت نوشته است. او از مشاهیر متکلمین امامیه و معاصر ابن همام بوده که در تاریخ ۳۲۸ وفات نموده است.^۲
- ۶- سلامه بن محمد بن اسماعیل ارزنی کتابی در غیبت تألیف نموده و از بزرگان و موثقین امامیه بوده و تلعبوری در سال ۳۲۸ از او استماع حدیث نموده و در سال ۳۳۳ بشام رفت. بعداً به بغداد مراجعت نمود و در همانجا وفات کرد.^۳
- ۷- محمد بن علی شلمغانی نیز کتابی در غیبت نوشته است.^۴ وی معاصر حسین بن روح نایب سوم امام زمان بوده است. نجاشی در رجالش و شیخ در «فهرست» مینویسند: در آغاز امر، خوب بود ولی بعداً به حسین بن روح حسد ورزید و موضوعات باطلی را ادعا کرد و بدین جهت تسویقی در مذمت او از ناحیه مقدسه صادر شد و بدستور خلیفه وقت توقیف و بقتل رسید.^۵
- ۸- مظفر بن علی بن حسین حمدانی که او آخر زمان مفید را درک نموده کتابی در غیبت نوشته است.^۶

- ۹- حنظله بن زکریا بن یحیی بن حنظله تمیمی نیز کتابی در غیبت نوشته است.^۷

۱- غیبت نعمانی ص ۲.

۲- الذریعة ج ۱۶ - کتاب تاسیس علوم الشیعه لعلوم الاسلام ص ۳۸۰.

۳- رجال نجاشی ص ۱۴۵ - رجال شیخ ص ۴۷۵ - فهرست شیخ ص ۱۰۷.

۴- الذریعة ج ۱۶.

۵- رجال نجاشی ص ۲۹۲ - فهرست شیخ ص ۱۷۳.

۶- الذریعة ج ۱۶.

۷- رجال نجاشی ص ۱۱۳.

شیخ طوسی در رجالش او را از جمله کسانی که از ائمه روایت نکرده اند ذکر نموده و مینویسد: از امامیه بوده و تلعبیری از او حدیث شنیده و اجازه دارد.^۱

۱۰- احمد بن محمد بن عمران معروف به ابن جندی نیز کتابی در غیبت تألیف نموده است. نجاشی مینویسد: ابن جندی استاد من است و کتابهایی نوشته که از جمله آنها کتاب غیبت است^۲. در سال ۳۹۶ وفات نموده است^۳.

۱۱- محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی صدوق کتاب بزرگی در غیبت تألیف نموده بنام «کمال الدین و تمام النعمه» که به چاپ رسیده است. نجاشی در باره اش مینویسد: «از فقهای بزرگ امامیه است و کتابهای زیادی تألیف نموده که از جمله آنها کتاب غیبت است. و در سال ۳۸۱ هجری درری وفات نمود^۴». شیخ طوسی در «فهرست» مینویسد: «محمد بن علی بن حسین مرد جلیل القدر و دانشمند بی نظیری است و در حدود سیصد کتاب نوشته و از جمله آنها کتاب غیبت است»^۵.

۱۲- محمد بن محمد بن نعمان مفید نیز چندین کتاب و رساله در غیبت تألیف نموده است. از بزرگان علمای امامیه و استاد شیخ طوسی و نجاشی است و در سال ۳۳۶ تولد یافته و در سال ۴۱۳ وفات نمود^۶.

۱۳- علی بن حسین بن موسی سید مرتضی کتابی در غیبت تألیف نموده بنام «المقنع» نجاشی در باره اش مینویسد: «عالم بی نظیری بوده، در علم حدیث و کلام و ادبیت

۱- رجال شیخ ص ۴۶۷.

۲- رجال نجاشی ص ۶۷.

۳- قاموس الرجال ج ۱ ص ۴۱۵.

۴- رجال نجاشی ص ۳۰۶.

۵- فهرست شیخ ص ۱۸۴.

۶- رجال نجاشی ص ۳۱۱ - ۳۱۵.

دست داشت . و در سال ۴۳۶ وفات نمود^۱ . شیخ طوسی می نویسد : «در علوم بی نظیر بود . در علم کلام و فقه و اصول و ادبیت تبحر داشت . کتابهایی نوشته که یکی از آنها کتابی است بنام «المقنع» در غیبت در سال ۳۵۵ تولد یافت و در سال ۴۳۶ وفات نمود»^۲ .

۵ - اقلیت

چنانچه نوبختی در کتاب «فرق الشیعه» و سعد بن عبدالله اشعری در «المقالات والفرق» نوشته اند ، بعد از وفات امام حسن عسکری پیروانش چهارده فرقه شدند . جمعیت خیلی از آنان گفتند که امام حسن عسکری فرزندی دارد و اوست مهدی موعود و غایب است . ولی طرفداران این عقیده ، خیلی کم بودند ، چنانچه نعمانی که در زمان غیبت صغری میزیسته می نویسد : این جمعیت کمی که در این عقیده پای برجا ماندند همانهایی هستند که علی بن ابیطالب در باره شان میفرماید : «در پیمودن راه حق از کمی نفرات وحشت نکنید»^۳ . آن جمعیت کم هم کاملاً در تقیه و تحت فشار مخالفین بودند و نمیتوانستند عقیده خودشان را اظهار دارند . حتی جرئت نداشتند که نام امام غائب رادریکی از مجالس عمومی بر زبان جاری سازند . زیرا اگر چنین سخنی از دهان یکنفر صادر میشد جانش در معرض خطر قرار میگرفت . حسن بن موسی نوبختی و سعد بن عبدالله اشعری که در همان عصر می زیسته اند می نویسند :

بر ما جایز نیست که در باره امام غائب بحث کنیم و در جستجویش باشیم زیرا جانمان در معرض خطر قرار میگیرد . و ما حق نداریم امام دیگری برای خودمان اختیار کنیم ، زیرا خدا آنحضرت را برای ما انتخاب نموده و خودش بهتر صلاح

۱- رجال نجاشی ص ۲۰۶ .

۲- فهرست شیخ ص ۱۲۵ .

۳- غیبت نعمانی ص ۹ .

ما را میداند . و خود امام وظیفهٔ خودش و اوضاع زمانه را بهتر میداند .
 امام صادق با اینکه در بین مردم معروف ، و ولادت و جایش معلوم بود باز هم میفرمود : هر کس مرا در مجلس عمومی ذکر کند خدا لعنتش کند . و یکی از اصحاب او را در بین راه ملاقات نمود ولی کناره گرفت . پس امام صادق از او تشکر کرد و فرمود فلان شخص مرا در راه دید و صحبت و سلام کرد . در صورتیکه کار خوبی انجام نداد . همچنین موسی بن جعفر با صاحبش میفرمود : نام مراد در مجالس نبرید . در صورتیکه آنان چنین بودند پس چگونه برای ما جمعیت انسلك امکان دارد که نام آنحضرت را ببریم با اینکه مخالفین ، با کمال جدیت در جستجوی آنحضرت میباشند و از طرف خلیفه وقت چه ستمها میشود و مراعات حقوق امثال او را نمیکنند . مگر امام حسن عسکری علیه السلام مورد تعدی صالح بن وصیف قرار نگرفت ؟ مگر آنحضرت را زندان نکرد تا از نام و جای فرزندش اطلاع پیدا کند ^۱ .

۶- چندان مورد توجه نبودند

فرقه دوازده امامی و معتقدین بوجود فرزند امام حسن عسکری ، در زمان غیبت صغری ، کاملاً در اقلیت بودند و بیش از حد ، تقیه و تحفظ مینمودند . و بدین جهت چندان مورد توجه واقع نمیشدند و بحث و انتقاد زیادی در عقیده شان بعمل نمیآمد . کتاب غیبت نعمانی که در آن زمانها تألیف شده ، ایراد و بحث های دامنه دار و مفصل در آن دیده نمیشود . و در آن بذکر روایاتی که دلالت دارند بر اینکه ائمه دوازده نفرند و زمین هرگز از امام خالی نمیشود و روایات غیبت اکتفا شده است . گاهی هم که بحثی به میان آمده به جوابهای ساده و کوتاه اکتفا شده است . مثلاً بعد از ذکر روایات غیبت مینویسد : «مردم میگویند جانشین امام حسن کجاست

و تاکی غایب خواهد ماند، در صورتیکه هم اکنون هشتاد و چند سال از عمرش میگذرد؟ بعضی میگویند: مرده است. بعضی اصل ولادت را انکار میکنند. و معتقدین باو را مسخره مینمایند. و مدت هشتاد سال عمر را بعید می‌شمارند. و نمیدانند که خداوند قدرت دارد عمر ولی خود را طولانی گرداند. ما هم اکنون افرادی را مشاهده میکنیم که صد سال یا زیاده‌تر عمر دارند و حواس و قوایشان کاملاً برجاست»^۱.

هرچه زمان غیبت طولانی‌تر می‌گردید تعداد عقیده‌مندان به غیبت ولی عصر زیاده‌تر میشد و دعوتشان علنی‌تر میگشت و در اظهار عقیده خودشان بیشتر پافشاری میکردند. و بهمین نسبت، تعداد مخالفین آن عقیده نیز، افزایش می‌یافت. و زبان طعن و انتقاد و بحث‌ورد و ایرادشان بازتر میشد. بطوری که وقتی زمان شیخ صدوق فرا رسید دایره مباحث و رد و ایرادها توسعه یافته بود.

صدوق در اواخر زمان غیبت صغری تولد یافت و در سال ۳۸۱ وفات نمود و «کمال‌الدین» را در اواخر عمرش تألیف کرده. در آن عصر، از طرف فرقه اسماعیلیه که فرقه قابل توجهی بودند و فرقه زیدیه و طرفداران جعفر کذاب و اهل تسنن که اکثریت داشتند، ایرادات و اشکالاتی بفرقه امامیه وارد میشد و بدین وسیله اذهان مردم را مشوب میکردند. از این جهت شیخ صدوق علیه‌الرحمة کتاب «کمال‌الدین» را تألیف نمود. در اول آن کتاب اشکالات مخالفین را نقل میکند و بدانها پاسخ میدهد. و بخوبی از عقیده امامیه دفاع میکند و بطور تفصیل درباره قائم آل محمد بحث میکند:

۷- شیخ مفید و مسأله غیبت

وقتی نوبت به شیخ مفید رسید بازهم دایره اشکالات توسعه یافته بود و مسأله

امامت، یکی از مسائل قابل توجه قرار گرفته بود. مفید در سال ۳۳۶ تولد یافت و در سال ۴۱۳ وفات نمود. موقعیت حساس و اهمیت مسأله امامت را از کتابهای زیادی که مفید در آن عصر، در آن باره تألیف نموده میتوان دریافت.

نجاشی کتابهای زیر را از جمله کتابهای مفید می‌شمارد:

«کتاب الايضاح فی الامامة، کتاب النقض علی ابن عباد فی الامامة، کتاب المسائل العشرة فی الغيبة، کتاب مختصر فی الغيبة، کتاب جوابات الفارقيين فی الغيبة، کتاب نقض الامامة علی جعفر بن حرب، کتاب النقض علی الطلحي فی الغيبة، کتاب المسألة علی الزيدية، کتاب نقض الامم فی الامة، النقض علی غلام العجراني فی الامامة، کتاب النقض علی النصيبي فی الامامة، الرد علی^۱ لکرایسی فی الامامة، کتاب الجوابات فی خروج المهدي، کتاب الرد علی ابن رشيد فی الامامة، کتاب الرد علی ابن الاخشيد فی الامامة، کتاب العهد فی الامامة».

۸ - سيد مرتضى و مسألة غيبت

سيد مرتضى در سال ۳۵۵ تولد یافت و در سال ۴۳۶ وفات نمود. سيد مرتضى از اساتيد شيخ طوسی بوده است. در آن عصر نیز دائرة رد و ایراد بازهم تا حدودی توسعه یافته بود لذا سيد مرتضى قد علم کرد و کتاب بزرگی پیرامون امامت تألیف نمود بنام «شافی». در آن کتاب تمام مسائل امامت را مورد بحث و بررسی قرار داده و اشکالات و ایرادات مخالفین را پاسخ داده است. و درباره امام غایب بطور تفصیل وارد بحث شده است. علاوه بر آن کتابی هم در خصوص غیبت تألیف نموده بنام: «المقنع».

۹ - شيخ طوسی و مسألة غيبت

سيد مرتضى در سال ۴۳۶ درگذشت و منصب زعامت و ریاست امامیه به

شیخ طوسی علیه الرحمه محول شد. در آن عصر فرقه دوازده امامی، کاملاً معروف و سرشناس شده بودند و مناقشات و مباحثات مذهبی مخصوصاً درمسأله امامت باوج خود رسیده بود. افکارعالی شیخ مفید و سید مرتضی و سایر دانشمندان درپیرامون امامت، در بلاد اسلامی مخصوصاً بغداد پخش شده بود.

و بدین جهت، حملات و رد و ایرادهای مخالفین متوجه محیط علمی بغداد بود. فرقه اسماعیلیه و زیدیه بوسیله زبان و قلم بمبارزه میپرداختند اکثریت مسلمین یعنی اهل تسنن نیز که تا آنروز کاملاً بخطر توجه نداشتند، درمقابل امامیه بسیج شدند. اما محیط علمی بغداد، با تمام این اوضاع خطرناک، آماده تبلیغ و مبارزه بود. و فداکاریها و مبارزات علمی شیخ مفید و سید مرتضی و سایر دانشمندان، جهان اسلام را متوجه بغداد ساخته بود. درچنین محیط پرانقلاب و غوغائی، ازطرف خلیفه وقت القائم بامرالله کرسی کلام رسماً به شیخ طوسی واگذار شد. و او درچنین موقعیت حساس و خطرناکی قرار گرفت و به پیکارهای علمی و دفاع از عقیده تشیع مشغول گشت. در اثر مساعی و فداکاریهای آن دانشمند مبارز، و اساتید از خود گذشته اش بود که فرقه دوازده امامی که تا مدتی قبل، فرقه گمنامی شمرده میشد به يك مذهب علمی و فعال و مبارزی تبدیل شد. تبلیغات شیخ و اساتید فداکارش بحدی مؤثر واقع شد که اذان رسمی شهر بغداد برطبق عقیده شیعه خوانده میشد. و درب اکثر خانه های شیعیان نوشته بود: محمد و علی بهترین مردم هستند. و بسیاری از امرای بزرگان بمذهب امامیه متمایل شده بودند و از آنان طرفداری میکردند. و سنی و شیعه در مجلس درس شیخ حاضر میشدند و از سخنان علمی وی بهره مند میگشتند.

کار فداکاری کلامی و تبلیغی شیخ بجائی رسید که مخالفین، از پاسخ علمی عاجز شدند و کار بدست عوام افتاد و دريك حمله ناگهانی به شیعیان حمله نمودند.

و محیط شهر بغداد را تصرف کردند^۱ و شعارهای محمد و علی را که در خانه‌ها بود محو ساختند و صدای اذان شهر^۲ را بر طبق مذاق خودشان درآوردند و کتابخانه بزرگ و نفیس امامیه را که بهترین نسخه‌های خطی در آن موجود بود آتش زدند و ضربه بسیار سنگین و غیر قابل جبرانی بر پیکر علمی جهان تشیع وارد ساختند.

ما قصد نداریم تاریخچه زندگی شیخ را بنگاریم و در صدد نیستیم مشرب کلامی شیخ را بطور تفصیل تشریح کنیم. امیدواریم دانشمندان، آن شعبه‌ها را بخوبی بررسی نمایند. هدف ما بیان فهرستی از داستان غیبت ولی عصر و عقیده شیخ طوسی در این باره است. لذا سخن را در همین موضوع متمرکز می‌سازیم.

شیخ طوسی کتاب «شافی» استادش سید مرتضی را در زمان حیات استاد، تلخیص و تألیف کرد و در جلد اول و چهارم آن کتاب، در باره امام زمان بحث نموده است. علاوه بر آن، کتاب جداگانه‌ای درخصوص امام زمان تألیف نموده و در مقدمه آن کتاب مینویسد: «شیخ بزرگوار به من دستور داد که کتابی در باره غیبت صاحب الزمان و سبب دوام غیبت و پاسخ شبهات مخالفین بنویسم. من با وجود کمی فرصت و ناراحتی روحی و موانع روزگار خواهش او را پذیرفتم و بطور اختصار آن مطلب را تعقیب خواهم کرد»^۳.

دروقتی که شیخ بتألیف کتاب غیبت مشغول بوده در حدود ۱۹۲۲ سال از عمر امام زمان می‌گذشته است. زیرا در کتاب مذکور مینویسد: «اکنون که سال ۴۴۷ است من بنوشتن کتاب اشتغال دارم^۴ چنانکه از مقدمه کتاب پیداست تألیف غیبت، در

۱ - محله شیمه نشین «کرخ» را نه همه شهر بغداد (د).

۲ - صدای اذان شیعیان در محله کرخ (د).

۳ - غیبت شیخ طوسی ص ۲.

۴ - غیبت شیخ طوسی ص ۷۸.

زمانی صورت گرفته که شیخ از هر جهت تحت فشار و شکنجه روحی قرار داشته و مخالفین اسباب اذیت و آزارش را فراهم میساخته‌اند. مخالفین چندین مرتبه خانه و کتابخانه‌اش را مورد تجاوز قرار دادند تا در مرتبه آخر در سال ۴۴۹ یا ۴۴۸ کردند و کرسی کلامش را سوزانیدند و خودش ناچار شد از ترس دشمنان فرار کند و به نجف منتقل گردد.

مؤلف، با آن همه گرفتاری و در اوضاع آشفته و خطرناک بغداد به تألیف کتاب غیبت اشتغال داشت. ابتداء با ادله و براهین متعدد، وجود امام دوازدهم یعنی فرزند بلافضل امام حسن عسکری را اثبات میکند سپس به شبهات اسماعیلیه، زیدیه، کیسانیه، ناووسیه، واقفیه، فطحیه و سایرین جواب میدهد. و عقائدشان را ابطال میکند. و در هر دو مورد روایات مناسبی را از باب نمونه نقل میکند.

روایات غیبت مهدی موعود را نقل کرده و برای رفع استبعاد از غایب شدن پیغمبر در غار و «شعب ابیطالب» و غایب شدن خضر، و یوسف و موسی، و یونس، و اصحاب کهف و غیبت‌های منسوب به بعضی از پادشاهان فرس، و حکمای روم و هند تمسک میجوید. برای رفع استبعاد از طول عمر آنجناب، بعمر حضرت نوح، و خضر، و دجال، و سلمان فارسی، و لقمان حکیم، و گروه دیگری استدلال مینماید. و درباره طول عمر آن جناب که در آن زمان در حدود ۱۹۲ سال بوده مینویسد: چنین عمری برخلاف طبیعت هم نیست. زیرا افراد دراز عمری دیده و شنیده شده است. و خدا هم قدرت دارد که هر کس را خواست عمر درازی عطا کند و زنده و جوان باقی بدارد. چنانکه اهل بهشت در بهشت جوان میمانند و پیر نمیشوند. و در فلسفه غیبت ترس از کشته شدن را ذکر میکند.

و در فائده امام غایب میگوید: «وجود امام لطفی است و تصرف کردن در امور لطف دیگر. خدا بوسیله ایجاد امام لطف خودش را بعمل آورده و

فردی را که برای ادارهٔ اجتماع لازم است آفریده و حجت را بر مردم تمام کرده تا اگر خواستند از وجودش بهره‌مند گردند، بتوانند و زبان معذرتشان منقطع شود. و تصرف کردن در امور مردم و خودداری از دخالت و هدایت، از جانب خود مردم است و آنانند که اسباب رعب و ترس و غیبت او را فراهم ساخته‌اند. و از جانب خدا کوتاهی بعمل نیامده است.»

شیخ طوسی نسبت بموقعیت زمانی و مکانی و فرصت کمی که داشته بخوبی از غیبت حضرت ولی عصر دفاع نموده و به شبهات و اشکالات مخالفین پاسخ داده است.

۱۰- دو پیشنهاد و تذکر لازم:

این مقام گنجایش ندارد که تمام مباحث مختلف غیبت ولی عصر را بررسی کنیم و آن، احتیاج بکتاب مستقلی دارد. لکن لازم است دو نکته را اجمالاً تذکر دهم:

۱- وجود مقدس امام زمان از جهات مختلفی مورد بحث و تحقیق قرار گرفته است.

محدثین عالمقام اسلام، وظیفه خویش را بخوبی انجام دادند و آنچه را شفاهاً از زبان رسول اکرم و ائمه اطهار در باره مهدی موعود شنیده بودند یا در اصول و جوامع اولیه حدیث خواندند، باکمال امانت داری برای طبقات بعدی روایت کردند و در کتب و جوامع ثانویه حدیث ثبت و ضبط نمودند. و با وجود کارشکنیها و موانعی که از ناحیه دشمنان شیعه بوحد می‌آمد، وجود مقدس مهدی موعود را از لحاظ حدیث باثبات رساندند و نصوص نبی گرامی اسلام و اهل بیت را از دستبرد حوادث نگهداشتند...

فلاسفه و حکمای اسلامی با براهین و ادله محکم ، وجود يك انسان کامل و نمونه دین را برای هدایت و تکمیل نفوس و بقاء نوع بشر لازم و ضروری شمردند. آری تمام آنان کوشیدند و رسالت خویش را بخوبی انجام دادند . شکرالله مساعیهم الجمیلة . اما متأسفانه یکی از موضوعات مهم ، تا حدودی مورد غفلت واقع شده و هنوز تحقیقات عمیقی در آن بعمل نیامده است . و آن موضوع ، عبارت است از طول عمر غیر متعارف امام زمان و زنده ماندن يك فرد عنصری در مدت طولانی . مطلب مذکور هنوز از نظر علوم روز و زیست شناسی ، کاملاً مورد بحث و کنجکاوی قرار نگرفته است . در صورتیکه موضوع بسیار حساس و شایان توجهی است .

و در اثبات چنین مطلب مهمی ، تمسك کردن بطول عمر امثال دجال و خضر و شیطان و داستانهای مشکوك تواریخ ، اذهان افراد تحصیل کرده و دانشمند را قانع و مطمئن نمیسازد . و نباید باین حد قناعت کرد که چنین عمر درازی را به قدرت بی پایان الهی حواله دهیم و خودمان را از زحمت تحقیق و کنجکاوی راحت سازیم. زیرا اگرچه در قدرت بی نهایت خداوندی شکی نیست اما هرکاری را از مجرای عادی و از طریق علل و اسباب انجام میدهد . بلکه بساید موضوع مذکور از راه فلسفه طبیعی و علوم طب و زیست شناسی مورد بحث و کنجکاوی عمیقی قرار گیرد و علل و اسباب طول عمر و راههای پیشگیری مرگ ، روشن گردد و امکان عمر دراز ، از مرتبه امکان عقلی بمرتبه امکان علمی برسد .

بنابراین ، اگر رهبران و رجال دین و زعمای جهان تشیع بخواهند وظیفه خویش را باتمام رسانند و یکی از موضوعات حساس و بسارزش جهان اسلام را

حل کنند ، باید برای بررسی و تحقیق طول عمر حضرت بقیة الله انجمنی تأسیس نمایند و از فلاسفه طبیعی دان و دانشمندان علم طب و زیست شناسی دعوت کنند و بودجه لازم را در اختیارشان قرار دهند تا آنان به تحقیقات عمیق و ریشه داری بپردازند و علل و عوامل طول عمر و طرق پیشگیری از مرگ را روشن سازند و در اختیار طالبین قرار دهند . و چون ممکن است ظهور امام زمان تا قرون و اعصار متمادی بتأخیر افتد لازم است پایه های این بخش حساس کاملاً استوار و محکم گردد و راه هر گونه نقض و ایراد مسدود شود .

۲ - شاید بعضی گمان کنند که شرط اساسی ظهور مهدی موعود آنست که فساد و ظلم و ستم در زمین شایع شود و در زمان غیبت ولی عصر جزگریه و ندبه و برای تعجیل فرجش دعا کردن، هیچگونه مسئولیت و وظیفه ای برای خودشان قائل نیستند . و چنین می پندارند که باید نشست و فساد و ظلم و ستم را تماشا کرد تا سر تا سر گیتی را فرا گیرد، آنگاه خدا بامام زمان اجازه ظهور دهد و بامعدودی از اصحابش جهان فاسد را اصلاح کند و بوسیله نیروی فوق العاده غیبی ظلم و ستم را ریشه کن سازد. در صورتیکه اگر اندکی تأمل شود و مطلب بخوبی مورد حساب و بررسی قرار گیرد روشن میشود که موضوع تشکیل حکومت واحد جهانی اسلام کار سهل و آسانی نیست که بدون تهیه مقدمات و آمادگی ملت امکان وقوع داشته باشد . بلکه از احادیث استفاده میشود که مهدی موعود در عین حال که از نیروی غیبی و تأییدات الهی برخوردار است ، در مورد تأسیس حکومت جهانی توحید از نیروی ظاهری نیز استفاده میکند و بوسیله جنگ و خونریزی و جهاد در راه خداست که نیروی ستمکاران را بعقب میراند و حکومت خویش را پای برجا و استوار میسازد . و بر روشن است که در صورتی امکان تحقق دارد که اوضاع و افکار عمومی جهانیان ، برای پذیرش و قبول حکومت توحید و دادگری عمومی کاملاً مساعد و آماده باشد .

بنابر این باید گفت شیوع فساد که در روایات وارد شده مقدمه اصلاح طلبی و ترقی افکار عمومی و خواستاری اجرای قوانین الهی است. و شرط اساسی ظهور مهدی موعود آنست که افکار عمومی جهانیان برای تحمل حکومت توحید و عدل و صلح عمومی و بکار بستن برنامه های الهی کاملاً آماده و مهیا گردد. پس یکی از وظایف مهم مسلمین اینست که محیط را برای ظهور مهدی موعود آماده سازند و برای تأسیس حکومت جهانی اسلام کوشش و جدیت نمایند و برنامه های متین و استوار قرآن را استخراج کنند و بسمع جهانیان برسانند و برنامه های اصلاحی اسلام را در دسترس افکار عمومی اهل جهان قرار دهند و مزایای قوانین الهی را برای جهان بشریت روشن سازند. و خودشان را برای تأسیس حکومت جهانی اسلام آماده و مجهز نمایند.

مراد از انتظار فرج که در احادیث اهل بیت آن همه ثواب برایش ذکر شده و در ردیف جهاد در راه خدا قرار گرفته نیز همین معنا است. معنای انتظار فرج این نیست که انسان از زیر بار هر نوع کوشش و مسؤولیتی شانه خالی کند و دست روی دست بگذارد تا مهدی موعود ظاهر شود و با معدودی از یارانش جهان فاسد را اصلاح کند. زیرا یکی از سنن جاری و قوانین ثابت خدائی اینست که هر فرد و ملتی را بر طبق شایستگی و صلاحیتی که دارد بقدرت و مقام برساند. در قرآن شریف میفرماید: «ما در زبور نوشتیم که حکومت و قدرت زمین را برجال شایسته و صلاحیتدار واگذار نمائیم»^۱ اتفاقاً بر طبق تفسیر اهل بیت آیه مذکور در باره مهدی موعود و تأسیس حکومت جهانی اسلام تأویل شده است.

۱- سورة انبیاء آیه ۱۰۵ «ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی

الصالحون».

۱۱- کتابهای غیبت بعد از شیخ طوسی

درخاتمه ، لازم است تذکر دهم که بعد از شیخ طوسی نیز کتابهای زیادی در پیرامون غیبت ولی عصر نوشته شده است ولی مندرجات آنها همان مطالبی است که شیخ مفید و سیدمرتضی و شیخ صدوق و شیخ طوسی علیهم‌الرحمه تحقیق کرده‌اند . تغییر صورت پیدا کرده و مطلب تازه در بین آنها کم است . بر روی هم باید اعتراف کرد که موضوع مهدی موعود گرچه از لحاظ حدیث بسیار غنی و قابل شک و شبهه نیست و محدثین بزرگوار اسلام رسالت خویش را به انجام رسانیده‌اند ولی هنوز مشکلاتی دارد و محتاج به تحقیقات عمیق و بررسیهای بیشتری است . و چنانکه قبلاً یادآور شدیم این اوراق محدود گنجایش ندارد که موضوعات مشکل مهدی موعود را مورد بررسی و بحث قرار دهیم^۱ .

۱- ما در کتاب «داد گستر جهان» که درباره مهدی موعود تألیف نموده‌ایم تا حدود امکان در این موضوع بحث کرده‌ایم .

مصادر و مأخذ

شرح حال شیخ طوسی

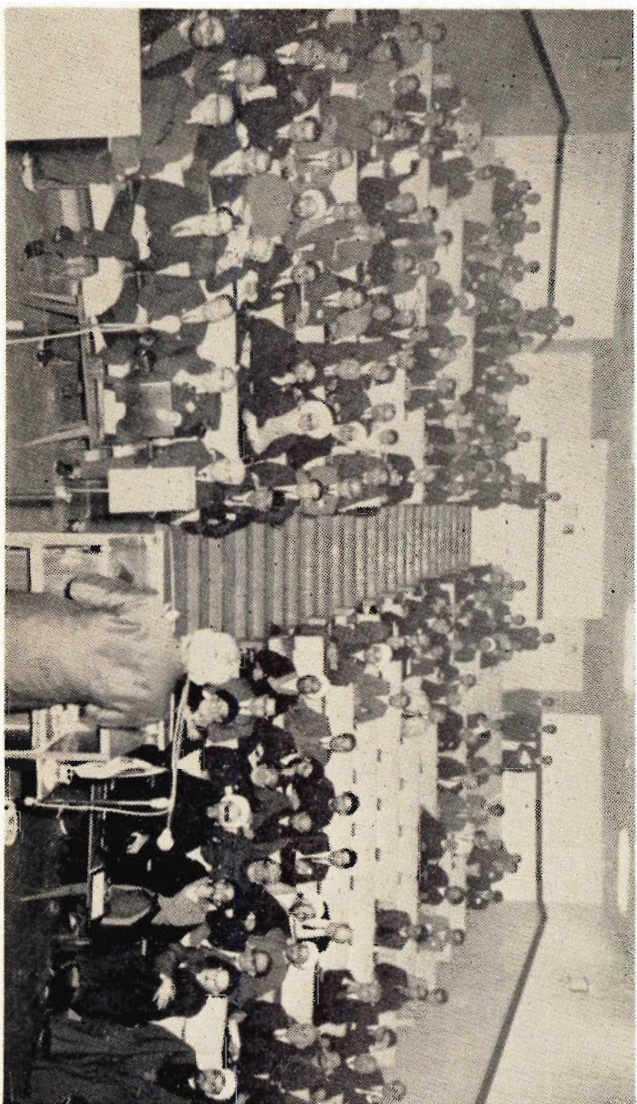
«... از آنجایی که گفته‌اند، المیسور
لایسقط بالمعسور، برای اینکه این داعی
در این کنگره سهمی داشته باشد مصادر
ترجمه شیخ طوسی را از روی ترجمه‌ای
که حضرت آقای حاج شیخ آقا بزرگ
تهرانی در مقدمه تبیان نوشته‌اند باضافه
مصادری که اینجانب تهیه کرده است تقدیم
می‌دارد...»

(از نامه آقای جزائری)

- ۱- اتقان المقال شیخ محمد طه نجف، ص ۱۲۱
- ۲- اجازه کبیره شیخ عبدالله سماه‌جی، خطی است.
- ۳- از احاطة الحلق الدامس علامة طهران صاحب ذریعه، خطی است.
- ۴- الاعلام ۳/۴۸۴، چاپ اول.
- ۵- اعیان الشیعه سید محسن عاملی
- ۶- بحار الانوار مجلسی، و مقدمه چاپ اخیر از میرزا عبدالرحیم ربانی.

- ۷- البداية والنهاية ابن كثير ۹۷/۱۲
- ۸- تاريخ آداب اللغة العربية جرجي زيدان ۱۰۲/۳
- ۹- تاريخ مصر از بعض متقدمين كه صاحب روضات از آن نقل کرده.
- ۱۰- تأسيس الشيعة سيدحسن صدر، ص ۳۱۳ و ۳۳۹
- ۱۱- تحفة الاحباب حاج شيخ عباس قمي ۳۲۳
- ۱۲- تحية الزائر محدث نوري، ص ۷۸
- ۱۳- تلخيص الاقوال يا رجال وسيط استرآبادي، خطي است.
- ۱۴- تنقيح المقال مامقاني ۱۰۴/۳
- ۱۵- توضيح المقال كني، ص ۶۲
- ۱۶- جامع الرواة اردبيلي ۹۵/۲
- ۱۷- الخلاصة المنظومة شيخ عبدالرحيم اصفهاني، ص ۸۴
- ۱۸- خلاصة الاقوال يا رجال علامة حلي ۷۲/۱
- ۱۹- الذريعة در صفحات مختلف مجلدات آن
- ۲۰- راهنمای دانشمندان برقي ۱۱۸/۲
- ۲۱- رجال نجاشي، ص ۲۸۷، چاپ بمبئي
- ۲۲- رجال ابن داود
- ۲۳- الرواشح السماوية، ميرداماد، ص ۸۸
- ۲۴- روضات الجنات خوانساري، ص ۵۸۰
- ۲۵- الروضة البهية، جابلقی، ص ۱۸۲
- ۲۶- ریحانة الادب، مدرس تبریزی، ۳۹۹/۲
- ۲۷- رياض العلماء افندی، خطي است
- ۲۸- سفينة البحار، محدث قمي ۹۷/۲

- ۲۹- سماءالمقال کلباسی، ۳۲/۱
- ۳۰- شعبالمقال نراقی، ص ۹۴
- ۳۱- الشیعة وفنون الاسلام صدر ص ۳۳-۵۷.
- ۳۲- طبقات الشافعية الکبری ۵۱/۳، که شیخ را شافعی دانسته است.
- ۳۳- عنوان الشرف سماوی ص ۸۸
- ۳۴- عیون الرجال صدر ص ۷۴.
- ۳۵- الفوائد الرجالیه یا رجال بحر العلوم، که اخیراً در نجف چاپ شده است.
- ۳۶- الفوائد الرضویه محدث قمی، ۲/۴۷۰
- ۳۷- فهرست شیخ، ص ۱۵۹.
- ۳۸- فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی، در صفحات متعدد.
- ۳۹- فهرست کتابخانه عالی مدرسه سپهسالار، ص ۶۶.
- ۴۰- فهرست کتابخانه مجلس، اعتصامی ۱۸/۲
- ۴۱- فهرست کتابخانه مجلس، ابن یوسف ۳/۶۹.
- ۴۲- فهرست کتابخانه مشکاة، در مجلدات عدیده.
- ۴۳- قاموس الرجال ۱۳۴/۸، ودر این کتاب نکات و تحقیقاتی است که در هیچ جا نیامده و احدی از آنها بی نیاز نیست.
- ۴۴- قصص العلما تنکابنی، ص ۳۱۲.
- ۴۵- کامل ابن اثیر ۲۴/۱۰
- ۴۶- کشف الحجب والاستار کنتوری، در صفحات ۴۲-۱۴۷-۲۰۸-۴۸۴-۴۹۷
- و صفحات دیگر.



منظره یکی از جلسات عمومی کنفرانس هزاره شیخ طوسی

- ۴۷-۴۸- کشف الظنون ، کاتب چلبی و ذیل آن ایضاح المکنون اسماعیل پاشا
- ۴۹- الکنی واللقاب ، محدث قمی ۳۵۷/۲ .
- ۵۰- لسان المیزان ، ابن حجر عسقلانی ۱۳۵/۵ .
- ۵۱- لؤلؤة البحرين محدث بحرانی ۲۴۵/۲۵۲ .
- ۵۲- مجالس المؤمنین ، قاضی نورالله شوشتری ص ۲۰۰ .
- ۵۳- مجمع الرجال قهپائی ، چاپ اصفهان .
- ۵۴- مختلف الرجال سیدحسن صدر ، خطی است .
- ۵۵- مستدرک الوسائل ، محدث نوری ۵۰۵/۳ .
- ۵۶- مستطرفات بروجردی ، ص ۲۰۴ .
- ۵۷- مشیخة حاج شیخ آقا بزرگ ، ص ۷۱ .
- ۵۸- مصادر الدراسة الادبية داعز ، که مسیحی معاصر ساکن بیروت است ۱۲/۱ .
- ۵۹- مصفی المقال حاج شیخ آقا بزرگ ص ۴۰۲ .
- ۶۰- معالم العلماء ، ابن شهر آشوب ص ۱۰۲ .
- ۶۱- معجم رجال الفكر والادب فی النجف ، امینی ص ۲۹۴ .
- ۶۲- معجم المطبوعات العربية ، سرکیس ، ص ۱۲۴۸ .
- ۶۳- مقابس الانوار دزفولی ص ۴ .
- ۶۴- مقدمة استبصار بقلم مرحوم علامة اردوبادی .
- ۶۵- مقدمة تبیان چاپ اول بقلم یکی از فضلاء معاصرین و چاپ دوم بقلم علامه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی صاحب الذریعة .
- ۶۶- مقدمة خلاف بقلم آية الله العظمی مرحوم آقای بروجردی قدس سره و غیره .
- ۶۷- مقدمة فهرست شیخ بقلم فاضل معاصر سید محمد صادق بحر العلوم .

- ۶۸- مقدمه ترجمه نهاییه بقلم سید محمد باقر سبزواری .
 - ۶۹- منتظم ابن الجوزی ۱۷۳/۸ .
 - ۷۰- منتهی المقال یا رجال ابی علی ص ۲۷۰ .
 - ۷۱- منهج المقال یا رجال کبیر استر آبادی ، ص ۲۹۲ .
 - ۷۲- موجز المقال شیخ عبدالرحیم ، ص ۲ .
 - ۷۳- مؤلفین کتاب چاپی فارسی و عربی ، تألیف آقای مشار ۴۰۲/۵
 - ۷۴- نخبة المقال بروجرودی ص ۸۸ .
 - ۷۵- نقد الرجال تفریشی .
 - ۷۶- النقص قزوینی ص ۱۸۰ .
 - ۷۷- نهاية الدراية سيدحسن صدر ، ص ۲۳۸ .
 - ۷۸- وجيزة مجلسی ص ۱۶۳ .
 - ۷۹- وجيزة بهائی ص ۱۸۴ .
 - ۸۰- وسائل شیخ حر عاملی جلد سوم .
 - ۸۱- وصول الاختیار شیخ حسین پدر شیخ بهائی ص ۷۱ .
 - ۸۲- هدية الاحباب محدث قمی ص ۱۶۸ .
 - ۸۳- هدية العارفين اسماعيل پاشا بغدادی ۷۲/۲ .
- این بود مصادر و مآخذی که فعلاً توفیق نوشتن آنها دست داد .

فهرست مقدمه

صفحه	
سه	هزاره شیخ طوسی - شعر
چهار	چند تذکر لازم
پنج	سر آغاز کتاب
یازده	هزاره شیخ طوسی چگونه تدوین گردید
سیزده	مقالات و رسائل فارسی پیرامون شیخ طوسی
چهارده	مقالات و رسائل عربی
پانزده	دانشمندان دیگر
شانزده	گروه های کنگره
هفده	یک گزارش جالب و خواندنی
بیست و یک	مطالبی که در کنگره مطرح شد
بیست و سه	در جلسات عمومی چه گذشت
بیست و هشت	نتیجه کار کنگره
سی	قسمتی از قطعنامه کنگره
سی و یک	گفتگو بر سر قطعنامه و پایان کار کنگره
سی و چهار	امتیازات کنگره شیخ طوسی
سی و شش	تذکر یک پیشنهاد لازم

فهرست مطالب

جلد اول

۱

بیوگرافی

سیری در زندگی شیخ طوسی

از طوس تانجف

(علی دوانی)

صفحه

۳	محمد بن حسن طوسی در بغداد
۶	شیخ طوسی در بغداد
۱۰	شیخ طوسی در زمان سیدمرتضی
۱۳	شیخ طوسی و منصب زعامت
۱۴	آشفتنکی اوضاع بغداد
۱۸	شیخ طوسی در نجف
۲۰	فرزندان شیخ طوسی
۲۳	شاگردان شیخ طوسی
۲۴	آثار قلمی وی

شرح حال و آثار شیخ طوسی

(محمد واعظزاده)

- ۳۰ از تولد تا هجرت به بغداد
- ۳۶ از ورود به بغداد تا هجرت به نجف
- ۴ موقعت علمی و مذهبی و سیاسی بغداد آن عصر
- ۳۹ موقعت شیعه در بغداد
- ۴۷ ورود شیخ طوسی به بغداد
- ۴۸ شیخ مفید و ملازمت شیخ طوسی باوی
- ۵۱ سید مرتضی و ملازمت شیخ طوسی باوی
- ۵۶ شیخ طوسی بعد از سید مرتضی
- ۶۲ آشوب بغداد و هجرت شیخ به نجف
- ۶۵ از هجرت به نجف تا وفات
- ۶۶ آثار و تألیفات شیخ طوسی

خراسان

سرزمین فضل و ادب

(سید محمود کاخکی)

- ۷۲ ستایش آب و خاک طوس - شعر
- ۷۴ مقام علمی و معنوی رجال خراسان
- ۴ ایرانیان نامدار

بلخ

یکی از پایگاههای علوم اسلامی در عصر شیخ طوسی

و قبل و بعد آن

(عبدالحی حبیبی - افغانستان)

- ۷۶ نفوذ امرا و سلاطین خراسان پیش از شیخ طوسی
- ۷۹ بحرانهای سیاسی و فکری مقارن عصر طوسی
- ۸۰ پیشروان علمای اسلام در بلخ
- ۸۲ رسوخ مذهب حنفی در ماوراءالنهر

- آزادی واحترام خاندان علوی در بلادخراسان ۸۵
 تسلط شیخ طوسی در مذهب فقهی حنفی ۸۷
 مقایسه مکتب فقهی شیخ الطائفه با مکتب حنفی ۸۹

محیط پرورش شیخ طوسی

(محیط طباطبائی)

- زبان عربی لغت محبوب شیخ طوسی و فارسی زمان وی ۹۱
 محیط جغرافیائی زندگی شیخ طوسی ۹۲
 مذهب مردم طوس در سده چهارم هجری ۹۴
 اختلاف امتی رحمة یا برخورد آراء و افکار ۹۸
 آل بویه و خلافت عباسیان ۹۹
 علمای شیعه طرابلس و کتابخانه بزرگ آنان ۱۰۰

تاریخچه طوس

(عبدالحمید مولوی)

- طوس موطن شیخ طوسی ۱۰۲
 طوس و شهرکها و نواحی آن ۱۰۳
 چهار شهر معروف خراسان ۱۰۵
 طوس یا مضجع منور امام علی بن موسی (ع) ۱۰۶

شخصیت شیخ طوسی

(سیدمحمدباقر سبزواری)

- مردان خود ساخته ۱۰۸
 سطری از زندگی شیخ طوسی ۱۱۱
 شروطی که شخصیت پدید می آورد ۱۱۵
 طوسی بارزترین دانشمند طوس و شیخ طایفه ۱۱۶
 مرور زمان شیخ طوسی را آشکارتر می سازد ۱۱۷

رجال عصر شیخ طوسی

(محمدباقر ساعدی)

- مردانی که با شیخ الطائفه همعصر بوده اند : ۱۱۸

- رجالی که از سال ۳۸۵ تا ۴۱۱ در گذشته‌اند ۱۲۹-۱۱۹
- دانشمندانی که از ۴۱۱ تا ۴۲۰ رحلت کرده‌اند ۱۳۲-۱۲۹
- علماء و فقهائی که از ۴۲۰ تا ۴۴۰ وفات کرده‌اند ۱۳۹-۱۳۲
- فیلسوفان ، ادیبان ، و فقیهانی که از ۴۴۰ تا ۴۶۰ در گذشته‌اند ۱۴۶-۱۳۹
- کسان دیگر که از قلم افتاده‌اند ۱۴۷

تأثیر زمان و مکان شیخ طوسی

در تکوین شخصیت او

(اکبر دانا سرشت)

- ارتباط انسان با زمان و کسانی که در آن زیست می‌کنند ۱۵۱
- ظهور شیخ طوسی معلول ترقی فکر اسلامی در قرن چهارم هجری بود ۱۵۲
- صاغانی چهره تابناک ریاضی ۱۵۳
-
- خراسان سرزمینی که شیخ طوسی پروانید - شعر ۱۵۷-۱۵۵

نقش دانشمندان ایرانی

در فرهنگ و معارف اسلامی و میراث علمی جهان

(پرفسور اسماعیل یعقوب - اندونزی)

- نقش دانشمندان ایران در بسط فرهنگ و معارف و میراث اسلامی ۱۵۹
- نقش دانشمندان ایران در بیداری و جهش علمی مسلمانان ۱۶۰
- نقش دانشمندان ایران در معارف اسلامی ۱۶۱
- نقش دانشمندان در میراث علمی جهان ۱۶۹
- شیخ دانشمند بزرگ ایرانی ۱۷۰

تأثیر عنصر ایرانی در نشر اسلام در سراسر جهان

(آسیای صغیر ، آسیای مرکزی ، شبه قاره هند)

(دکتر سید جعفر شهیدی)

- برخورد ایران با اسلام ۱۷۴
- سلجوقیان ایران ۱۷۷
- رسوخ اسلام در چین ۱۷۸
- نفوذ اسلام در شبه قاره هند ۱۸۰

مراکز مهم علمی شیعه در ادوار مختلف اسلامی (علینقی نقوی-هندوستان)

۱۸۳	مؤسس مرکز علمی شیعه در هند
۱۸۴	وضع شیعیان در هند
۱۸۵	سید دلدار علی نقوی هندی
۱۸۷	علما و دانشمندان شیعه هند

۲

آثار و جوادی شیخ طوسی

رجال الهی و شجره نور

نمونه‌ای از مطالعات

درباره شیخ اجل طوسی بزرگوار

(حاج میرزا خلیل کمره‌ای)

۱۹۰	فروغ شیخ طوسی
۱۹۴	تلامیذ بلاد اسطه شیخ طوسی
۱۹۸	خراسان یا دانشگاه اسلام
۲۰۲	سم‌پاشی بر ضد شیعه و پیروان اهل بیت
۴	کتاب الخطوط العریضه یا خواست استعمار
۲۰۴	امیدی که از کنگره شیخ طوسی میرود

بررسی مؤلفات شیخ طوسی

(سید هاشم رسولی)

۲۰۶	شمار فکر شیخ طوسی
۲۰۸	نبوغ شیخ و خمیر مایه تألیفات او
۲۲۷-۲۰۹	تألیفات شیخ طوسی ۵۰ جلد

نقائس مخطوطات شیخ طوسی

(کاظم مدیر شانه‌چی)

۲۲۸	بررسی مؤلفات شیخ طوسی
۲۳۱	کتاب چاپ شده طوسی

- تهذیب و استبصار شیخ ۲۳۲
تعداد موجود نسخ خطی این دو کتاب ۲۳۶

فهرست الفاظ و احادیث شیعه

(دکتر سید جواد مصطفوی)

- ۲۴۰ نیمی از احادیث شیعه در استبصار و تهذیب شیخ است ۱
۲۴۱ چگونه بفکر این تألیف افتادم ؟
۲۴۲ روش و اسلوب فهرست احادیث شیعه
۲۴۴ فائده و اهمیت آن

آثار دستنویس شیخ طوسی

در کتابخانه‌های اسلامبول

(پرفسور قره‌خانه - ترکیه)

- ۲۴۵ سطری از زندگی شیخ طوسی
۲۴۸ کتب خطی شیخ در کتابخانه‌های اسلامبول
۲۴۸ ۱ - استبصار
۲۵۱ ۲ - کتاب عمل السنة
۲۵۳ ۳ - رسالة ذکر فيها الاساتید التي یروی عن طریقها بعض الاصول والمصنفات
۲۵۴ دنیای ما نیاز به امثال شیخ طوسی دارد

امتیازات شیخ الطائفة

(سید محمد علی روضاتی)

- ۲۵۶ چند نکته تاریخی از حیات شیخ طوسی
۲۵۸-۲۵۶ شش امتیاز شیخ طوسی
۲۵۸ پیشنهاد تشکیل هزاره صاحب بن عباد

شیخ طوسی و خاورشناسان

(دکتر جرج عطیه - امریکا)

- ۲۵۹ بی اطلاعی خاورشناسان از شیخ طوسی
خاورشناسانی که از طوسی نامبرده‌اند:
۲۶۱ ادوارد برون - بروکلمان

۲۶۲	اسپرنگر
۲۶۳	دانالدسن
۲۶۵	باریانلینوس
۲۶۷	در غرب راجع به شیخ طوسی و شیعه تحقیقی که باید صورت نگرفته

۳

تفسیر قرآن و شیخ طوسی

هنر بیان در آثار شیخ طوسی

(صالح عظیمه - سوریه)

۲۷۰	شهر دمشق یا گلزار دانشمندان
۲۷۰	عطر شامی برای معطر کردن زادگاه شیخ طوسی!
۲۷۱	شیخ طوسی استاد زبردست ادبیات عرب
۲۷۲	عصر شیخ طوسی یا اوج ادبیات عربی
۲۷۷	مزایای شیخ طوسی نسبت بفقهای مذاهب اهل تسنن
۲۷۸	تتبع و تعمق شیخ در اکثر تألیفاتش

مقام شیخ طوسی در علم تفسیر

(دکتر حسین کریمان)

۲۸۰	علم تفسیر بای از ابواب علم حدیث
۲۸۲	شیعه علوم را با کتابت آغاز کرد
۲۸۳	تبیان شیخ جامعترین تفسیر شیعه
۲۸۴	یک مفسر جامع باید این علوم را دارا باشد
۲۸۶	مقام تفسیر تبیان در میان دیگر مصنفات شیخ
۲۸۹	رجال عمده که در تفسیر تبیان آمده اند

امتیازات تبیان شیخ طوسی

(حسین عمادزاده)

۲۹۱	۲۵۰ تفسیر قبل از ظهور شیخ طوسی
-----	--------------------------------

- ۲۹۲ شیخ تفسیر خود را بر چهار اصل نهاده است
- ۲۹۳ مقام شیخ در تفسیر قرآن در نظر سنیان
- ۲۹۴ تبیان تفسیری که تمام نکات علمی را رعایت کرده
- ۲۹۵ ۲۰ هزار تفسیر قرآن
- ۲۹۵ قرآن بصد زبان ترجمه شده و پانصد بار ترجمه گردیده

روش طوسی در تفسیر قرآن

(شیخ محمد حسن آل یسن)

- ۲۹۷ قرآن معجزه جاویدان پیامبر (ص)
- ۲۹۹ ده مفسر قرآن که بیش از همه علی (ع) شاخص بود
- ۳۰۰ علل جعل و تلفیق روایات تفسیری
- ۳۰۱ نخستین تفسیر قرآن
- ۳۰۲ طبری قرآن را به سه قسم تقسیم میکند
- ۳۰۴ کار طوسی در تفسیر تبیان
- ۳۰۵ شیخ قرآن را به چهار قسم تقسیم میکند
- ۳۰۷ روش برگزیده شیخ در تبیان
- ۳۰۹ گوشه‌ای از روش اساسی شیخ طوسی در تفسیر قرآن
- ۳۱۰ سلوک عقلی شیخ در تفسیر قرآن

جلد دوم

۴

اصول فقه

اجتهاد در مسلك اخباری و اصولی

(جوادتارا)

- ۵ قیام علمای امامیه در تعدیل نظریات دیگران
- ۷ مفهوم کلمه اجتهاد
- ۸ اجتهاد در اصطلاح علمای اصول فقه
- ۹ فرق میان اجتهاد و فقهات اصولی و اخباری

۱۰	اصطلاح اصول فقه
۱۱	اجتهاد در عصر رسول اکرم وائمه (ع)
۱۳	روایت عمر بن حنظله و مسأله اجتهاد
۲۱-۱۴	توضیح این روایت طی چهار امر

نقش شیخ طوسی در دگرگونی و گسترش

علم نظری حقوق در شیعه

(پرفسور چارلز آدامس - کاندا)

۲۲	شیخ طوسی از دست غریبان زیان دیده است
۲۵	آگاهی غریبان در باره شیعه از سنی بمراتب کمتر است
۲۶	شیعه در علوم نظری از تسنن پرمایه تر است
۲۶	تأثیر سیدمرتضی و شیخ طوسی در روش نوین شیعه
۲۷	چرا توجه شیعه بعلم اصول دیرتر و سنی زودتر بوده است؟
۲۸	این حالت با غیبت آخرین امام دگرگون شد

الهامی از شیخ طوسی

(مرتضی مطهری)

۲۹	روح اسلامی در کالبد ایران
۳۰	فقاقت و اجتهاد
۳۱	رستاخیز علمی اسلامی
۳۲	کتاب و سنت از دیدگاه فقهای اسلامی
۳۶	جامد فکرها
۴۰	اجتهاد در عصر ائمه (ع)
۴۰	اجتهاد از نظر مستشرقین
۴۳	اجتهاد و حریت
۴۳	حریت شیخ طوسی
۴۴	شجاعت ادبی
۴۵	بهره و سهم ما

عدة الاصول شيخ طوسی و نقش آن در مدار تاریخ علم اصول (دکتر محسن شفا می)

- | | |
|----|--|
| ۴۹ | اصول مسائل فن اصول از علی (ع) |
| ۵۰ | نخستین کسانی که در اصول کتاب نوشتند |
| ۵۱ | عدة الاصول شيخ و ذریه سید مرتضی |
| ۵۲ | اصولین شیعه از شیخ طوسی تا وحید بهبهانی |
| ۵۳ | از وحید بهبهانی تا آیت الله بروجردی |
| ۵۴ | پیدایش مکتب اخباری برابر اصولی |
| ۵۵ | فرق بین قاعده اصولی و قاعده فقهی |
| ۵۶ | نقش عدة الاصول در مدار تاریخچه مذکور |
| ۵۷ | بیان اجمالی نسخ از عدة الاصول |
| ۵۸ | نسخ در لغت |
| ۵۸ | شرائط ناسخ در نظر شیخ |
| ۶۰ | شرائط منسوخ |
| ۶۰ | شرائط نسخ |
| ۶۱ | در چه اموری نسخ جایز است؟ |
| ۶۲ | آیا نقصان اذن نص نسخ است؟ |
| | آیا نسخ کتاب بکتاب و نسخ خبر بخبر و نسخ کتاب به خبر و نسخ اجماع و قیاس |
| ۶۲ | جایز است؟ |
| ۶۳ | آیا نسخ قرآن به سنت و سنت بقرآن جایز است؟ |
| ۶۳ | طریق شناسائی ناسخ و منسوخ |

شیخ طوسی و عدة الاصول (دکتر ابوالقاسم گرجی)

- | | |
|----|---|
| ۶۵ | مصنفات شیخ در علم اصول فقه |
| ۶۷ | مقایسه اجمالی عدة الاصول با کتب متقدمان و متأخران |

۷۰	تأثیر دانشمندان متقدم در شیخ
۷۱	تأثیر شیخ در دانشمندان متأخر
۷۲	آراء شیخ در عده
۷۶	شیخ طوسی - شعر

۵

فقه و حدیث

(حقوق و احکام اسلامی)

دوره آغاز فقه و فقهای امامیه

صدر اول - اصول اربعه

(سید محمد کاظم امام)

۸۰	نخستین گروه فقهای امامیه
۸۲	شماره اصول - مندرجات اصول
۸۳	صاحبان اصول
۸۴	نخستین گروه صاحبان کتب فقه و حدیث شیعه
۸۵	اعتبار و روایت این کتابها
۸۶	اجتهاد - علم اصول فقه
۸۷	پیدایش اجتهاد و عمل با اصول عقلیه و بنیاد فقه بر رأی در فقه امامیه
۸۷	نخستین فقیه امامی که با اجتهاد عمل کرد
۸۸	حسن بن علی عمانی - ابن جنید اسکافی
۸۹	طبقات محدثین و فقهای عامه
۹۰	جعفر بن قولویه قمی فقیه اقدم
۹۲	بنیاد گذار حقیقی اجتهاد و علم اصول در فقه امامیه
۹۲	فتاوی شیخ طوسی
۹۳	پیدایش کتب جامع و مبسوط و بزرگ حدیث در نزد فرقه شیعه امامیه
۹۵	نتیجه و ضرر تقطیع اخبار
۹۶	کتب جامع فقه و حدیث پیش از کتب اربعه

۹۶-۹۷	کافی - مشخصات کافی - من لایحضره الضقیه
۹۸	مدینه العلم شیخ صدوق
۹۹	تهذیب الاحکام شیخ طوسی
۱۰۰	وضع تهذیب الاحکام
۱۰۱	استبصار
۱۰۲	کتب اربعه غیر مشهوره
۱۰۲	کتاب وافی
۱۰۳	وسائل الشیعه - بحار الانوار
۱۰۴	اعتبار احادیث وارده در کتب اربعه
۱۰۵	ابن ادریس و کتب اربعه

مقام فقهی شیخ طوسی

در سه کتاب پر ارج وی:

نهایه، خلاف، مبسوط

(حاج سیدرضا صدر)

۱۰۷	پایه های فقه
۱۰۸	مسائل فقه
۱۰۹	تقسیم دیگر
۱۱۰	افتتاح باب اجتهاد
۱۱۱	اینک نکاهی بکتاب نهایه
۱۱۳	تصنیف نهایه
۱۱۴	کاملترین کتاب فقه
۱۱۵	ارزش نهایه نزد فقیهان امامی
۱۱۷	خلاف - مسائل خلاف
۱۱۸	قطری به مسائل الخلاف
۱۱۹	سخنی درباره کتاب خلاف
۱۱۹	دو حاشیه بر خلاف

- مبسوط ۱۲۰
 فقه امامیه پیش از نگارش مبسوط ۱۲۰
 کاملترین فقه تفریمی ۱۲۳
 مبسوط و کتاب الام ۱۲۴
- شیخ طوسی و حقوق تطبیقی**
 (دکتر محمد خزاعلی)
- رابطه شیخ طوسی با حقوق تطبیقی ۱۲۶
 حقوق تطبیقی یا فقه مقارن ۱۲۸
 در اسلام نخست مکتب فقه جعفری تأسیس شد ۱۲۹
 کتاب خلاف شیخ یا فقه مقارن ۱۳۰
 دو نتیجه که از فقه مقارن میتوان گرفت ۱۳۱
 جلوه گاه شیخ طوسی ۱۳۵

۶

فلسفه و کلام

مکتب کلامی شیخ الطائفه

(جعفرزاهدی)

- علم کلام (اصول عقاید) مهمترین دانش بشری ۱۳۸
 سبب تنظیم و ترتیب مسائل کلامی ۱۴۳
 پیرایش مکتب کلامی شیخ الطائفه ۱۴۵
 شافی سید مرتضی و تلخیص الشافی طوسی ۱۴۶
 جدال و مناظره ۱۴۷

اصول فلسفی مورد استفاده در علم کلام

(دکتر عبدالمحسن مشکوة الدینی)

- پیدایش علم کلام ۱۴۹
 شیخ طوسی و علم کلام ۱۵۰
 اثبات وجود خالق ۱۵۲
 مبادی فعالیت های ادراکی ۱۵۳

۱۵۵ معتزله و مذهبذری

۱۵۷ انکار تأثیر اوضاع فلکی در حوادث جهانی

تحقیق عقاید و علوم شیعی

اهمیت و ثمرات آن

(دکتر جواد فلاطوری-آلمان)

۱۵۸ شیوه علمی

۱۶۰ تشیع و تسنن

۱۶۱ طرز تفکر غریبان در باره شیعه

۱۶۲ پژوهشی در باره افکار و علوم شیعی

۱۶۴ مکاتب اخلاقی یونانی و اسلامی

۱۶۶ ادله و ظائف، مکتب ارزشهای اخلاقی

۱۶۷ اقداماتی که در آلمان برای معرفی شیعه بعمل آمده

قاعده لطف از نظر شیخ طوسی

(محمدتقی جعفری)

۱۶۸ سه قاعده عدل، لطف، اصلاح

۱۶۹ قاعده لطف

۱۷۳ عقاید اشاعره

۱۷۴ عقاید معتزله

۱۷۴ قاعده اصلاح

۱۷۵ تعریف لطف و نظر شیخ طوسی

۱۷۶ تقسیم سه گانه لطف

۱۷۷ دلیل لزوم لطف بر خداوند

۱۷۸ نتایجی که شیخ طوسی از قاعده لطف گرفته است

مقدمه‌ای

بر تلخیص الشافی شیخ طوسی

(دکتر مهدی محقق)

۱۷۹ پیدایش مکتبهای کلامی

- ۱۸۰ مذهب اشعری و اعتزال
 ۱۸۱ کشمکش اشعری و معتزلی
 ۱۸۳ عکس العمل شیعه
 ۱۸۶ دفاع سید مرتضی از ابن راوندی
 ۱۸۹ تلخیص الشافی خدمت بزرگ طوسی

کتاب المقالات والفرق

(دکتر محمد جواد مشکور)

- ۱۹۳ سعد بن عبدالله اشعری مؤلف کتاب
 ۱۹۵ کتابهای فرق الشیعه
 ۱۹۷ نسخه کتاب المقالات والفرق
 ۱۹۸ مقایسه فرق الشیعه نوبختی و اشعری

تکاتی از فهرست شیخ طوسی

مربوط به تاریخ عصر اولیه امامت

(پرفسور مونتگمری وات-انگلستان)

- ۲۰۱ تاریخ دوران اولیه امامت
 ۳۰۲ آمیزش شیعه با معتزله
 ۲۰۴ هشام بن حکم نخستین متکلم اسلام
 ۲۰۶ فرقه فطحیه
 ۲۰۸ فرقه واقفه
 ۲۰۹ نتیجه بحث

کتاب غیبت شیخ طوسی

و سیر تاریخی مسئله غیبت امام زمان (ع)

(ابراهیم امینی)

- ۲۱۴ مسئله غیبت قبل از تولد امام
 ۲۱۸ کتابهای غیبت قبل از تولد امام عصر
 ۲۲۱ غیبت بعد از وفات امام عسکری (ع)
 ۲۲۲ کتابهای غیبت بعد از امام عسکری (ع)

۲۲۶	اقلیت
۲۲۷	چندان مورد توجه نبودن
۲۲۸	شیخ مفید و مسأله غیبت
۲۲۹	سید مرتضی و مسأله غیبت
۲۲۹	شیخ طوسی و مسأله غیبت
۲۳۳	دو پیشنهاد و تذکر لازم
۲۳۷	کتابهای غیبت بعد از شیخ طوسی

مصادر و مآخذ

شرح حال شیخ طوسی

(سید محمد جزائری)

شامل ۸۲ کتاب عربی و فارسی که در باره شیخ طوسی به اجمال یا

۲۳۸-۲۴۲

تفصیل سخن گفته اند

۲۴۴-۲۶۰

فهرست مطالب

آثار جاپ شدہ مؤلف

- ۱- تاریخ فتوحات اسلامی در اروپا - فرانسه ، سوئیس ، ایتالیا و جزائر دریای مدیترانه
- ۲- مهدی موعود (ع) - ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار علامه مجلسی و جامع ترین کتاب فارسی پیرامون حضرت ولی عصر (ع) .
- ۳- فروغ هدایت - در این کتاب با کمال بی طرفی و براساس ادله عقلی و نقلی شایستگی ائمه اطهار برای خلافت اسلامی تثبیت شده .
- ۴- سیمای جوانان - در قرآن کتاب آسمانی ما و سطور زرین تاریخ اسلام .
- ۵- موعودی که جهان در انتظار اوست - آخرین کتاب تحقیقی در باره امام عصر و پاسخ پرسشها راجع به آن حضرت .
- ۶- زندگانی وحید بهبهانی - سرآمد محققان دانشمند شیعه و مفاخر علما و فقهای ما در قرن ۱۲ هجری .
- ۷- زندگانی جلال الدین دوانی - فیلسوف شهر قرن نهم هجری .
- ۸- داستانهای اسلامی - جلد اول - گزیده ای از داستانهای تاریخ درخشان اسلام .
- ۹- داستانهای اسلامی - جلد دوم -
- ۱۰- داستانهای اسلامی - جلد سوم -
- ۱۱- زندگانی آیت الله بروجردی - مرجع فقیه عالم تشیع .
- ۱۲- تاریخ قم - مقدمه و پاورقی و اصلاح و ملحقات آن .
- ۱۳- روحانیون ایران -

- ۱۴- صحنہ های تکان دهنده در تاریخ اسلام - مطالعه این کتاب برای طبقه باسواد ضروریست
 ۱۵- آثار تمدن اسلامی در اسپانیا و پرتغال -
 ۱۶- جهانگردان نامی -
 ۱۷- علی (ع) چهره درخشان اسلام -
 ۱۸- شعاع وحی بر فراز کوه حرا -
 ۱۹- در پیرامون همسران پیامبر و فلسفه تعدد زوجات در اسلام -
 ۲۰- سیری در زندگی شیخ طوسی -
 ۲۱- هزاره شیخ طوسی - همین کتاب